منشآت و مکاتیب

منشآت و مکاتیب
429
۷۴۴۱
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب منشآت از میرزا محمد طاهر وحید نصرآبادی
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۳۱۱
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۱۳۷۱۱

رقم محمود بن محمد کاظم جنوفانی تاریخ تحریر ۱۲۲۷
مکاتیب میرزا طاهر وحید

این نسخه مرغوب منشآت مرحوم میرزا طاهر
وحید است در... که...

با مجموعه منشآت مرحوم میرزا طاهر وحید نصرآبادی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

هو الله تعالی القاب پادشاه صاحبقران گیتی ستان شاه اسمعیل نور الله مرقده

دست نوازی آیینهٔ حقیقت نمای ملک جعفری ناسخ آثار چنگیزی و اسکندری فارس نهال همیشه بهار

سلطنت و الاسعدان گوهر خورشید فروغ دارا دگرر مجاهد معرکه خصم انداری سرافراز

شیوه کهن فرازی فاتح مدینه جهان ... ... گستر ... ... کشور ستان گوهر

صدف ... داروز مان قالع بنیان ظلم و طغیان ... عدالت و ... شان جمشید قوت

رب ... حمال ... برتری شاه اسمعیل انار الله برهانه القاب شاه جنت مکان

اعلیشان

شاه طهماسب علیه الرحمه اعلیشان بخشش بحر طوفانی ملک داری عنصر سلطنت دا

عالم مداری طراوت بخش گلهای حدیقه اقبال پیرایه بخش شاهد سلطنت مصون از اختلال کیمیای

نقود دار آتش و طینان شاه طهماسب علیه الرحمه و الرضوان القاب پادشاه والاجاه سلطان

محمد خدابنده علیه الرحمه مظهر بدایع حضرت رحمن منبع زلال دولت بخش تشنه لبان ایران

ناسخ کرم حاتم درایده شارح معنی رسانیدن مایده و فایده کاسر شوکت تیغ دیگری

مجاهد معرکه اعتمادک فتح ابنیا برهان بنای مهد سلطنت شاه سلطان محمد علیه الرحمه

القاب شاهزاده والاتبار سلطان حمزه میرزا نور الله مرقده و مضجعه

غنچه گلشن آرای سلطنت مصون از اختلال شاه ولای صهبای جمال و جلال از عام اجام دشمن

شکاری واسطه العقد ... عالم مداری سیف قاطع معرکه جهاد پشتیبان حصار

اعلیشان ... عباد ... شیعه ... بارگاه کبریا المغفور المبرور سلطان حمزه میرزا انور الله مرقده

القاب اعلیحضرت پادشاه جمجاه ملایک سپاه المؤید من عند الله عباس میرزای پادشاه

گوهر مدار کرسی اقلیم گشا فارس مضامیر گوی دولت ... سفید صبح فتح و ظفر مطلع ... سلطنت و ...

شقه طراز علم صاحب کلاهی تاجداری جمتاز شیوه خسروی و بختیاری صدر نشین صفه جلی طغرای منشیر بزرگی و والانسبی مردمک دیده بیدار دولت آفتاب جهانتاب آسمان شوکت سواد خوان سطور صحیفه ملک و ملت نقش بند کارگاه قضا طرح غریب معمار بدایع ارض و سما جامع شوکت سکندری و علم فلاطونی خلف صدق قایل کلمه معنی سلونی قبل ان تفقدونی کلب آستان امیرالمؤمنین حیدر شاه عباس اعلی طاب ثراه القاب پادشاه گیتی ستان شاه صفی انار الله برهانه شمع بزم کمالات از حد و حصر افزون چاشنی طراز نعم الوان خوان سپهر بوقلمون دایره مرکز سلطنت کبری مرکز دایره اقبال رسا رابطه افزای ادراک وظیفه خواران شعور قابل سبانی شیده فسق و فجور محیی مراسم ابراهیم ادهم قسطاس عدل و انصاف و کرم واقف رموز جلی و خفی شاه صفی نور الله مرقده القاب پادشاه جم جاه فلک بارگاه شاه عباس ثانی متمم امور سلطنت و حاوی کمالات جامع اسباب قضایا و انواع سعادات ثمره دوحه سلطنت و جهانبانی محیی مراسم ملک گیری و کشورستانی واقف اسرار غیب و شهود حاکم خفایای مشهود و منصود کوهر فروزان تاج سلطنت رشید مبانی ولایت و معدلت

مطلع

مطلع کوکب صاحبقرانی مصقل آیینه اعجاز سکندرشانی بهین نتیجه اشکال اربعه ارکان بهترین ثمره حدیقه غرایب ثمر آشیان طراز لباس دارائی و ولایت جوهر تیغ جرات و جلادت و شهامت شاه عباس ثانی انار الله برهانه القاب پادشاه والاجاه فلک بارگاه شاه سلیمان انار الله برهانه آیه فتح مصحف جهانگیری و کشورستانی آفتاب جهانتاب مدار جهانداری و جهانبانی گوهر دریای شهامت و جلالت شیر آجام جلادت و بسالت آبروی شخص بزرگواری و برتری آخرین پایه معراج بالاتری و سروری محیی مراسم اسکندری و فرمودنا خلف الصدق سلسله شریفه قایل کلمه سلونی حارس گنجینه شریعت غرا از دست انداز تصرف حامی سلسبیل ظاهر و باطن تو الف و تصوف طنین طنطنه هوش پرداز اعداء دین قوت قلوب جنود و موسسین صفوف مجاهدین شاه بیت دیوان قضا و قدر مقدمه الجیش سپاه نصرت و ظفر ضیغم انداز نخچیرگاه دشمن شکاری اورنگ نشین کرسی عرش پایه و دی اقتداری عین اعیان و اسطهای اقوال و افعال قاضی و غازی خضر راهنمای راه نوردان حقیقت و مجازی گوهر ممتد نیسان عظیم القدری و والاتباری رابطه رسان قوت روح و روان آدمی و دادی بزرگ بزرگ میلاد و ...

دقایق اسرار مبداء و معاد مطرح عنایت بی غایات حضرت رحمن مظهر شرافت گوهر شریف نوع انسان حصر حصین لطف سبحان دریای اضطراب مایه حصار استوار حصن حصین آرامش و آسایش اولیا مکتوبی که نواب گیتی ستان ابو المظفر شاه عباس ثانی انار الله برهانه مصحوب ارادت پناه کلبعلی سلطان ارسال داشته بودند اما بعد تقدیم محمدت قدیمی مفتاح گنجینه مقال تواند بود که مانند انفاس جدیده بر سبیل تعاقب دعایم کاخ وجود انس علیا بنیان میگردد و دولت اخلاف سلاطین والاتعام را انوار رحمت اسلاف کرام منشاء انتظام نظام مهام میگردانند تا ثنا معتکف الملک پرده اختفا از جمال مخدرات آثار اظهار مطلب تواند نشود که قطعه ستون اعقاب پادشاهان سلطنت قباب بر خاتم فرمان روائی اباء عظام میشانند در دوایح گلهای جانبخش گلهای محمدی حدیقه نعت سروری جوهر جامع و شنی زبان ها را عندلیب خوش الحان خامه داستان طرازی تواند برد که بر رشته ثنا سازد یکتای بیهتا گلدسته بند اتحاد ابواب مختلفه گردیده در تنسیق تا این چهره آرا آشتی زبر دستی خواجات بارتکشیده صلوات الله علیه و علی ابن عمه و اخیه اسد الله الغالب علی کل غالب و مطلوب کل طالب امام المشارق و المغارب و مفرق الکتایب و مظهر العجایب

امیرالمو

امیرالمؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب و آله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین قیز ازطی طریق محمدت جناب کبریاء و بسط بساط نعت سید انبیاء بر مرآت ضمیر فرسی مخمر بادشاه والاجاه اسلام پناه القا مطلع میگرداند که از رشس اسمان حدیقه کن فکان که ملال و شادی دنیا را اندوه و کدر انا چمن گلهای عنا ارغوان رزم گلها باهم شکفته و شدت و رخا مانند باد دام در آغوش هم خفته بمقتضای حکم محتوم قضا و فحوی حکمت بالغه جل الحق رسم ابر که بزهر خزان فراش راه سلطان بهاری و گریه ابر سیحا شاهدان چمن را سرمایه خنده شادیت گلهای اردی بهشت انوی شتاب در آتش است که جا جبهه اثمار گشایند و اقدام اسیول بهاری از قطره ورن ابه دارار که برمایه نشو و نمای نونهالان افراخته اسوار نجات که پیشانیان منوراق نفس و آفاق که جو در مرآت رضا تماشای حسن بر توع احکام قضا علیها بنده اند کوارای عقدهای دایقه سفینه را مرارت آموزند خسته کلاوت صایح شیرین کام شکر الهی میباشند و لله الحمد و المنه که اگر چه از زهر زود توقع قضیه جانکزای سلطان خدا آشنا ساخته تلخ کام غنام غموم هستیج تعیش از شاهنشاه صاف اعتقاد درایره کرده آیینه ه امال استوای آن شمس سپهر سلطنت عظمی و کامکاری و مهر سماء برتری و والاتباری رکیک

السماء دولب جانی هر دیده شوق روشن و ریاض آرزو گلشن شد هر چند شایسته شیوه دوستی و ولاء و مناسب شیمه مرضیه صدق و صفا آن بود که بعد از حصول این قضیه مرضی الارتقای آن اختر برج بیمثالی بر ذروه والای ترقی ذریعه کشادی و قیمه مهنی مشتمل بر تهنیت و تعزیت ارسال مجالس علیه و محفل گرامی گردد اما بشرحی که سامعه افروز محرمان سرادق عظمت و اجلال شده باشد در اینمدت بوسیله اشراء ملک موروثی از ایادی متغلبه که قبل از ایام جلوس این دولت صادق الولا برادر بنگ سلطنت ایران بسبب عذر بعضی از عجلهای این تصرف والاهند و سستان درامده بود پیوسته با آن گروه مخذول در نزاع و پرخاش و همواره مشغول محاربه و ملاقش میبود و از سنه سابقه که از خجالت پی در پی که مکرر از نموده و بناکامی از جهان جهان بدر با مرحمت نموده بودند جای گرده بدستور پیوسته استرداد دار القرار قندهار و سکفامه گیر دوار گردیده بودند بعون عنایت عنایت حضرت حق و نیروی الطاف بیغایت ملک منان در صدد محاربه آن گروه بدامت پژوه درآمده بفحوای النصر الا من عند الله مصرع جمعیت آن لشکر بهمد بر گردیده در این ایام کومیمنت توفیقات ملک متعالی جمعی از فدویان جلادت شعار را با شیوه ذوی الجزم تعیین نموده از جانب مجادله و محاربه

تیره روزان هندوستان فراغت حاصل شد چون مقتضی بعد اخراز فتوحات مکمه نانشان ابتهاج دوستان یکرو دار عالم رسوخ محبت و صداقت و استحکام قواعد استیام دوستان لازم گردید که اعلام این عطیه را نیز علاوه این امر و اجب الرعایه ساخته معتمدی روانه بزم والا و خباب بعالی نماید و چون فرستادن انمودجی از امتعه کشور فتوحات لازم بود بکرجنگی فیلی که تماشای آن رموز خوانان را در حقیقت سطامه نسخه غرایب صنع آلهیت با بعضی از اجناس ملک فیض الفضاء ایران برسم ارمغان ارسال محفل خلد نشان گردید تا نوید شرح یگانگی و صداقت و مضافات مودت کلیستان سلطان فتوار نتایج که حاصل صحیفه الود اودت در بزم ارم نظیر نزبا نگداز شن میشد نقش کعل الواح آفرینش و روشنا بخش دیده بینش پیوسته الواح آمال و صحیفه اقبال آن زینت افزای تاج دیده و جلال ابهتای حصول باد بر سیمه روشنی لکن آن خسرو عدیم المثال از اختر اسمار مشکوه فیها مصباح منور دارد و السلام

جواب مکتوب سلطان ابراهیم شکوه و درزی حسینی که از اراده ایران داشته از ملازمان شاه عباس ثانی نوشته

از باده حدیقه دوستی و اتحاد و ثمر شیرین نهال یکتا دلی و وداد رحیق خمخانه ائتلاف واثق سرجوشی میخانه مودت و وفاق یعنی گرامی مکتوب

بدایع اسلوب عالیحضرت فلکیان البحا در سلک عتبی مسعود در زمانی محمود که شاهد کامجوئی را سرمایه تماشای در بر و سایه آمال را باد و حصول در ساغر بود فیض وصول ارزانی داشته و ابقه نشاط و انبساط این مهد عظمت شاکی شکفته ارکین کرامیه و کیفیت باده رسیده و رسیده آن نیز بخشی و بهیم و کلاه کلاه ممالک پیکران دوستان هواخواه دماغ اعتماش را دو بالا رسانید ازان افزاید از مکتوب یاران و دوستداران که فیض صحبت یاران بود مکتوب انرا اینچه از انقلاب ادوار و از زبان و شورش احوال و اوضاع هندوستان و دیگر بچرخ گردان زبان بر خامه فصیح البیان شده بود در مرآت ضمیر والا جلوه عیان نمود در خاطر خطیر والا که مرآت ضمیر حقایق نمای اشیاءست روشن است که مهر فروزان را وقوع کسوفات و احتجاب غیوم و مزاحمات که بعضی از اوقات احتمال آن مقتضای حرکات ناهموار نا هنجار چرخ دوار ناچار است که موجب نقصان ضیا و بهار و خشاء زوال فروغ جهان آرا نمیشود و از اینکه عوارض هیچوجه زنگ چهره اقتدار شن نمیگردد خاطر والا بعنایات خالق ارض و سما و دوستی دوستان صادق الولا مطمئن داشته تشریر غبار توکل را غبار آلود کلفت گردانند که بعون عنایات آلهی طلوع صبح پرنور از شبهای دیجور ناچار روی گرکند کارهای

تیره کی اندوز از چهره مهر عالم افروز بی اختیار است شرحی که درباب فرستادن عساکر و تصرف ملک بهلندر نزا جهان جاری شده بود بمسامع اطلاع و آگاهی رسید چون شوق ملاقات فایض الانوار و دیدار مدار فرخنده آثار فوق الغایه است مناسب شیوه وداد و ملایم طریق دوستی و اتحاد چنان مینماید که در بزم افروزی چراغ مجلس انس این دوستان یکجهتی نسبت به سینه جد احمد والا شان اجود نمایند که بواراث پای کیفیت ملاقات بعادت شان ایشان و دیگر بارها ملک پیکران ایران دو وقوع محاوره و مشاوره بعون عنایت خالق انس و جان میمنت بات خاطر والا بطریق احسن بحصول پیوندد و در باب آوردن بعضی چیزها اسباب از الکاء مزبور که خاطر بنها تعلق دارد رقم اشرف بنام ذوالفقار خان صادر شده در آن باب آنچه لازمه دوام بعمل آورده و ان شاء الله تعالی لوازم پاس اساس یکجهتی خاطر همایون بگونه مختصر مرضی نشده درباب آن واقف رموز سلطنت و جلالت امور عظیمه منظور نظر کیمیا اثر خواهد بود بجهة سرانجام اسباب سلطنت و کفاهای ارکشته رسوم و آداب خدمت عنایات التجا به که یکی از طرز دانان بزم جاه و جلالت است تعیین شده متعاقب اجراز این بعادی خواهد نمود

ضمیر انور و طبع فیض گستر ارباب ثواب بوقوع حوادث شکلد زندگی شته خوشوقت خواهند بود

آفتاب حشمت آمال ارافق اقبال مصون از اختلال طالع و بمحمد و آله الامجاد جواب نامه خواندکار

روم که بسمعیل آقای در زمان شاه طهماسب گلدسته بهارستان یگانگی و اتحاد و شمامه جامعه رایح

حسن آغاز و انجام منتخب مجموعه دوستی و ولا ثمره شجره همیشه بهار حدیقه صدق و صفا

عنوان نامه مؤلفت عنوان مودت ختامه اعلی حضرت آسمان رفعت قضا قدر خورشید طلعت مشتری

رایت عطارد رای ساکن سعادت جهانبانی زمین بخش ارائک والای سلطنت و خاقانی تیغ ظلم زدای

غزاوت و جهاد حافظ ناصر بلاد و عباد صیقل زنگ زدای آئینه حقیقت ملت حمیت پرای

حدیقه همیشه بهار دین و دولت بهار عالم افروز بوستان عدالت ابر در شمشیر شکار رعایا

شهامت و بسالت حارس گوهر مخزن ادهار حضرت خالق حارث کشم آمال افراد خلایق

سلطان البرین و خاقان البحرین شاه اسکندر در التعین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان

ناشر الویه بروشان لا زال کاسمه محمودا در غنی سعادات اخروی و بماد و شحون و زمانه بفیوضات

آلهی مقرون کو اواب مین المعمور حصص تا صدد و آن بمقالید الطاف حالی آسمان زمین گردد بی اوّل

دولت

دولت ابد قرین گشوده و زنگار عواق ... بالکلیه بصیقل توفیقات کونا گون از مرات شاه

مرام زدوده و دور گردان بساط دوستی از دو رنجوری در آمده طالب رخصت بازگشت داده

محفل اطاعت از دوام دوام بندگی اوج کبار بوده بوسه طبق زبان وان مورد و دادو دیات رحیق

یکتا دلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل آقا زید قدره نشر روایح مصادقت و نکهت

منوعه شام مجهتی را عنبر آگین و بزم دوستی و ولا را ارم مینو گردانید و مکدر ارش کلمات محبت آمیز

و احوال صدق انگیز باعث تشیید مصادقت محکم بنا و ترصیص اساس دوستی و ولا گردید چون ازاد نخ

ز ... از گلشن خاطر ... بتخم محبت ... مودت ... اشمام شده که حامل آن صحیفه شریفه اعجاز

طراز لازم الاعجاز بعلت کثرت نشیب و فراز طریق و دوری و صعوبت آن فج عمیق ترتیب

که از خدمت والا و حریم خورشید سیمای آسمان مماجد اکشته و سینه خاطر دوستی وفا بر آن بود

که در کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیه السجایات باقرار زبانه استخبار کرده شود لهذا مقرب

الحضرت شمسا محمد یکان پیساول صحبت بجهة استعلام آن مطلب اهم و امر اتم تعیین رفت

که متوجه برید و احمال و اثقال نشده با جهت جوه که شغلی و منزل او نگردد باعرمز بور قیام نماید

وچون سررشته قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح نزدیک و دور در قبضه اختیار

واقتدار مدبر سنین و شهور و کار پرداز مصالح جمهور است در اثناء روانه شدن مقرب الحضرت

مزبور خبر رحلت مسافر راه دور یوم النشور که والی سند و شه از این بگشاید شر و شور و اختلاف

دو اعی اولاد پادشاه مزبور و شیوع فتور در ممالک پیکران هندوستان بسامع جاه و جلال رسید

چون اخبار در معرض صدق و کذب بیشتر است بقدر ایچه عیار آن ملک وقوع رسد مقرب الحضرت

مزبور را توقف فرمودیم و در این ایام که شاهد اخبار پیرایه صدق پوشید شایستگی بزم

اعلام بهم رسانیده عساکر نصرت توامان بیاری و مددکاری سلطان مراد بخش تا به که از مرمدان

و معتمدان دودمان خلافت نشان است بمقتضای عهد و پیمان سابق حشیم اسدار راه امداد

و اعانت این نیازمند درگاه حضرت بی نیاز روا دارد تعیین فته روانه گردیده اند اگر در اعانت

شاهزاده مزبور و ارسال لشکر سیلاب سرعت در شور طغیان حاصل شد مقرب الحضرت

مزبور متوجه حریم والا گشت همواره کواکب سعادت و اقبال از افق عنایت ملک متعال مستفضی

و مستنیر باد برب العباد جواب کتابت سلطان مرادبخش که شاه عباس ثانی به حضرت آن در شته

شمیم بهارستان صداقت و دوستی جاودانی و شمع انجمن افروز ابد فروغ الطاف و معاطفت صدق آیات

دانش و امهات فرهنگ و فروغ بخش دیده هفت اورنگ یعنی نامه مودت ختامه ورود

که ابواب فیوضات آلهی بر چهره امانی و آمال زوار بارها صداقت کا مجموعه درابشر از ابواب فیض ارباب را داشته

بزم مجهتی را عنبر شمیم و محفل یگانگی غالیه نسیم گردانیده ایچه در آن قضیه ناگزیر پادشاه غفران پناه خلد آرامگاه

زبان نوحه خامه سطحی انعکاس شده بود موجب ملال ضمیر آسمان اساس فرشناس گردید آری بنای کاخ مردم

نشینی هستی را آب روان عمر گذران نهاده اند و افراد موجودات و آحاد مکونات را اصلا عالم

ارتحال و شعال آماده دهر کاه بنظر تحقیق دیده باطن ملاحظه کرده شود این امور گردیده نگاه در کارخانه

حکمت بالغه مصلحت سنج امور خیر و محض صواب و صلاح است چه تا گریبان اکمام بدین نسیم بهاری

چاک نگردد دوران از اوج غرابت بیابانی حاشیه ان در مغاک نرود شکوفه را العین اعتبار بر سر گلشن

و سبزه را الکم سبز از خاک بر داشته نمیگردد و از آمد و رفت الماس گرامی پیداست که گرد وجود

بنسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته بقا الفا و پی ثبات دوخته شده متمزق

میگردد و در این حال شیوه بیداردلان دانش اندوز آنست که در حین وقوع اینقسم امور منهی غضب

تسلیم و رضا را سبب اضطراب و شوریدگی کار آلوده که در راه دوزخته فرمان حضرت یزدان را
بدل و جان اذعان نمایند و زبان بحمد و سکالی و سپاسداری جناب کبریا گشایند شعاری که در باب
مراعات مبانی صداقت شیوه و تعزیت و سیر کمک و مدد کرده شده بودیم بعون عنایت الهی نوعی
که همت والا مصروف آن گشته شاهد مدعا نقش بر کسوت وقوع میپوشد و قبل از ورود والا و رقیمه
مودت عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان بسرکردگی فدویان جان فشان در مملکت خراسان جمعیت
داشته و لوای عزیمت نیز قریب سی هزار نفر از جنود جان فشان در دار القرار قندهار چنانچه
بنواحی ملتان توقف دارند و در حین ورود نامه اعجاز طراز لازم الاعزاز مناشیر قضا آیین
باطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرموده ایم که کل عساکر منصوره در الکاء خراسان
جمعیت نموده که بتوفیق الله تعالی در حینی که موکب مسعود توجه آنحدود کردیده حاضر و مهیا بوده باشند
بهمه جهته خاطر آسمان پیوند را مطمئن داشته که بهیچوجه من الوجوه خود داری نخواهد شد و چون
زبان دانایی نیز بجهة تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت تعیین فرموده ایم که عالیجاه … احوال از
سعادت ملاقات نموده از چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده بعرض رساند آنچه لازمه … است

دائما

یگانگی بوجه احسن باشد بعمل آید متوقع و ملتمس که بزم حضور سراسر سرور خواهد گردید مرادات موافق
خواهش دوستان صداقت مظاهر نیز بکام حاسدان بچهره دستی اقبال بر زوال شکسته دهان

مکتوبی که در زمان شاه جنت مکان شاه عباس ثانی بوالی بیجاپور نوشته اند

سلاطین مسند اقبال و خسروان همایون فال را در ارض تقدس نوع انسان حکم کواکب درخشان
در آسمان مشاهده چنانچه مهر فروزان را دوری و تقارب مانع و عایق رسیدن شعاع نیست و … بدون
اقامت بینه و برهان برده و … روشن … سنجیدن شمایل صداقت ملامت سلطنت
پناه فلان القابه با وجود بعد مسافت و وقوع مینونت پیوسته منظور نظر فیض گستر خورشید
اثر دوستی و ائتلاف بعد و لمحه از پیش دیده دقیقه شناس کیمیا خواص دور نمونده بمقتضای همت
والا نهمت و حکم خاطر خطیر آسمان نظیر با وجود اشتغال بکارهای جهانبانی و جهان …
بتخصیص در سالهای که آن سلطنت پناه بپای مردی غیرت و مظاهر … فتوت
رقبه … از رقبه طاعه خصم تغالب … کشیده زبان تیغ زمرد فام جوهر در را
بر اوراق صفحه دوام لیالی ایام و شهور و اعوام ثبت و مرقوم کردانیده اند مصروف و معطوف

بانتظام امور آن سلطنت پناه و الا تدبیر و تکون شاری دشمنان غدار بکردار میبود خاطر
حقیقت مناظر بالطاف بیکران و کثرت عدالت … پادشاه ایران خو شوق … ساخته
درین وقت … سلطنت دارا … مانند کشتی طوفان رسیده و …
ملک و آرایش از قطار امطار تعاقب حوادث کل خراب دیده است فرصت گوهری
گرانبها ثانی آمینی قیمت مغتنم شمرده چنانچه آباء کرام آن والا مقام در تحصیل کام و جنس
عزیز شهرت و نام فرمان روایان … نهند … آنرو می … شمن
و شهبا رفیق جنگ بوده اند اتحاد و یگانگی شعار … ریخته دست همت را
از دین واجب الاداء تلافی و تدارک سبکبار سازند و چون درین وقت سلطنت
پناه مومی الیه محرک سلسله دوستی قدیم گردیده بود و فلان القابه از طرف قرین الشرف نواب
کامیاب همیون بجهة ترصیص و ترمیم آن بنای … بر اساس … در روانه … گشته
چنان تصور نمیند که از طریق دوستی و یگانگی سلطنت پناه مومی الیه … اتحاد اسلاف
دین منظور نظر عنایت گردد کارگر دیده اند و حلاوت اثمار ولای … سلطنت در بوستان

خلافت

خلافت که کام طلب روا اکثر سلاطین ایران شیرین کردیده بر پیر و جوان پوشیده و پنهان
نیست بیقین چه صاحب است که به نیروی عنایات جاعل ارضین و سموات بخشنده مقاصد
و مرادات عساکر بیشمار … شراره دولت اشرار … کار … اسلام
بهار خواهند نمود پیوسته ابواب خلوص و محبت را بمفتاح اسنه اقلام عنبر فام …
رسول رسالت و پیغام مفتوح داشته مکنونات ضمیر محبت تخمیر و مخزونات خاطر دوستی
ذخایر را بموقف اطلاع و ارسال … که … سربر کردن … بانجاح …
آن مبادرت نمایند همواره لباس کامجویی تازه و صیت یکتایی بلند آوازه باد مکتوبی که در زمان

نواب صاحب قران شاه عباس ثانی بوالی دکن نوشته اند بدین مضمون ازهار اظهار

موافقت و مخالصت و انوار اغصان یگانگی و موالفت اعنی محبت آغاز مودت انجام و مکتوب
اتحاد اسلوب … نظام فلان القابه که پیرایه پوشش عرایس وداد … بمبانی صداقت
و … در حینی که … وکار از … عنایت … جام و زیور شاه
سلطنت روائی تمام بود نشر روایح … سلسله جنبان دوستی قدیم و اشهار … کلهای بستان

برای خاطر عنایت شمیم گردیده بود چون از گلهای حروف و نقوش آن گلکشت اتحاد و اتفاق حقایق
روایح استقامت مزاج وهاج استشمام شد موجب انبساط خاطر صحیح و طبع والای آسمان سمات گشت
از آنجا که زبان حقیقت بیان دوستان محک عیار نقود دوستی و مبانی مناسب این چنان می‌نمود
که در اوقاتی که اعادی بادیه پیمای به تهییج غبار فتنه و فساد نموده به دست وقاحت پرده از رخسار
پردگیان اقبال برداشت کشیده بود به زلال استمداد و اعانت موالیان دولت خلافت نشان
آن غبار که در ره ... و پیرداری و قایت حمایت عساکر نصرت آثار پرده پوش رخسار آن
خورشید منظران کریمه الهیئه کردند بلکه به نسبتی باید بر مؤالفت و یکجهتی سلاطین سلف در حقیقت
تأسیس اساس برتری و شرف ست آنجناب چون بند معاندان ناکلیه دست جرأت کشیده و بساط
جسارت در نوردیده کردند چون تدارک مافات به ظهور و تدارک نکرده به مقتضای مروت مبتلات
الطاف بیکران صاحب تدبیر و قوی بازو باشند در این اوقات که قوایم سریر سلطنت
فرمانفرمای هندوستان متزلزل و لباس ارادت والی آن دیار به تغیر و تبدل شسته
همت غیرت اندیش ناموس سلطنت حمیت کیش آنست که به نیروی اعتقاد راسخ

دل

دست در حبل المتین الطاف خالق آسمان و زمین و خالق ماء و طین واعی زده لا عقده
کشای حضرات سدره مرتبات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زده به تشنیع مکافات بار
از روزگار ناکرده غدار که بغض شیعیان آل اطهار را نصب العین خاطر عداوت شعار ساخته
برآورند و ضمیر منور مهر تخمیر را به همه ابواب از رعایه اهمیت مطمئن و آسوده دارند که به عون عنایت الهی
از دست بنا دولت گردون مدار فیروزی شعار در تدبیر و تمشیت امور اعالی حضرت شعار آنچه
لازمه امداد و اعانت باشد به عمل آمده تهاون و تساهل واقع نخواهد شد و یکی از آثار میلان
خاطر اقدس و طبع مقدس به استحکام قوایم سلطنت آن شایسته صنوف عنایت که حکم شمر
پیش رس دارد آنکه در این وقت نامه همایون که چون آیت قضا واجب الامتثالست باسم
والی بیجاپور شرف صدور یافت که آن سلطنت پناه به عنوان پادشاهان سلف طریقه
دوستی سلوک داشته در رفع اعادی ضد پیشه نهاد و تحصیل مبانی ائتلاف و اتحاد مانند زبان قلم
و خطوات قدم متحد القول و موافق الفعل شوند که به معاضدت این اتحاد روزنامچه تسلط
اعادی به تمام و در تلافی زودی به انجام رسد و ان شاء الله تعالی از ثمرات گوناگون این گلستان

علم الزمان شیرین کام خواهند گردید چون خاطر همایون و ضمیر عنایت مشحون متوجه آن می‌باشد
که از حقیقت حال سعادت اشتمال آگاهی مطلع بوده آن آسمان گرایش و دوستی سلاطین
سلف به پیوند اتحاد و یکجهتی مجدد کشیده گردد و بساط گسترده آن ... بر سبیل
خاص ممهد شود لهذا فلان را روانه بزم حضور سراسر سرور فرمودیم که بر کیفیت سلامتی
مزاج وهاج اطلاع یافته به رسانیدن مژده دوستکامی خاطر دارالآرا قرین مسرت گردانیم
چون طبع آسمان پیوند و ضمیر ارجمند خواهشمند سرعت ورود مژده خوشوقتی الحال پیدا شد
علی سریع الحال رخصت انصراف خواهد یافت همواره مرغوبات ضمیر دارالآرا اعلام
نمایند که کارگذاران دولت ابد قرین به انجام آن مأمور گردند پیوسته سایه نشین عنایات
حضرت سبحانی و مصادر متوجهات ساکن و جهانی باشند. نامه اعلیحضرت صاحبقرانی
گیتی ستانی شاه عباس ثانی به سلطان مرادبخش نوشته اند ثمر پیش رس نهال پیوند یگانگی و دوستی
جاوید در جام جهان نمای محبت بسید چمن آرای بهارستان اتحاد و اتمام طراوت بخش گلهای
بستان آغاز و انجام عنبر نامه فلان با القاب میمنت فیض گستر شأن شخص حجابت و سفارت

ایلی

و آیین نقوش پیغام دوستی و صداقت شایسته حضرت سلاطین ذیشان به تقریب ایلچی قاآن آرای
یافته بود در ساعتی مسعود به شکر الطاف حضرت ذوالجلال کامیاب آرای اقبال بی‌زوال شاه
کامیاب هر مطالب کمال نموده و ابواب بهشت بهجت مطلب بر والا مرافقت ... از
شش جهت بر روی مشتاقان انبساط والا گشوده بود فیض ورود ارزانی داشت و کام مؤالفت و یکجهتی
شیرین دوستان ارای یکتا و لطف رنگینی و بزم حضور نمود از دام ملکی پیچیده ... و از آن حدیقه سراسر بهار
که نسخه منتخب نسخه غرایب سراسر نگارشات به دست دریافت و الا ... ریاض معانی
گردید و از گلهای شکفته آن ریاض آشنائی بوی بهار یکجهتی و یگانگی شنیده شرح ...
فرستادن سپاه ظفر توامان زبان نوک خامه اعجاز بیان ... در صفحه ضمیر آسمان
پیوند رخت اقامت گشود چون قصد ... از سر برخاست ... صبح اقبال روز یوم
انجمن مفهوم و معلوم شده به تعویق سبقت عهد قدیم و پیش ... مستقیم عزم در ثبت اندیشی
مصمم نامهای مطاهر و معاضدت محکم گشته ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم الاتباع
به اسم بیگلربیگی و امراء ممالک بیکران و عساکر نصرت نشان ... تأکیدات به پایان صادر

گردیده بعد از تهیه تدارک خود موکب گیتی شکوه بآواز فرمان و منشور در ظل حکم قدر لوا امان باشند
هرگاه مبین امرها مور گشته تهیه سرانجام سفر سنگ راه سرعت امتثال فرمان داده ممنون گردد
و در این ایام سعادت فرجام که مجدداً از مفاوضه صداقت نظام ادراک این مرام شد بنابر فسحت وسعت
ممالک بیکران ایران که مبداء و منتهای آن از سرحد روم تا ممالک هندوستان است پیاده لازم
بودن تدارک اسباب چنین ساله سفر که طی این راه دور و دراز بسهولت تواند شد مجدداً
ارقام مطاعه شرف صدور یافت که هر یک از افراد لشکر و اصناف این ممالک قیامت اثر که محتاج
چهار پنج ساله خود کرده بطریق استعجال روانه سفر خیر اثر گردند و چنین نماید که از حین صدور
حاضر در حدود کابل حاضر باشند که بنابر ازدحام و کثرت زیاده و بعدت و امتداد
مدت اگر آذوقه مذخوره وفا نکند که بر منتهای راه از رهگذر تنگی معاش و فقدان اسباب
معاش تعب نکشند و با وجود در اسباب میسر ازان عرصه سپاه و هزار ان سکنه را نیز
چندین هزار اسب از طویله خاصه زاد تاتاری نژاد از نجیبان خاصه شریفه براه فراه و بست و داور
قندهار فرستاده شد که اگر بسبب قطع این راه دور و دراز و طی تلال و وهاد و نشیب و فراز
بار

مراکب جنود مسعود را سستی و زبونی عارض شده باشد بدل آن حاضر بوده احتیاج باجمام
مراکب و موجب تأخیر و تراخی در تحصیل مطالب نگردد و سردار عساکر نصرت شعار تاریخ
فلان بهای بوس رخصت سرافراز گشته نصرت شمایل میرطاق النعب براه بر سردار
و سپاه نصرت شعار روانه است و بموجب فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت
نشان عراق و آذربایجان و قراباغ و گیلان و مازندران با تمامی لشکر کردستان و لرستان
و فارس و کوه کیلویه و عربستان و شوشتر و دزفول و دورق و بنادر و کرمان و خراسان
و سیستان و سایر ممالک بیکران نزد سردار فیروزی شعار جمعیت نموده از راه دار القرار
قندهار بسعادت نشستن و فرمان فرمای فلک چهارم بر کرسی حمل اشتمال یابد وقت بر خواهش
حاضر در حدود کابل بعون عنایت الهی حاضر خواهند بود و فوجی از تفنگچیان آتش بار
شکار انداز که مهره تفنگشان در رجم عادی شیاطین خاصیت نجوم است بقدر بر بالا رفتن
طرف برج آید افواج فلک در هر بسیر از راه بندر سورت روانه خدمت گردیده اند و بعون
عنایت الهی و اقبال مقرون از اختلال ها مثال این سامعه عطلیه آن طراز نده تخت و نگین

و منظور النظر ... آسمان و زمین مهیا و آماده و ابواب دخول اهل کار را از اطراف
و جوانب گشاده است و اگر اندک تاخیر در ورود سپاه محشر نمود با تحدید واقع شود
چنانچه پیرایه نگارش پوشیده از راه دور آن فوج عمیق تر زیاده تاکید و توثیق است
و تعبیر از آنکه تهیه اسباب سفر دور بعد مسافت است و ایام توقف کرده شود دیگر
جهتی ندارد و چون بدیهیست که از کیفیت حال سعادت اشتمال و چگونه بعضی امور که بعد از ارسال
حکمت و افادت پناه موری الیه وقوع یافته اطلاع ندارد نوشته اطلاع ایشان اگه چگونه
سوانح و وقایع را در مقام ابلاغ و اعلان درآورده مکشوف دارند که بعد از ورود سپاه کشور
گشا بممالک هند و هندوستان آثار ظفر قرین ایشان شایسته تاج و نگین ملحق خواهد گردید
یا بطریق انفراد از خصم بدفرجام شعار خواهند کشید آنچه رأی جهان آرا در هر باب قرین دانش
باشد پیرو بغوایات خاطر والا علم امر عالی اجلوه ظهور خواهد منجر بیمن یا مدد رازنده مطلق
شاهد مدعا پیرایه حصول پوشد کوکب مراد از افق حصول طالع و نجوم فیروز بختی و کامرانی
درخشان **نامه که اعلیحضرت شاه عباس ثانی بوالی ولایت هندوستان اورنگ زیب نوشته اند** و السلام

جواهر زواهر ستایش بیش از قیاس و لآلی متلالی ستایش لاتتناهی اسپاس که گنجینه زبان
دبیران بیان از کشیدن آن عاجز و قاصر و بازوی بیان از تعقیب آن فاتر باشد نثار
سرای کبریای مالک الملک که مفرش حجره نهم سپهر از شاهراه عظمت و جلال او کاهی و شجره مرایای الازهار
وجود از گلشن وسیع الفضای قدرت او شاخیست دیده دقیقه شناس مهر آفرینش
روزی است بتماشای پیشگاههای قدرتش گشاده و در روشنی از تابان دانشمندان چراغی از راه معرفتش
نهاده و در گرداندن ضعف او از جامه خانه صنعش لباس ایجاد ... لطیف صنعت تشلیه براز و شر
و سبک رای میکده عرفان از فروغ مهر منیر باده ایست مدام در جوش زبان شیرین سخنان
شکرستان شکر طرازی از خوان نوالش انگشت شهادتیست بکام کشیده و گنجها بوستان
آگاهی از ره ایست بعد عارسیده؛ ساخته از لطف پدیدآیان؛ چار رصد باغچه
کن فکان دیده ام این باغ را از رنگ و بو؛ یک گل رعنایش در ورا زده و نقود
درود نامعدود و صلوات نامحدود هدیه جناب سید کونین و سرور ثقلین و شهریار
خافقین اعنی ثمر شجر گلشن ایجاد نتیجه صغری و کبری مبدا و معاد آفتاب جهانتاب آسمان

هدایت آب بقا و چشمه‌سار لطف و عنایت محراب مسجد عبادت ملائکه مقربین سحرخیز لیلة
القدر گشت پیغمبر آدم بین الماء والطین درخشان گوهر صدف برتری آفتاب جهانتاب
آسمان رفیع الارکان رسالت و پیغمبری سوار گردون جنیبت سفر خجسته اثر لیلة الاسری
پیشوای صفوف ارواح متعبدان مسجد اقصی مصطفی پادشاه هر دو سرا آفتاب جهان
عز و علا حکمت حق خوبحتان جهان بود داتش خمیرمایه آن جمله هستی آت
او جانست او زعالم چو لعل از کانست و ثنای پس منتهب پا انداز نام برگزیده که قدر
صحیح گشت مولاه از دفتر خلافتش آیتی و مژده انت منی از داستان قدر رونق شکن حقایقی
امیر البرره و قاتل الکفرة الفجره امام المتقین و قاتل المشرکین و یعسوب الدین اسد الله الغالب
و مظهر العجایب و مفرق الکتایب اعنی علی که زیدان علیم وبست دو عالم درکف
کریم وبست صلوات الله وسلامه علیهما و آلهما اجمعین الی یوم الدین نور احمد خاب گیتی و
بطالب طالعت سروری بیاد منقبت زده صیقل بار مرآت ضمیر قدسی تخمیر اعلیحضرت
رفیع منزلت گردون بسطت مشتری سعادت خورشید طلعت عطارد فطنت زینت

بخش

بخش مسند جاه و جلال متکی ارایک فرخندگی و اقبال مصقل مرآت سلطنت و دولت
خداداد و شیرازه بند اوراق پریشان امور بلاد و عباد فارس مضمار خصم افکنی و دشمن شکاری
منظور انظار الطاف حضرت باری مشیر و سالکان صراط مستقیم اصحاب نظر و فتنه شکن
پیشگاه قبول فروزنده ریاض همیشه بهار سلطنت گورکانی حدیقه طراز گلزار خلد نشان
جهانبانی سیراب سهی عدن انتساب آگاهی دقیقه شناس خیابان اسرار
گلهای شهاب ثاقب سپهر جرأت و جلادت نهنگ لجه بحر شهامت و بسالت المؤید
بعنایات الملک الحسیب نفف بالسلطنة والنصفة والمعدلة والشهامة والبسالة والجلالة والفخر
والعز والاقبال سلطان اورنگ زیب منظم سکرده آنکه در این وقت ارجمند زمان سعادت
پیوند که به نیروی عنایت خالق انس و جان بر جانب تمکین و مکان اسباب کامیابی [illegible]
من جمیع الوجوه آماده و ابواب فیوضات آرزش جبه بر چهره اقبال گشاده است بمیامن مخزن
صادق مژده جلوس آن گوهر فروزان بحر بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرأت
و جرأت بر سریر والای سلطنت موروث گورکانی و سایه لازم السعاده جهانبانی که مجموع

صدق اشعار تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء و
بمقتضای آیه و افی هدایه ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده الصالحین و نزد ارباب
تدبیر موافقت کارگذاران تقدیر پیرایه حسن وقوع پوشیده ساعه افروز گشته مسرت
بر مسرت افزود و خوشدلی بر خوشدلی افزود و همواره بر سریر گردون نظیر دولت تمکن
باشند از آنجا که مبانی ائتلاف و التیام فیمابین برگزیدگان این دو سلسله دولت الانتظام سپهر
احتشام استحکام تمام داشته در عالم دوستی ترقب می‌بود که آن زیبنده اورایک جلال و چراغ
فروز دودمان مجد و اقبال بهر گونه مهمی در باب استقرار امر جهانبانی در کار باشد بمقام
اعلام درآید که کارگذاران دولت ابد مقرون بانجام آن مأمور گردد چون تدارک مافات
بعون عنایت الهی مقدور و مراعات شیوه ستوده دوستی پیوسته منظور است بدستور هر گونه
مطلبی که در خاطر والا مرکوز باشد زبان بزمه اظهار خواهند نمود نامه که در زمان دوم
میرزای مغفور صاحبقران گیتی‌ستان اعلیحضرت کیوان رفعت پادشاه جم‌جاه
شاه عباس ثانی انار الله برهانه بعبد العزیز خان والی ترکستان نوشته‌اند نسیم گلشن

خلت

خلت و مؤالفت و شمیم بهارستان صداقت و مودت که لخلخه سای مشام اتحاد
و یگانگی و گردش انبساط افزای فرحت و یگانگیت همین متوجه مرغوب طباع اسلاف
سلطنت پناه عبد العزیز خان بالقاب بو سلطنت زبدة الاماثل والاقران قولم حاجی
در ساعتی همایون با ساعات مشحون و زمانی با تمام برکات مقرون که ابواب امیدگاه
بر چهره بخت بیدار گشاده و ابواب حصول کام و نیل مرام آماده بود نشر روایح تهنیتی
نموده باعث اهتزاز گلهای بستان سرای دو دل محزون خاطر همایون شد و چون از روی
آن گلشن مینو نظام استشمام شمایم صحت ذات کامل الصفات فرموده گلهای
رنگارنگ عیش باغ خاطر فردوس مظاهر گشوده زبدة الاشباه مولوی الله احراز
سعادت مجالست مجلس اقدس کرده رخصت انصراف حاصل نمود بنابر میلان خاطر
ارجمند و طبع آسمان پیوند بتحقیق چگونگی حال سعادت اشتمال آن برگزیده جاه
و جلال بار دیگر بمحققان گرامی آستان اسکندر عنبرین متعلق زبدة الاشباه مولوی الله
روانه بزم حضور سراسر سرور خواهد گردید که برسیدن مژده استقامت مزاج

وباغ دوستان را بار دیگر بتبهیج و سرور گردانید پیوسته مکنونات ضمیر والا و مرغوب
خاطر معدلت التیام اعلان و اعلام در آورند که کارکنان دولت ابد مدت در دوران عدت
بساتین و برودت آن را میسور گردانند همواره کامرانی از آثار الطاف الهی مالامال و کوکب بخت اعادی
قرین وبال و نکال باد جواب نامه عبدالعزیز خان والی ترکستان که در زمان نواب مرحوم
مغفور مبرور شاه عباس ثانی نوشته نامیه بهارستان صداقت و ولا زلال چشمه سار مغشش
صدق و صفا شیرازه قلوب قدرشناسان مراتب اتحاد و یگانگی دوربینی شاهدان
یکتادلی و وداد آنکه مکتوب معلی فرمان والاشان عبدالعزیز خان بالقاب که مصحوب رسولان
دانشور سفارت شنو الکلام حاجی حاجی مشتمل بر شدید مبانی دوستی ارسال یافته بود در ساعت
مسعود و زمان اسباب حصول مرام آماده و ابواب اطمینان بر روی دل صداقت منزل گشاده بود
دماغ الفت انتشار رواج مودت عنبر آگین و مشک آمود گردانید و باعث ابراق کمند
خورشید دوستی جاوید شد حیرت در باب البقاء و عهد ارسال ایلچی منصور بصور کابیر
وقوع موانع عرفت اند بفسخ العزایم منفران تواند بود در قسمت خامه موالات گردیده

بود

بصورت انکار مرات اطلاع یقین حاصل است و سلاطین ذیشان که بهیمن وجه
امکان در کشت فرهای سعی بنیان سنبه عمو یادان در یافته و قایق توافق گفتار و کردار خصوصاً
در سرکهان چهره ارزه پیوند دوستی حیز و دمنتظم نام نیک باشند بذل جهد نمایند و شاهد امعنی
قبل از ورود والا رقیمه بسوی عنوان بمیانجی مترددین صحیح ایشان پیرایه عیان پوشیده بود
و بمصداق راه الیقین بیت المعمور قلب محبت آمال از خبث شکوک و شبهات منزه گشته
چون ظاهر است که نخل مثمر را از انکه سالیان باز ماند نقصی در برومندی بهم نرسد انشاء الله تعالی
هر وقت که این نخل محبت آبیار سحاب لطف الهی بار آید حلاوت بخش مذاق صداقت
خواهد بود انچه در باب آشنایی که با دشمنان بیگانه رسم آشنایی نگاشته صحیفه ابلاغ و اعلام
شده بود بر آن ممتاز اقلیم دقیقه شناسی پوشیده نخواهد بود که در آغاز حال که سلطنت
پناه مومی الیه وارد ممالک محروسه گردیدند بنابر رعایت خاطر مهمانان که بر ذمت همت
میزبان فرض عین و عینی فرض میباشد انچه شایان رسوم و آداب مهمان پروری باشد بتقدیم
رسیده با وجود آن اراده ها که در خاطر داشتند بنابر رعایت خاطر ان والا جاه محرک

سلسله دوستی شده بجهة عطف عنان عزیمت از ان وادی منحرف سالک طریق اسعاف
آن مرادیده بنزار انکه نوشته والا که از ورود خواهش تمام سلطنت پناه مزبور مشتمل بر توجه
آنحضرت در سلک تحریر در آمده بود منظور نظر صداقت اثر گشت مظاهرت والاجاه
مومی الیه را متمم مراتب دوستی آن والا مکان شمرده روانه آنحدود گردیدند و انکه خدام معلی مکان
مومی الیه بوراز نهضت مکرر ایلچی فرستاده طالب سلطان گردیدند بنابر استحکام رواج
عدم رضا آن والاجاه فرستادن جواب نامه سلطنت پناه مذکور در عقده تراخی
و تعویق ماند در خصوص خیر این واد قات که سامعه افروز گشته انچه دارد که بوزار و ورود ایشان
وادیماقات در پیشه عیان و بر خلاف الجماعه تقصیر کرده و الا بنابر مراعات
شیوه مهمان نوازی سرشته طینت کیان میباشد تعرض نمودیم که هیچ فردی از افراد
متعرض حال جماعه نور که مقتضای گردش سپهر بوقلمون اوضاع ترک وطن مالوف خود
نموده اند نشده که از زمره اهل در ظل الویه عدالت باشند و اگر اراده توطن آنحدود داشته
باشند بهر محلی که خواهش خاطر عنان تاب عزیمت ایشان شود روانه گردند اگر جمعی از اکراد

روانه آنحدود شده باشند انچه بر انکشاف پوشیده وجهی ندارد و حمایت خصم در آستان ارشاد کیش اسلاف
والا ستیام چنانچه در طی نامه گرامی تحریر یافته بود محض کفر و کفر محض است پیوسته با علام صحت
ذات گرامی سراپای خاطر ارشاد گردیده فاتح ابواب الکاینه که با تعرض از بنیان شیبه الارکان
آن از تطرق اختلال مصون خواهد بود و آفتاب دولت از کسوف نقصان در امان و کوکب مرام از افق
حصول درخشان باد علمنامه که در زمان صاحبقران گیتی ستان شاه عباس ثانی
انار الله برهانه نموده بمودة مصحوب مهدیقلی سلطان بعرب بعبدالعزیز خان فرستاده
محمدت بیرون از قیاس مؤلف القلوب در این است که از التیام در حرف گیری بیگانگان نهند او را
باهم در مقام توافق داشته اند از جامه فاخره خلع لباس آشنایی پوشیده و تریاق اکبر
صلح و صلاح مزاج این خودپسندان را که از زهر جانگزای وحشت مسموم بود باصلاح آورده
در آراستگی کشور شهود و جنود وجود باقصی الغایه کوشیده و بر رشته حبل المتین شرع انور
نعت غای و جوانان و ما حصل اکاد زمین و آسمان رسول الثقلین و سیلة الخافقین محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم اوراق پریشان معتقدات دارا و ملمعه انان را شیرازه اتحاد بست

و به نیروی کلمهای یگانگی و مؤالفت و موافقت عرا سلیمی ثبات و قرار می‌یافتن و رسیمی معاندان

مت متین را در هم شکست مفرح روح افزای عدالت سلاطین ذیشان را که جراین رضا جوی خالق

خلایق ترکیب یافته جا بدارد ی مزاج صاید ایام کردانند از این شهد روح افزا مذاق خواهش

لذت شناسان موایدجان را بحلاوت راحت و استراحت رسانند مرا دار اسیر اری

بر جهان که آراست از عدل باغ جهان ای عدل پرور حکیم علیم که از وشن کند شمع

کل از نسیمی بهین شاه لاله را در چمن که از شعله دارد به بر پیرهن ز عدلش چنان شد جهان

نیکی که آتش کشد آب را در نعیم لله الحمد و الثناء و منه الابتداء و الیه الانتهاء

والصلوه والسلام علی محمد رسوله ما دامت الارض والسماء و علی آله و اصحابه الذین هم شموس

الضحی و بدور الدجی و بور ضمیر واقفان دقایق عوالم امکان و سواد خوانان نقوش صحیفه

اوراق آخشیجان مخفی و مستور نخواهد بود که بنای ثبات و قرار این کارگاه فیروزه اساس را

کارکنان پیشگاه امکان بر الفت و اتحاد نهاده اند و باین مفتاح آلهی ابواب نجاح و فلاح بر روی

امانی و آمال عالم و عالمیان کشاده چندین قافله از رنگارنگ انوار گوناگون که هر ساله

ارزاه دور عدم بعالم ناسوت آمده و شد می‌نمایند و با راقامت در کمال انشراح باشکفته

رو و در صحن گلشن تماشا میکشند از نتایج حسن ایتلاف و استمالت است که اتفاق آب و خاک باعث

بران گردیده هرگاه تالیف این دو جزو بی اراده و شعور که در دیده بصیرت ارباب حقیقت

صف نعال نشین بزم هستی اند منتج چندین آثار عظیمه و امور عجیبه گردد پیداست که توالف

و توافق اساطین سلاطین و صدر نشینان بزم تربیت و برگزیدگان اقلیم چند اختری اند منتج چه قسم آثار

جمیله و امور نفیسه خواهد بود لهذا در این ایام خجسته انجام که اورنگ پادشاهی گلستان با وجود

ذات ابد بنیاد ما مفتخر و مباهی است بمقتضای امور مزبوره و فحوای صداقت اشتمال التعوانه و الجود ذات

مکیلم جمیع همت والا نهمت مصروف و معطوف بر این میداریم که پیوسته مرآت صفات

و مصادقت از غبار نفاق و زنگار وحشت مبرا و معرا بوده عموم ناس هم در مقام استئناس

باشند و چهره آسایش و اطمینان که شاهد جهانیان و معشوق پیر و جوانست در این آیینه

جهان نما تماشا فرمایند و عمده الاماثل والاقران حسن قوش بیک را که از طرز دانان امور

مصادقت و مصلحت جهت تبیین این مرام و تشیید مبانی ایتلاف و استمالت روانه

بزم والا و محفل معلا اعلیحضرت والارتبت سپهر منزلت پادشاه جمجاه بالقابه فرموده

طالب این مدعا که باعث رفاه حال و تیسر آثار یگانگی و آشنائی گردد نموده بودیم و آن

سلطان والاشان و خسرو سکندر سریر سلیمان مکان نیز اقتدا بسنت سنیه آبا و عظام

و اجداد کرام خود نموده جهت انشراح بال و حصول امانی و آمال عموم خلایق و رضاجوئی

حضرت خالق قبول این خیرات و مثوبات نموده امارت پناه جهید بیگ خان سلطان

حاکم ... را جهت ترصیص این بنیان جهانیان که بمعمار عدالت شاهانه سلاطین

ذیشان سر رفعت باوج کیوان افراشته روانه ساخته اند در وقتیکه منتخب ادوار

و قرون و خلاصه حرکات سپهر گردون تواند بود دو شاهزادگان والاتبار والیقدار و امرا

و اعیان و صاحبان اختیار این دو دولت دریا به سریر سلطنت و اورنگ حشمت

و شوکت جمعیت داشتند شاهد این مدعا پیرایه حصول پوشیده در این وثیقه انیقه نگاشته

خامه وثوق و رسوخ گردید که تا انقراض زمان و انصراف دوران دستورالعمل سلاطین

ذیشان توران و ایران بوده با هم در مقام توالف و تصادق باشند و در تخریب بنیان

دشمنان این دو دولت عظمی و آن دو ملک فسیح الفضا و ارغام انوف دشمنان غدار

با دیمای آتش دستی معاضدت و مظاهرت یکدیگر کوشش نمایند و از اوان دولت و زمان

سلطنت این دو والاجاه قرار قرارت الی آخر الزمان این دو ملک وسیع از آفت و آسیب

قتل و غارت و نهب و یغما و کرد ... امان بوده مزاحم رعایا و برایا هم نگردند و اگر عیاذا بالله من ذلک

دشمنی روی نماید از امداد و اعانت بقدر توان و طاقت خود را معاف ندارند و این

وثیقه را منشور الاوب و دستورالعمل دانسته متعرض حال متعلقه هم نشوند و هر کس در نقض

عهد و پیمان سعی نماید در زمره الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه داخل بوده مورد

لعنت آلهی باشد و ثواب این خیر مستقر و این امر مستمر بروزگار فرخنده آثار این دو برگزیده

حضرت پروردگار و ملاذ و ملجا صغار و کبار ما دام اللیل و النهار واصل گردد فقرم به

بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و الصلوه و السلام علی محمد و آله طاهرا و باطنا سواد

فتح نامه قندهار چون سلطان دارالملک ایجاد و تکوین بشهریار عرصه فسیح الفضاء

شهور و سنین پیوسته نواب بحالی این مآرب آمین حضرت خیر البشر و مبعوث برا بود و احمر و جاتم

النبیین و سید المرسلین و خلاصه الماء و الطین مشکوة چراغ این دولت ابد بنیاد و معدن

این گوهر عالم آرا است بمقتضای کریمه ایده بجنود لم تروها سپاه آسمانی و جنود مجهول نهانی

مظاهرت و معاضدت میفرمایند لهذا از بدو جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت و الا

و خلافت کبری حدیقه همیشه بهار ایران از آب تیغ درخشان ما طراوت دارد اکثر اوقات

اثمار فتوحات عظمی قبل از شکفتن ازاهیر اعلام نصرت فرجام ما بار آمده و در دست اعادی

چون میوه های رسیده پیش از جلوه کمیت ما در رفتار در پای افتاده هر یک از تیره روزان

که اراده دامن افشانی بر این شمع ابد فروغ بوده پروانه وار خرمن هستی با آتش نیستی سوخته و نهال

زندگی اشرار خصومت شعار مانند خار از شرار مکنونات خاطر خود افروخته مبین این مقال

و مقوی این مقال در این اوان از کمین خانه پگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگیان

گردیده تهنیت که والی خذلان توامان هند در سنه که از تاریخی که نواب همیون ما ابواب مغلقه

دار القرار قندهار را به کلید سیوف جهانگیر باز نموده اند مضطرب دار در فکر تلافی و اندیشه

تدارک میبود و قبل از این نیز اورنگ زیب ولیعهد و سعد الله خان اعتماد الدوله خود را با جمعی کثیر و جمی غفیر

وفیلان

وفیلان کوه بنیان بقصد استرداد قندهار فرستاده پیش از حصول مقصود در کمال سرافکندگی و فضیحت

مراجعت نموده بودند دیگر باره به نیل این خیال محال اورنگ زیب و سعد الله خان را با

گروه انبوه و فیلان کوه شکوه و توپهای اژدر خروش و ساز آن آن پیش تعیین نمود

خود نیز با دارا شکوه ولیعهد دیگر اولاد خود به کابل آمده به جان و جنان در تلاش این

امر سعی مینمود چون لعل از رفتن چیان که رسالت جهانیان و انگشت نمای پسر و جوان شده بود

مجدد انگیختن آن آرزو با تش تیر مغز خام دیر در پیش این کار دشوار را تمام مینمود محض خبر

آمدن ایشان بنا بر آنکه جنبش بحر زخار سپاه بیشمار و شکوه قیامت آثار ما عبث گردد

و شکی معاش دیرینی ایشان نمیشد بصر حکم ما فضا این بحر بیکران در جوش و این ابر ما پای

در خروش نیامده بود از آنکه متیقن گردیده که آشفته دماغی بود و تدبیر مرض منت که بتقمو یابی

رسوائی علاج پذیرد و والی هند دستان لامحاله بمقتضای حسد مرگ ذات جهان خود را بعین خواهد

نمود حکم بجمعیت عساکر منصوره کرده مقرر فرموده ایم که جمعی کثیر از سپهسالار خذلان مآثر را همای

هدایت آیت الهی دشواری اقبال بی زوال بر جناح استعجال بجهت دفع آن گروه مخذول روانه شده سپهسالار

ینیز سپهدار عساکر خراسان و عراق و آذربایجان و شیراز و جمهور سعد و دار المرز و قلمرو علیشکر

و فارس و کوه کیلویه و کرمان و دیگر عساکر نصرت توامان متعاقب روانه شده و الویه دولت

و اعلام اقبال بی زوال نیز از مقر دولت و مستقر خلافت در حرکت آمد اگر چه تیره روز بسبب

آنکه طلب و عرض ممالک محروسه سپهسالاران هر یک از عساکر در قطری از اقطار آن میباشند جمعیت

ایشان صعب العبور و در زمانی اندک هر چند در آن باب اهتمام کرده شود میسر نیست بقدر مدتی که

عساکر جمعیت نمایند حسب المقدور در بردن سپاه و جر و اندازی توپ و یورش لشکر

بعنوان حشر سعی نموده و ادبار شان باقتابه و سایر متحفظان جان فشان نیز داد جلادت

و مردانگی داده بسیار ری را از تقوم کشام را آواره ظلمت ما و عدم گردانیده بودند در صفها توجه

رایات منصوره مانند شام دیجور که از طلیعه صبح عالم افروز قبل از طلوع نیز ظلمت کور از حیرت

هستی بعالم نیستی میکشد بمحض آوازه توجه رایات جاه و جلال بغوی سپهر شکوه مجال آن

علیه و آله نصرت از رعب دلیری شهره آوازه دشت و بال و اکفال گشته با نهایت پریشانی

و کمال پیامانی سالک طریق فرار گردیده چنانچه چون بر مضمون رقم اشرف مطلع شوند

وفرا

وفرا با تی به وارد شود شکرانه این فتح مبین سجدات شکر حضرت قلما تقدیم رسانیده

مبلغ فلان تومان در وجه انعام موالیه ربسانند مکتوبی که در زمان صاحبقران

گیتی ستان شاه عباس ثانی مغفور مبرور انار الله برهانه به عبد العزیز خان

والی ترکستان نوشته اند پیوسته ساعر دوستکامی و پیمانه خوشدلی عبد العزیز خان

مالامال باده از خمخانه الطاف بی پایان آلهی سرشار و بهمه تحصیل کام و کیفیت و حصول عیش

مدام با رفتار روح پرور شعار باد بو ارادی واردی فسیح الفضای اظهار دوستی و ولا که ضمیر خورشید

ضیا بمیامن تحریر خامه و نقش پذیر آیینه علم حضوری از حرمات آن دارند بر لوح اعلام سیف

که دوستان فطری و آشنایان روحانی را که روابط یگانگی و علائق یکجهتی بمقتضای الارواح جنود

مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف از بدو فطرت رشته و مستحکم بوده

باشد در هر حالی از احوال و هر وقتی از اوقات خصوصا در اوان انشاط و زمان انبساط طرد و

د فایر خواهان آن میباشد که از مستلذات که بدان متعهد دوستان گرامی از بهره و حصه آمد

و در رفتی و قرب طلب سطانی قرب باطنی بوده پرده دوری مرتفع و شمل دوستی مجتمع باشد با لحاق

۱۵۱

از ضلادت تا آن صحبت شیرین کام و از کاس کامیابی مشام میکردند و اگر بجهة موانع صوری
و عدم کشف حجب مهجور آن نعمت عدیم البدل مفقو باشد شایسته اتحاد آنست که از کیفیت
آن عشرت و حلوة آن صحبت بمقتضای ما لایدرک کله لا یترک کله بارسال انموذجی دوستان را
با خود شریک سازند لهذا درینوقت که روضهٔ مینو نشان مازندران که از کثرت گلهای رنگارنگ
و وفور ریاحین بسودا اردامن گلچین عرصه خلد برین مدیده نظارگیان گلگشت پسند در می آید مضرب
سرادقات جلال و مهبط فیوضات دولت و اقبال گردیده هر روز بشرب جامهای گران و زمان
و شکار مشروف و صید اسراطیور و سباع و گوزن و ملاحظه اشجار منور و ضیمر و و نارنج و مطالعه
بساتین مسحونه بازاهیر و ترنج تحصیل خوشدلی نموده باین چراغهای خورشید ضیاء شمع دماغ
افروز شب چنان نمود که چندراس اسب تازی و چند وقرا دهٔ شیرازی که هنگامه
صید افکنی را از آن آیین عیش و خوشدلی از یاقوت رنگین این شیرین است در عالم اتحاد
مصحوب فلان القابه ارسال دارد ایقه اهیت کوارا و پایزه عینمود از هر قسم مزه که لازم
میدانست چند وقر فرستاده شد امید به پیوسته هنگامه آرای عیش و خوشدلی و کامیاب و کامران

باشند

باشند نامه که در زمان شاه عباس ثانی به پادشاه اروس نوشته اند بمزد و حوده
جواهر سپاس بیکران و نقود درود بی پایان نثار رحباب و هابی تواند بود که بآب روان
حکم جاری رحمت غرایب آیین صحاف اسان و انواع حیوان و اقسام نبات و جماد از زمین
عدم صرف و منتهی بحث شگفانیده و باع و ساتیح الفضای واسع الارجای معان را رونق و بها
و نشو و نما کرامت فرموده تعلیم قدرت بالغه تقدیر هزاران هزار صور بدیع که یک قسم از آن
فصل شتا و بهار و موسم تموز و ایار است بر لوح هستی نقش نموده و کواکب شبچراغ ثوابت
و سیاره را از بحر زخار حکمت بفحوای قدرت بر آورده چراغ راه سالکان طریق تضرع و
گردانیده و مذاق هر یک از تشنه لبان منهل عذب شناخت را از چاشنی معرفت آگشت
شهد چشانیده و صلوات بی منتها بر سید و سرور انبیا و سند اصفیا و دین انتقیا محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم که نور باصره ایمان و چراغ خلوت عرفان و ممیز عالم اکبا و نتیجه
صغری و کبری مبداء و معاد است و بر آل گلدسته نوبهار شاه محمدت و منقبت ارزانی
مهر ضیاء صداقت اشتمال پادشاه والا جاه اروس والا بهستو رها دکه نامه مودت

خاتمه که درینوقت مصحوب ایلچیان بجهة تشخیص مبانی صداقت و مؤالفت که ابا عن جد فیمابین
سلاطین ذیشان و برگزیدگان این دو دولت محکم مبانی استحکام داشته ارسال داشته بودند
در وقتی مرغوب و زمانی مطلوب که خاطر دوستی ذخایر از تنظیم و تنسیق ملک و ملت و دین و دولت
فراغت حاصل نموده و در باب حصول ابواب آمال بمفاتیح عنایات الهی روی روزگار گشوده دشمنان
در زوایای گمنامی حصاری و معاندان در دشت پاس و ناکامی متواری بودند رایات نصرت
آیات در تنزهات خطه جنت عنوان مازندران بصید و شکار اشتغال داشت رسید
چون شعر بر دوستی قدیم و محتوی بر موالات جدید بود باعث ازدیاد استحکام مبانی وداد
دیرینه یاد شد آنچه در باب ایلچیان مزبور کاردان بوسیله ارکان دولت ابد مدت
معروض داشتند بزیور جواب و شرف حصول مقرون گردید چون ایلچیان مزبور مشهور شده
بودند جهة استعلام چگونگی ذات شریف امارت و حکومت پناه عزت و دستگاه
للاماره خانه النقلی سلطان را برسم ایلچیگری روانه آنصوب صواب فرمودیم شایسته آیین
آنکه باعلام چگونگی ذات محمدت صفات و اظهار کنونات خاطر محبت ذخایر همواره مبانی یگانگی و

کردند

کردند آفتاب دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لامع باد بالنون والصاد
نامه که در زمان مرحوم مغفور مبرور شاه عباس ثانی انار الله برهانه بعبد العزیز خان
والی ترکستان در پرسش تعزیه نذر محمد خان والد او قلمی شده است بدین مضمون
نامه سامی آبا و عظام از وجه اخلاف کرام پایدار و حلاوت اثمار موجب اشتهار آثار مباشر
بنای سلسله جنگیز خانی و خاندان عظیم الشان قاانی از وجود سلطنت پناه عبد العزیز خان القا
استوار و اساس این دولت و الابد عایم اقبال آنحضرت و الاتبار پایدار باد و بعد از طی تحیات از
محبت بیکران و مودت بی پایان که متقاضی دوستان با عنوان بدان آراسته میدارد
بر لوح ابلاغ و اعلام میسر کرده که ارایکه بنیان ابدان آن است انامعمار وجود اساس وجدان که آب
روان عمر گذران که آشته و خمیره ابدان انسان از قراش نطاب شریان و ستون استخوان را فراشته
پیوسته این فسیح اساس از تردد انفاس در تزلزل و این خمیه کردون عماس از هبوب نسیم حوادث
در اختلال می باشد اگر چه بعضی لنگر اندیشه و دها و خلاف کشتی حیات انسان را از صدمه چار موج
این بحر طوفانی ایمن توانستی شد تا به هستی انبیاء و مرسلین و ائمه راشدین و سلاطین نامی عز و تمکین خاتم

نیستی منکر دیده و فردی از افراد این کاسه نگوار را بر سر نکشید چون این منزل دلنشین جای توقف
و بسته تصرف نیست پسندیده از جمعی شمرده‌اند که از ظرایف این دکان پر زیب و منزل
مردم فریب سامان خود را که بهترین تحفه این متاع ﭘیایان و آن منزل جنت نشان است برداشته
بقدر معینی که از دریای جان حضرت رزاق انس و جان بایشان موظف است قناعت نموده
برفوت مطلوب و تنغص گشتن مرغوب متلهف و متاسف نگردیده شربت مرارت اموت
چشیده‌اند و بساط قیمتی حیات را بچه‌ها و چیدنی دانند چه رشته نفس پاره پاره
معلوم است که دل بستن پایدار نتوان بست و گروهی که معنی لطیفه دانی شرح کهن اوراق
ایام را خوانده و عیار زلال اندیشهای طلب از درون ضمیر ایشان مانند از کران جوابی داده بنا
بر دلهای بیدار بهمین آیات علوی بر خاطر عبادی ندارد نیک یقین حاصل است که آن سرکرده ارباب
ذوق شعر از وقوع قضیه ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه مرحوم محمد خان که در حقیقت دین
واجب الاداء حیات با دوام مصلحان اسلام را ایام شمرده و گوهر خورشید فروغ نفس شریف را
از تیرگی عنصری برآورده مانند آینه خاطر را غبارآلود کلفت نخواهند کرد و عمر عزیز را

که در

که قدر آن شناخته‌اند از روی آگاهی در تحصیل مرضیات الهی صرف نموده ایام حیات
بخوشدلی و کامرانی خواهند گذرانید و دوستان او در وقوع این قضیه شریک عذاب
خود تصور نمایند چون در حینی که آن سفر گزین ملک بقا ارکان قضا عطف عنان از دار
غرور بسرای سرور نموده مانند خواص ایشان داشته‌اند که نعش مطهر ایشان نقد سینه مطهر
منوره مشرفه علیها و کهنها الف سلام و تحیه کرده شود و قیام بتقدیم وصایا بمقتضای
قانون شریعت غرا موقوف بر رضای اولیا و اوصیا باشد لهذا بر ذمت همت
لازم نمود که شخصی را که بصفت زبان دانی موصوف باشد برفاقت متعلقان و منسوبان
سلطنت پناه مزبور نزد رنجیده اورنگ سلطنت فرستد که تحقیق و تفتیش
میلان خاطر والا در نقل نعش آن حضرت فرمایند تا نماید لهذا زبده الاشباه فلان سلطان
روانه درگاه سلطنت پناه می‌نموده که هر آنچه رای آفتاب ضیا وقت اقتضا نماید مقرر فرمایند که متعلقان
دولت و الا العمال آورند کواکب آمال را از افق اقبال و اجلال طالع و لامع و رب العباد
نامه که در زمان صاحبقران گیتی ستان شاه عباس ثانی در مبیکی که بر سر قندهار رفته

بمحمود شاه قلیچ ... نوشته تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر
الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا و هو اللطیف الخبیر جواهر زواهر ثنا
بیرون از قیاس و امتلاء محمدت ایشان اساس که در مقیاس نظر خرد خورده بین
دقیقه شناسان لعل و قوت آفتاب و ماه رواج آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که در
گردان صدا و را از جامه خانه تالیف ترکیب لباس اتحاد و التیام پوشیده و گنجور کنوز
اسرار و خزان مور استار کرده اوراق پریشان وجود انسانی را صحایف کتاب حکمت
الهی و الواح طلسم خداشناسی و آگاهی نگاشته ایستام شهریاران صاحب شعار ارزانیت
و غایت رسیده سالکان ظلمتکده جهان را که سرگشتگان تیه حیرتند بمیامن ضیاء شموع
عقول پناه و سلاطین بصراط مستقیم طمانت و آسایش دلالت نموده ناخن تدبیر فرمان فرمایان
خیراندیش کرد کلفت و حیرت از خاطر عموم خلایق گشوده بعضی از سلاطین دیشان را بعادات
امثال ان الله یامر بالعدل والاحسان شادان و مسرور و برخی از مضمون و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد
فیها و یهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد از شمول رحمت بی‌غایت دور کرد ایشان

مهر

نکهت ریاحین بستان را که هر یک لباس امتیاز جداگانه در بر دارند از گردش نسایم
بهاری در ساحت گلستان وجه التیام آموخت و آتش گل و لاله را بجهت گرمی هنگامه
خوش نشینان چمن زار لال کمنت نعمه بعجوی الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا در صحن بستان افروخت

نظم ساخته از لطف بیکران ٭ چار حد باغچه کن فکان ٭ گشته ام این باغ پر از رنگ و بو
یک گل رعنای شب و روز او ٭ در تپش آمده بر بی تعب ٭ یوسف در از چه تاریک شب
یک گل خودروست ز باغش بهار ٭ یک ورق از دفتر او روزگار ٭ و درود نامحدود بر حدیقه
طراز گلشن ایجاد شمع شبستان مبدا و معاد و واسطه نزول رحمت الهی محک عیار دانش و آگاهی
بهین ثمر دوحه برومند کاینات شاهد یکتا گوهر اصداف کون و فی سپهر کرم و مبلغ کریمه
مقدسه اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا
سید ثقلین و پیشوای خافقین محمد کازل تا ابد هر چه هست از آرایش نام او نقش بست
و بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او ما دام اللیالی والنهار باد بعد بر مرآت خاطر والا
و آینه ضمیر معلی محجوب و مستور نخواهد بود که بهترین نعمتهای آلهی اشکر جناب آلهی شکر حاجت

که بدون آستان آن ازعهده شکرگذاری و سپاسداری آن احسان برآمدن متعسر بل متعذر می‌نماید
چنانچه شکر عطا و نعمت و ثروت و مکنت به بذل و انفاق و نوازش ارباب حاجت صورت
می‌بندد و ادای شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی و دارایی کبری مقصور بر آنست که با وجود
اشتغال اشغال جهانبانی و توفر دواعی ملک‌آرایی پژوهش احوال سپاهی و رعیت نموده مساکین و قاطنین
هر ملک را بدیده شفقت و نوازش ملاحظه نموده در انتظام حال و انشراح بال آنها کرده مستحفظ
نثار نقود رعایت در قیمت آنها بذل جهد به تقدیم رسانیده و ربقه جهانبانی باز آورده شعیر
ذمه این دین از آن سپاس نفیه چون از روز روزگار کارکنان بارگاه کبریا قبض و بسط اقالیم ظاهر را
در قبضه کفایت و درایت این محتاج عنایت الطاف الهی گذاشته اند بنابر فسحت و وسعت
ممالک محروسه و مشغولی به اشتغال ضروریه تنظیم و تنسیق ملک خراسان برحسب دلخواه صورت
انجام نیافته بود در این ایام خجسته آغاز شوق زیارت آستانه منوره مطهره رضیه رضویه
علی ساکنها الف الف سلام و تحیه سلسله جنبان گشته الویه دولت و اعلام نصرت از مقر
اقبال و موطن جاه و جلال بقصد احراز این سعادت در حرکت آمده که هم دیده شوق از کحل الجواهر

خاک

خاک این آستان عرش‌نشان نور و ضیا افزاید و هم غنچه آمال ساکنان آن دیار از نسیم عنایات شامله
بر وجه دلخواه گشاید و بنابر قرب جوار و تباین میانه ائتلاف و اتحاد آبا و اجداد عالی‌تبار والا
متوارث بر ذمت همت حق‌شناس واجب و لازم نمود که استعلام احوال آن تسلی‌آرای سلطنت
عظمی و جالس سریر دارایی کبری نموده در تشییص مبانی محبت و وداد قدیم کوشش نماید و تشیید این
بنا که گردون اساس محض اقتضای هستی نسبت سنیه سلاطین سلف و رابطه دوستی آبا و خلف از نظر حضرات
و متحمات معنوی بنابر تحفه‌ای ستوده صفات آن پادشاه والاتبار زیور صحایف حمیده ام
براکه مرکوز خاطر بود واجب که عبر و یکی از جمله صفات خجسته و اطوار پسندیده آن محیی مراسم
صاحبقرانیه که مجموعه همکاسان و محسود خاطر سروجوان گشته نوازش سلطنت پناه ندر محمد خان العوض
ملک بلخ و سایر محال ترکستانست که با آنکه ممالک و ملک شاه پدرانش از کف به محنت و مشقت در حیطه
تصرف و تسخیر جنود مسعود در آمده بود بنابر رعایت سلطنت پناه مشارالیه و اطفاء نوایر فتنه و فساد
از سرای سلطنت عظمی به نیروی همت والا برخواسته املاک و ضیاع سلطنت پناه مرکور مسلم داشت
لهذا زبده الامثال و الاقران شاه حقیقت‌مآب ولد مقصود پناه طرب تن همت که از نظر ردّ آن

رسوم سفارت است روانه خدمت والا و محفل معلی نمودیم که بنیان مراتب دوستی و یکتادلی که مشید
باطن صدق مواطن است بزبانی که ارشاد و مرسلسله جنبان موالات و مصافات قدیم که از بدو
طلوع و ظهور این دو دولت عظمی مانند خورشید و ماه جهان را به نیروی معاضدت یکدیگر قرین ضیا
و بهار داشته اند گرددچون حجب مغایرت و تتق مسافرت به تحریک نسیم وفاق و اتفاق
بالکلیه مرتفع گردیده و به همه جهت طرق مباینت مسدود است و در این مدت همیشه همت والا
بر استبقاء استدامت امنی که رضای خالق و خلایق در ضمن آن مندرج است مصروف
و پیوسته مراعات آن مراتب که موجب رفاه حال کافه رعایا و برایاست مطمح نظر حضرت
اسکندر بوده مناسب چنان می‌نماید که شطری از مخدرات خاطر در معرض اظهار و اعلان
درآید بر خاطر دریامناظر که مطرح اشعه لمعات قدس است واضح و لایح خواهد بود که از آنجا
که همواره همت سلاطین معدلت آیین بر تعمیر بیت المعمور دلهای دور و نزدیک مصروف پیشه و دیده‌ور
یقین همت بلند و نیت ارجمند ارباب جهان جزئیات پوشیده و تاکید و تشیید این مبانی الهی
بجهت التماء ذکر جمیل و کوشش مبذول بوده‌اند اگر نظر بر روابط پدر و فرزندی منظور باشد قندهار را

باین

باین فرزند صادق‌کیش صدق‌اندیش تفویض نمایند و در تسخیر ملک و فتح النصاری و دوستی حادثه که در
دهور و تصاریف ایام از تطرق خلل و نقصان مصون و مأمون باد کوشیده چنانکه کننده
معماری رای متین آن خسرو عدالت آیین این اساس صورت تشیید و تحقیق یافته ساکنان
ممالک طرفین در مهد الامان از نوائب دوران و از تابش آفتاب حوادث شرر عافیت و فراغت داشته
باشند علی مرّ الدهور والاعوام قرین الطاف ملکی‌شان و مورد عیش سرو جوان خواهد بود

نامه که در زمان نواب مرحوم مغفور صاحبقران ثانی شاه عباس بعد از فتح دارالقرار
قندهار به پادشاه و فرمان‌فرمای ولایت هندوستان نوشته اند

گوهر الطاف و جوهر ثنا که از زیور کلمات متعالیات و لعل آبدار معانی که صیرفی ادراک نکته‌سنجان بعقول شاهان شمر
وآفرینش ستایش شایسته آن تواند بود که گرمی بخشد پایه سخن را بدان جواهر زواهر تصحیح داده نامی
و اسامی فرمان‌های تحیه را از اسنه و الانشاء سند دارد همیشه بهار یکتادلی را بمشک انفاس درخشان
آن سرو سر گردون نظیر از نسیم اعلان و اظهار بر اطراف بزم دوستی و ولا افشانند که از شمیم عنبر
آگین بساحت ریاض یکجهتی سنتان گلشن وداد نزهت عیش عندلیب ارتباط و اتحاد قدیم مبنا دارد

گردد و لله الحمد و المنه که اگرچه بحسب ظاهر غایت نعمت عدیم البدل ملاقات و ادراک صحبت
اما پیوسته در عالم معنی ابواب دوستان بر چهره قلوب دوستان گشوده و ابواب مکالمه غائبانه
که بسفارت نامه و زبان خامه حاصل میگردد آماده است امید که همواره بر این شاهراه ائتلاف
و اتحاد بازوی دست حصول مآرب این دوستان بخیر دراز باد و بعد از انطباع نقوش مودت
و ولا بر مرآت ضمیر خورشید ضیا که از اشراقات غیبی مستضی و مستنیر است بر لوح اطلاع عالی
که چون از آغاز عروج معارج دارائی ایران و ارتقاء مدارج غایات حضرت رحمن
پیوسته در خاطر حق شناس و ضمیر حقیقت اساس مرکوز بوده که دیده شوق را از خاک آستانه
مقدس منوره عرش درجه روضه رضویه علیه که فیها الف الف سلام و تحیه روشن سازد
و بنابر کثرت جهانداری و شواغل کشورستانی از احراز این سعادت عظمی و عطیه کبری محروم بود در این ایام
سعادت انجام که از مهام کلی و جزئی آنچه و بکلیه فراغت حاصل نمود عزم جناب نمود که رقبه همت
والا نهمت را از ربقه این دین واجب الاداء آزاد ساخته باین تقریب نیز کشف احوال ساکنان آن
که بسبب بعد مسافت و مستقر خلافت از استفاضه انوار عنایت شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بود

بجوی

بنوعی که مقتضی عنایت کامله بادشاهانه بود در حین و بعد این بار که علاقه قرب جوار و ارتباط و التیام
آبا و الاجداد را لازم که باب ارسال صحیفه که مذکر شیوه مستوده دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک سلسله
ارتباط عدالت گردد و چون مبین و معین است که والیان ممالک موروثی را از وارث شنیده و عهد وثاقت
و الفت و ارتباط بجهت مباینت و منافرت در بعد و نجد ویرانه که بر گذرگاه سیلاب حوادث است
باهم مضایقه نخواهد بود در آن تذکره بهیچ وجه تیاد اشعار بخواهش قندهار شده بود و مضمون بر مستقیم بود
که بنظر ربط روابط مزبوره نموده همت والای آن عم بزرگوار در انجاح مامول القدم قبل بیش می‌آمد
بناء علی هذا اخضان و ملتزمان رکاب نصرت انتساب متوجه آنجا گردیده چون بلوازم
اولیه دولت ابد مولایت مشحون آن دولت الازید بر همت آباء اتحاد این دو دولت محکم
بنا اغماض نموده چنانکه با بیگانگان سلوک نمایند سد ابواب اطاعت نموده بتصور فاسد اینکه
جدائی در میان صدق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار و الاتبار است و حجب
نافرمانی و الاجاه عظیم الشان داشته بر دست همت فرض گردیده که سپاه نصرت
توامان را بتادیب آن گروه حق ناشناس ضلالت مآثر فرماید لهذا حکم نافذ بعضی بدرگاه

که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدایره احاطه درآورده بمفاتیح جلادت در گشایش
ابواب مغلقه آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنه امتثال فرمان بودند در اندک فرصتی بمعالید
سیف دستبرد درهای انقلاع گردون توامان از هم گشودند بعد از ظهور استیلاء و اقتدار بر انقلاع
گردون آثار گروهی از محصوران را که در حین محاصره سالک مسالک ادب و آداب بعد از صراط مستقیم حد خود
شناسی عدول نموده بودند بعد از مکافات رسانیده عفو و اغماض شمول عنایات بیغایات گردانیده رخصت
انصراف ارزانی فرمودیم تفصیل صدر و جا واثق است که چون بمعنی از غایت اتحاد و نهایت ارتباط
صورت وقوع فتنه غبار انگیز مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد و ولایت مذکور و سایر محال ملک
محروسه را متعلق بخود دانسته جدائی نخواهد منظور داشت چون غرض انسداد ابواب گفتگوی حاسدان
این آستان بود و ائتلاف ابد توامان بود لهذا رفعت و معالی پناه بادشاه و در پیکر را بخدمت والا
فرمودیم که در حقیقت صدق اندیشی و اخلاص کیشی این مخلص را بآن عم بزرگوار خاطر نشان نماید
خورشید سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال طالع و لامع باد بالنون و الصاد نامه که در زمان
نواب صاحبقران گیتی ستان خلد آشیان شاه عباس ثانی انار الله

برهانه در جواب مکتوب عبدالعزیز خان نوشته شد مرآت بی غبار چهره حسن مصافات و عکس دورنمای
شاهد ملاقات گلبرگ دوحه دوستی و صداقت و سحاب نیسان یکتادلی و مودت انیس عنبرین
شمامه سلطنت پناه عبدالعزیز خان بالجابه ورود خجسته که دستیره کان حصول آمال با رایش رجعت از جهان
اقبال و گلزار فراغ بال انجمن افروز مجالس آن همه فروغ و رونق بخشید و باغ یگانگی و اتحاد در اعنبر آمود گردید
شرحی دراز سلطنت پناه ابوالغازیخان والی اورگنج که منشاء تحریک و جسارت کفره فجره قلماق
میگردد زبان نعمت سطور گشاده خسته در طی تحریر مرقوم گردانیده بودند اگر چه از سلاطین چنگیز خان
که از زمره بستگان این دودمان ولایت نشان انتظام دارند بحکومت طایفه ترکمان
وجوه آن تعیین کرده بنشاء دخل احوال و تشبث بال سلطنت پناه مزبور بعضی اعانت ایشان
والا اکبر و ساکر حکومت آنجا استقرار یافته پیوسته سالک طریق اخلاص و یکجهتی بوده
رقبه اطاعت و فرمانپذیری در ربقه هواخواهی دارد و شاهان آسمان جمعی در زمره
اطاعت ایشان بوده قبل از آمدن ارشاد ایشان لوازم خلوص عقیدت شاه صادر گردد و در صدد
کسر از اساءت احوال آن گروه در آید و با وجود تحقیق این معنی طایفه ترکمان را نیز آن دفع و جمعیت

یست که از نقش مهر باعث آثار آن تشبث باید نمود پسندیده نظر ژرف و پسندیده مکی چنانست
که اولیای سلطنت پناه مزبور را از ارتکاب این قسم امور نسبت بآن زبده سلطنت و جلالت
که در معرض اسناد آنست منع فرمائیم که اگر امثال ان مبادی نیز ناپدید و از کرده متقاعد نگردد
بدانچه مناسب حال و مقتضی احوال او باشد بعمل آید پیوسته نهال اقبال و اغصان اجلال از رشحات
سحاب الطاف حضرت لایزال سرسبز و ریان باد نامه که در زمان صاحبقران خلد آشیان
شاه عباس ثانی در جواب شیخ عبدالعزیز خان والی ترکستان رقم شد زبان حمد سرا که یک
برگ از حدیقه صنع نکته طراز گلشن ایجاد اشیاست چگونه عرض بهار ستایش گلزاری خاید
ظرف دامان بیان یارای گلچینی از روضه حسن عنوان کشیدن علیم و مقدم نو بهار رو تا لی با بستان آرای شجر آثار
الوان نموده دال موضوع و محمول اشجار و ثمر تماشائیان باغ قدرت را کام معرفت شیرین فرموده
و جبله حکیم که کاغذ خط اوراق لاله از داغ سرمه پیمانه نظارگیان بچیده و از حسن ترکیب
هندسی تش فصول چهارگانه تریاق اربعه مزاج خوش نشینان این باغ هستی گردیده بشتا و ربیع و تموز
و خریف را آسایش و پیرایش داده حکمتش منزه باغبان از بهار رستاخیز ایشان داده وجود بتای ظاهری

نعل

نظر در تحقیق مثال جوارح و اعضا در نظم عالم امکان در آب اکسیر عبارت از آنست با هم و بمقام
استیناس اند عندلیبان خوش آهنگ این گلستان را در مقام مدیح گلهای صیفی رسا ترانه
قاصر بیان و طوطیان شیرین کلام این شکرستان را چاشنی سخن خاموشی و پای زبانیت گلهای پنج برگ حواس
ظاهر باطن از فیض نطق نقش ثمار صفات طین بارور و نهال وجود اسلاف از فیض رشحات سحاب
ارادتش در ریاض قلوب غریق و سایه گستر است از اثمار این باغ غریب الاثار از میوه پیوند مراد
که در ریاض محبوب صداقت اسلوب دوستی پرستدار گلهای رنگارنگ این ارم را دیگری از بار طها
مطلب است که از نهال خامه و اطی میلاد امید منتخب این اثمار حلاوت آثار و گلدسته
این انوار بدایع شعار عنبر نامه صنعت نگار سلطنت پناه عبدالعزیز خان بلکه در وقتی بعون
عنایت الهی چمن آرای حدایق عز و علا و بوستان افروز فرادیس مجد و احتشام گلهای حصول
مرام بر بار وهم اثمار عیش مرام رسیده و آب دار بود و مذاق اشتیاق را شیرین و بزم کیاد مارا
چون
گلشن ختنه شرح در باب سلوک ابوالغازی خان پیرایه اظهار و اعلان پوشیده بوده
شد
هم سرای صرف فریب هم بموجب رسم دی کشش موافقت آن برگزیده قرون و اوداد ارو برادر والا

آن همه قدر رفیع مقدار گردیده بعد وهم در تخریب بعضی از اقطاع و اراع و نهب و تضییع عقار
و ضیاع سکان الملک کوشیده جمعی از نشان دودمان و ولایت نشان تا دیب آن
مامور گردیده در نظر ایقان جلوه عیان نموده بر آینه ضمیر منیر که از صیقل عنایات الهی صفات
منطبع خواهد بود سلطنت پناه مزبور بود تا در سلک راتبه خوران این دودمان ابد لوا انتظام
داشته بنیروی استظهار ظهار این دولت در ترتیب تهیه حکومت موروثی و اجداد
یافته از بارگیری مرقبات عنایت کارکنان دولت بر اوج حکومت ارثی ترقی نموده الیوم ما
نهاد در احکام بر رشته نیکو خدمتی ساعی و سلوک طریق رضا جوئی را مراقب و مراعی است در گسترش
مروت آزار و ضرر اشخاص همواره بر خط فرمان و چشم تیقظ و بیداری بر پاسداری عهود دودمان
داشته باشد بدو در صدد رجحیه محظور و از قاعده مرحمت نیات و مروت جبلی دور است لیکن
بنابر مراعات مبادی دوستی آن ناظم مناظم سلطنت و بانی مبانی صداقت و صحبت پیوسته هر چه
که در صدد نهب و تغییب و ضرار و خیانت کسی آن دیار درآمده یکی از بندگان درگاه خلافت
پناه را مقرر فرمودیم که سلطنت پناه موی الیه را از ارتکاب این قسم امور ممنوع و متقاعد سازد

ویقین

حاصل است و بواز ورود منهی نهی که سرپا از ولایر خود را در پی زمان مدار گذاشته بمقتضای امثال فرمان ضبط
عنان یکیست خاطر از را دو پای خیان خواهد نمود و احتیاج به تعیین توره و یورش گردن ترکمان
نخواهد بود با ضی همیشه بهار وسعت را از خس و خاشاک خلجان این امور مصفی خواهند داشت
و من بعد این قسم حرکات از شرار الیه صادر نخواهد شد شرحی که در دیباچه ان مدعا در باب تردد تجار آن
ملک بدین دیار فسیح الفضا بزبان خامه رقم بلاغت ترجمان گذشته بود پیداست در صدد نقصان و زیان
جلب نفع اگر نبوده که در حقیقت انفتاح طریق آمد شد و مفتاح ابواب بهبودی ایشانست درآمد
چندان سودی دور دیده و آلای جمعی در انتظار آن بملاحظه کلیات امور در متصور است منوی مدار
و انچه در باب عدم تعیین جمعی که بجهت تحصیلات ان سلطنت ملاحظه اگر موجب تضییع مواشی و مراعی
و اغنام سکان ممالک محروسه خواهد شد کدورت تعیین قشلاقهای گاه موری بر از زلقه طالعه بحیده
بر خلاف فرموده ان قاعده دان ناظر سلطنت اراده ارتکاب این امور نموده عمل بمضمون آیه کریمه
ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه نماید مدار اراده ادنی عناب جسارت کبیره و معظم دول و الامنونا
این دو دولت محکم بنا بر تقصیر اولیای ایشان تقصیر نخواهد نمود سلطنت و جلالت پناه را

و طی نامه مودت عنوان اشعار بر آن فرستاده و والی هندوستان شده بود که طالب وفاق و اتفاق

از ارکان آفاق شده بنا بر پاسداری عهود و دوستی دولتین بنیان مودت را رواج کرده مشاهده دیده

دریافت و الاخوان بعد جز در خبر عرش ستود و قصد با سلوک آن تیره روزگار بدکردار با ستغرق

کار رحمت حضرت آفریدگار غنیمت چشمه مجد و تربیت آن منظور انظار الطاف کردگار بود

برادر قوی و دوستی فیمابین جانان عظیم الشان و الاکان در این باب رسند درگاه پادشاه رکه ریاض دلگشای

ایران از فیض قدوم رشک گلشن جنان است خبر نقصان انگان و آلاشان مینو مکان بر این امر

سلسله جنان کرده و برادر اشرف ارکان ملک منزلت الارباع سر رشته آمد شده و زود

خورد و چنانچه فیمابین نور ظلمت و شب روز قائم است ناگاه کشیده و حال که آن گم کرده راه

تدبیر از اندیشه راه تباه و دست امید از چاره کار کوتاه دیده کردهای ناهنجار خود را نسبت

باین دودمان والاتبار بر کنار گذاشته و آنچه در اوان سیاست قتدار و بیخبری کرده بود دریا

فیسا الگشته در کشایش باب کعبه را اورده و در تدارک تلافی میکوشد و فروغ افعال خود را که مانند آتش

در شب نمایانست به پرده تدبیر پوشیده در دیده خردخرده بین مبیح و بعید نماید که منهیان درگاه

باوجود

باوجود شوریدگی چنان دیگر باره صاف و طبع آن الاکبر به انوار بیخودی چیرش لامیع المومن

من جهر واحد بر تن فریفته لاف و گزاف تواند شد اموال مرحوم بندگی که زبان خامه بشرح

آن گویا شده بود مصحوب ملازمان آن سرکار زین ملک تماماً حیث لا یشد به شیء الاشیاء

ارسال شد چون بعد از ادای حقوق حضرت یزدان و ضد سپاس گزاران ایرادات بر والدین و دول

ایشانست تقیسه اموال مذکور که لا فرض بعد ورثه مرحوم مزبور خواهد رسید چون بسبب

کام و بمند حصول مرام خوش عنان و در مضمار اشتهار عمر دوام در جولان باد

نامه که اعلیحضرت خاقان خلد آشیان صاحبقران گیتی ستان شاه عباس ثانی انار الله

برهانه بسلطنت پناه ابوالغازی کل نوشته

پیوسته کوکب مطالب و اختر مآرب ابو الغازی خان

بالتمه از افق حصول طالع و لامع باد چون از رشته مبانی اتحاد و وفاق کشوف ضمیر منیر

خورشید تنویر میگردد امر بنابر آنکه سلاطین مالک رقاب و خواقین کامیاب را که اسباب حصول

مآرب مجموع و علل متفرقه خاطر و آلام مرفوع است همواره استعلام چگونگی حال اعادت اشتمال

دوستان صادق و مخلصان که در حقیقت متمم اسباب شادمانی و نشاط و موجب ازدیاد مواد

انتهاج و انبساطات منظور نظر والا میباشد و مبین بود که از کمهای احوال و اوضاع

آن سلطنت پناه اطلاع حاصل نموده لهذا در این اوقات فرخنده ساعات که از نیرنگ عنایات

حضرت واهب العطیات اسباب جهانبانی منتظم و غنچهای حدایق کامجوئی و کامیابی

از نسیم نسایم الطاف آلهی متبسم است بجهت استعلام این مرام و حصول این کام

مهین تذکره موالات سلسله جنبان مصادقت و مصافات شد چنانچه در کیش وداد ائتلاف

انتظام امور دنیویه دوستان منظور نظرات است همچنین معموری سرای آخرویه ایشان نیز در آئینه

ضمیر منیر جلوه گر است چون مکرر مسامع رفعت نشان سرادقات جاه و جلال رسیده که آن

سلاله سلسله چنگیز خانی مکررات در صدد نهب و یغما و سکان دیار ماوراءالنهر که از ارکان

و والی و ارباب و اهالی آن ولایت امری داعی بر تحریکت صادر شده باشد در آمده اند بدان

صدور محظور احداث شورش و فتور باعث ناخوشنودی حضرت ایزد غفور و بانجوا

مواخذه یوم النشور میگردد و بمقتضای طینت حضرت رحیم که مومن و مشرک در درگاه خداوند کار

آنحضرت یکسانند رفاه حال افراد ناس در نظر والا حد اشناس بیرت وی دارد و معهد

۶۲

مدتی شد که والی والاقدر آن ولایت نیز سالک طریق دوستی و یکجهتی و الفت است لازم

نمود که با ظهار امری که فی الحقیقه خیر نشان متعالیه ذرضمن آن مندرج و رفاه و فلاح

جانبین در تحت آن مندمج است مبادرت نماید و چون متفرقه در اسباب بشیر نشان

احوال بغیر از ناخوشنودی حضرت متعال و وبال مثمر و منتج اثری نمیگردد تعیین

حاصل است که بور تعمیق وادی آن ایمه بدعات که در حقیقت باعث بر اتلاف دوستان الهی

مرضیه البیجاست مرعی ای موجب استرضاء خالق و رفیه حال خلایق است اجرا نماید

نمود همواره بمسند دولت وزیرین و ولو دستان سلطنت از گلهای رنگین حصول آرزو

رنگین باد

نامه که اعلیحضرت صاحبقران گیتی ستان خلد آشیان شاه عباس ثانی

انار الله برهانه مصحوب ایالت و شوکت پناه بوداق سلطان به پادشاه هندوستان نوشته

جواهر زواهر نیایش بیحد و تلالای متلالی ستایش لا تحصی و لا تعد که کنه زبان در آن

بیان از کشیدن آن قاصر و نیروی توان از تحقیق آن فاتر باشد نثار سرای کبریای مالک الملک

که متقرنس چرخ کبود از شهرستان عظمت و جلال او کاخی و شجره بدیع الازهار وجود

اکلش و سلسال الفضای صنعت ادبیات خیست دیده دقیقه شناس هنرآفرینش بلاغت
بصحرای الهی مدرش کشاده و ورزشی از زبان دانشمندان چراغی در ابعرفتش نهاده
دور کردان صداد از جامه صنعش لباس اکاد یا تنیغ خلعت سلیسه بر دوش و
میکسار ان میکده عرفان از فروغ مهر منیر باده ایست مدام در جوش زبان شیرین سخنان
شکرستان شکر طرازی از خوان نوالش انگشت شهید است بکام شیده ونکاه سرستان
آگاهی باده است بمدعا سیر   خدایا کافرینش در بجود ش کواه مطلق آمد بر وجود ش
وجود ش بر همه موجود قاهر   نشانش بر همه پیننده ظاهر ونقود درود نامعدود و صلوات
صلوات نامحدود و دید به جناب سید کونین و سرور ثقلین وشهریار رفیعین شمر شجر کاش
ایجاد نتیجه صغری و کبری سداد و معاد آفتاب جهان تاب آسمان هدایت آب تابان چشمه سار
لطف و عنایت محراب سجده عبادت ملایکه بقریر سحر خیر الیه القرار گرفت پنا و آدم
بین الماء والطین درخشان کوهر صدف بری آفتاب جهان تاب آسمان فسیح الارکان
رسالت پیغمبری سوار گرد جنیت سفر مخجسته اثر لیلة الاسری پیشوای صفوف ارواح

متعبدان

متعبدان اقصی **نظم** مصطفی پادشاه هر دو سرا ❊ آفتاب جهان عز و علا حکمت
حق که بخت آن جهان ❊ بود دانش خمیر مایه آن ❊ جمله عالم تن است و او جان است ❊
او در عالم چو لعل از کان است ❊ و ثنای بی منتها پای انداز نام برگزیده که حدیث صحیح من کنت
مولاه از دفتر صلاحیتش و مژده انت منی از داستان قدر و منزلتش حکایت است امیر البرره
و قاتل الکفرة الفجره امام المستقین و قاتل المشرکین و یعسوب الدین اسد الله العالی و مظهر
الغرایب و مظهر العجایب و مفرق الکتایب **بیت** شاهی که یزدان علیم وصیت ❊ دو عالم دو کف
کریم وصیت ❊ صلوات الله وسلامه علیهما و آلهما اجمعین الی یوم الدین بعد از حمد
جناب کبریا و بسط بساط نعت سید و سرور انبیا و منقبت زبده اصفیا بر مرآت
ضمیر قدسی تخمیر اعلی خیر فیض سیمر لیکر دون بسطت مشتری سعادت خورشید طلعت عطارد
فطنت کیوان وقار سپهر اقتدار زینت بخش وساده جاه و جلال و متکی اریکه فرخنده
و اقبال مصدق مرات سلطنت دولت خداداد شیرازه بند اوراق امور بلاد و عباد دریب
اورنگ جلالت و کیتای آرایش و سهیم بهبت و کامکاری فرد برین بانض همیشه بهار سلطنت

کورکانی حدیقه طراز گلشن ملکداری جهانبانی شهاب ثاقب سپهر جرات و جلادت نهنگ
لجه بحر شهامت و بسالت المؤید بعنایت الملک الحسیب سلطان اورنگ زیب منطبع میگردانند که در این وقت
ارجمند و زمان سعادت پیوند که به نیروی عنایت خالق انس و جان و جامعی مکمن و مالک اسباب
کامیابی و خوشدلی حسب الوجوه آماده و ابواب فتوحات آرایش جهت بر چهره اقبال گشاده
و بمیامن مهران صدق آیین مژده جلوس آن گوهر فروزان بحر ریاست و شجاعت و جوهر تیغ دشمن
شکار جرات و جسارت بر سریر والای سلطنت موروثی گورکانی دو سر و در لازم
السعاده جهانبانی بمفحوای صدق انتمای تؤتی الملک من تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء
و بمقتضای آیه ولایه هدایه ان الارض یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین و به یزدی
اصابت تدبیر و موافقت کارگذاران تقدیر پیرایه وقوع پوشیده سامعه افروز گشت
و مسرت بر مسرت و خوشدلی بر خوشدلی افزود و در عالم دوستی قدیم متوقع بود که آن
رسیده اورنگ جلال و اقبال چراغ افروز دودمان مجد و جلال اهر کونه مهمی
و وزنی استقرار جهانبانی در کار باشد بمقام اعلام در آید که کارگذاران دولت ابد مقرون

بانجام

بانجام آن امور کرده از آنجا که مدارک مافات بعون عنایت الهی مقدور و مراعات شیوه ستوده
دوستی پیوسته منظور است بدستور هر گونه مطلبی که در خاطر والا مرکوز باشد زبان خامه
خامه اظهار خواهند نمود چنانچه کار روابط قدیم بر قرار است و اساس مصادقت و مؤالفت موجب
تشیید مبانی اتحاد میگردد خامه سخن طراز بذکر مجملی از مراتب یکتادلی سلاطین سلف
رطب اللسان میسازد و تبیین این امر که بر عالمیان ظاهر و هویداست که از زمان طلوع
صبح عالم افروز این سلطنت عظمی پیوسته فیما بین فرمانروایان این دولت محکم بنیاد
خداداد روابط دوستی و محبت و یگانگی و مودت رشک فزای سلاطین زمان و غبطه افزای خواقین دوران
بوده از جمله آثار این معنی آنکه در زمان نواب جنت مکان علیین آشیان جد بزرگوار اعلی
ثراه پادشاه خلد آرامگاه جد اعلی رفیع مقدار آن والا تبار گلشن جنت نشان ایران
بیمن قدوم خود مسرور ساخته بمظاهر اتحاد و جوهر آن که از نواب جنت مکان علیین آشیان
نسبت بآنجناب بمنصه ظهور رسیده در السر تقرار شده بار دیگر آب سابق الالقاب بتکفف تنوع
متصرف مملکت الحق والاداده بعد و ابلاغ حقیقت سید ایام طرفین نشان دوستی

ونشان دوستی جانبین بوضوحی تابانی جلیت نواب جنت‌مکان علیین آشیان در تصرف کارکنان
این دولت ابد مدت استقرار داشته و بعد از فر نواب جنت‌مکان بجوار رحمت ملک منان متعلقه
او کینه‌اندیشان فرصت یافته در بعضی از ولایات خراسان تصرف نموده متحفظ آن شده‌اند بعلت وقوع موانع و اسباب
شوارع و مراعات سلسلهٔ دوستی ساطع جدانه منظور داشته بفرمان فرمایان آن سلسله رجوع کرده الکای را
بتصرف ایشان داده بعد ازین در عهد سلطنت و زمان خلافت نواب گیتی‌ستان فردوس مکان عالیمقدار بزرگوارم
که خارج از حیز شمار و بیرون از حد احصا است آن بضرب شمشیر غازیان ظفرنشان درآورده کاخ نگار مراتب
آرایش ملک و ملت زود و مسالک و شوارع بمفتاح سعی مجاهدان گشوده شده بود درینولا که سرداد اکثر
ملک تمهید بنای دوستی قدیم بنوعی مسموع شد که باشد منهی عزت دوستی و مودت سابق از گرد غبار
الکای کلفت مکدر ندیده بلکه روابط التفات و صداقت بیشتر از پیش فیمابین نواب گیتی‌ستان فردوس
آشیان عالیقدر بزرگوارم و نواب جنت‌مکان صد اقربای ایشان استحکام یافت محبت و دوستی
پیوسته بدستور سابق ابواب مراسلات گشوده بمیان التیام آمده باشد و الاجاه رعایا و برایا
طرفین در بستر رفاهیت و آسایش غنوده بفراغ دوام اوقات که دالد ماجرا از بخشش او بیک جاه و جلال
ارنه

بر مسند سلطنت عظمی گورکانی استقرار یافت محبت و دوستی و بنیاد آباء و اجداد را انقطاع داشته
بکلی آن امر جزوی مهیج مواد امور کلیه گردیده و بدین جهت از آنکه نواب خاقان رضوان‌مکان خلد آشیان
بدان متعلق بود که جبر آن نقصان نماید و بمقتضای فرمان واجب‌الاذعان قضا و امثال خلق ارض و
توجه آن خسرو فرخنده شعار گورکان اطوار بصوب جنات تجری من تحتها الانهار سفر قدسنا تقریب یافت
بر ذمت همت والا لازم گردید که انجاح مطلب در خاطر خطیر آن مستغرق بحار رحمت ملک غفار
استقرار داشت کرده تو دینیت این مهم بنحوی که اطلاع دارند بغایت واهب مواهب صورت
وقوع یافت و چون مطلبی غیر آن نبود بنابراین سوالف دوستیها و قدیم از خصوصیات انبساط و توارد و توقع
آن نامه مشتمل بر عنایت شیوه دوستی و یگانگی آباء عظام که رفاه حال کافه انام در ضمن آن مندرج بود
ارسال داشته منصبه اظهار رسید و هر یک از ممالک دیگران که در عوض آن خرابه بیشتر
داشته باشند بتکلف ایشان خصوص دهه و از جناب بغیر از جهت نی و امور بجا دوستی
دوستی و یکجهتی باشد چیزی ملحوظ نگردیده و چیزی بیک از نعمای آلهی شکر مخصوص مشاهده بدون این
بدان از عهده شکر آن نعمت برآمدن تعبیر متعذر نماید چنانکه شکر نعمت بدان جاری

زبان آنست که بحمد و ثنای منعم حقیقی قیام نماید و دست و زبان در نهایت خضوع و خشوع بدرگاه
حضرت واهب عطیات گشاید بخصوص شکر نعمت پادشاهی سلطنت و فرمان روائی و پادشاهی
و مسندآرائی آنست که چون زمام حل و عقد امور جمهور و وقوع خیرات و شر در برابر رای در وسعت
سلاطین عدالت آئین حواله شده و در حقیقت از بندگان مقیم درگاه علی‌الاطلاق و مالک الملک
باستحقاق اند پیوسته رفاه حال عباد الله که ودایع آلهی اند مطمح نظر حقیقت شناس ساخته چنان نمایند
که همواره بساط آسوده که ایشان ممهد و ابواب فتن بر چهره احوال ایشان مسدود باشد که از عهده شکرگذاری
و سپاسداری خالق زمین و آسمان فی الجمله سبکباری حاصل آمده باشد بنحوی که این معنی رسند درگاه پادشاه نیاز آید و
اشرار بهارستان سلطنت و مبادی طلوع صبح دولت این معنی را مطمح نظر والا ضمیر منیر ساخته
باعموم رعایا و برایا طریق شفقت و مرحمت و مروت و عدالت سلوک داشته و سپارد در گلشن اطوار
آن سلطان حقیقت دان نیز شمایم این معنی بمشام اطلاع و آگاهی رسید و بساط مناقشات بالکلیه
برچیده و درهم نورد دیده است لهذا بجهت تقدیم مراسم تهنیت و مبارکباد لباس سلطنت
امارت و حکومت پناه نظاما للامارة والحکومة غلام‌زاده دیرین و فدوی اخلاص آئین بوداق خان چله
روانه

سوانح محبت و خیر شاملی گردد در بعضی از سخنان محبت عنوان بجوع تقریر مرسوم الکه شد که از بزم ارم نشان
و محافل بهشت آئین لاالامنون و جواهر مخزون ضمیر و دولتراه بر این شاه صداقت و اتحاد دستاویز
و ساغر کامیابی پر از رحیق عنایات آلهی لا زال آفتاب دولت و شوکت مصون از کسوف علی الکمال باد

نامه که نواب گیتی‌ستان فلک آشیان شاه عباس ثانی بعبدالعزیز خان والی ترکستان نوشته

گلزار دوستی و موالات و بوستان مؤالفت و مصافات غنچه نمه فیلان گل که سیراب از چشمه سار
مودت و وداد و پرورده سحاب دوستی و اتحاد است بعون عنایت حضرت یزدان جهان تکلم
و بهجت شاهد مطلب روائی تمام بود گهت بنگاه دیرکتا دلی رسانیده و ضمیر انور و خاطر فیض گستر را
سیر آن بهارستان از هار مبتهج و مسرور گردانیده چون در کیش صداقت و نظر وقت جوهر رنگین
الفت پسندیده و دیده رسد و دیده دریافت جوهر آن دانش و صیرفیان دانش مشاهده همواره
مطمح نظر حق بین و مرکوز خاطر حقیقت گزین آنست که موجبات امر استوده نسبت با صاف امم
بروجه اتم گردد و شود کافه عباد این مرحمت که قصب طبع مشار رسید پیوسته بسلسله جنبان رابطه دوستی
و یکجهتی بوده سلطانی که در خاطر محبت ذخایر داشته باشد بموقف ابلاغ رسانند و کارکنان دولت

والا بانجام آن مامور گردند. نامه که اعلیحضرت نواب جهانبانی گیتی‌ستانی صاحبقران شاه عباس ثانی بآن سلطنت پناه شوکت دستگاه عبدالعزیز خان والی ترکستان نوشته

تا از نتایج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات سفلی خوشه‌چینان موالید را
حال منتظم و شیرازه کتاب وجود افراد ممکنات بسبب این اتصال و التیام و اجتماع ملتیم است
ارکان بنیان دولت اعلیحضرت سلطنت پناه شهامت و بسالت و جلالت دستگاه
نصفت و معدلت اشتباه والا جاه زیبنده مسند سلطنت چنگیز خان طرازنده تخت
رفیع الارکان قاآنی نظام السلطنة و العدالة و الشوکة و النصفة و الجلالة و الشهامة و البسالة
و البر و الاحسان عبدالعزیز خان از تشتت و تفرق مصون و کلبهای کامجوئی آن سلطان معظم الشان
از نسیم خلاف و اختلاف اضداد محروس و مامون باد و بر ارباب طالب ظاهر که تا دلی و مودت
برآت ضمیر قدسی تخمیر منطبع گردانند که بر دقیقه‌شناسان رموز آفرینش و تماشائیان لوحه
بینش و دانش مخفی و مستور نخواهد بود غرض از مصاحبت سلاطین معدلت آئین دوستی و مودت
قرین از تعمیر کاخ وجود دوستی و مودت و غرس نهال یکتادلی و الفت آنست که کافه جمهور

دیگر

و ساکنین ثغور در ان میان رفیع الارکان از تابش آفتاب حوادث استظلال نموده از ثمار روضه
اطمینان باب و کامرانی بهره‌مند باشند و از ان روز که تا روز بود سخنان صدق نشان رسولان
طرفین و ایلچیان صاحب تمیز [illegible] و موردی بر مصالحت و محبت نقوش اتمام پذیرفته
تا امروز با آنکه بعضی اوقات از منسوبان آن والاشان منبد کهان بعضی امور که منافی و مناقض
صداقت باشد بمنصه ظهور رسیده نواب همایون ما نظر بر رعایت این امر اهم کرده اکثر
حرکات خسران پژوه را مقرون بعفو و اغماض فرموده‌ایم و عساکر نصرت مآثر بنهایت آراسته
و استعداد و عدم اشتغال بامری از امور سایره بجا در خصت تلافی و تدارک نیافته انمر
در این اوقات نیز بعرض رسید که بعضی از منسوبان سلطنت و شوکت پناه سبحانقلی خان
از وخامت عاقبت نیندیشیده بفحوای العاده کالطبیعة الثانیه دست بغارت و یغما دراز
نموده‌اند و اغنام جمعی از فقرا و عجزه در ارد و پای از حد اعتدال بیرون نهاده‌اند چون تعرض
بود که این امر شنیع و شعار ظفر بدون اطلاع و آگاهی آن والاجاه حقیقت آگاه صورت وقوع یافته
لازم نمود که حقیقت این امر بمنصه اظهار و اعلام رسد که اگر آن گروه بی سر و پا بدون اذن و رضای

سلطنت و جلالت پناه موی الیه ارتکاب آن نموده باشند مقرر دارد که در صدد منع و تنبیه
آنگروه در آمده من بعد ایشان را منوعی ضبط نمایند که امری از اینجا از خاطر خطور ننموده اگر سلطنت
پناه سابق الالقاب را بمعنی سلطان بقیه آن گروه گردون جناب مالک رقاب متعارف نشود
یا نفستین بعرض نموده سلطنت پناه نمی‌بور عمارت نمایند و لشکر نصرت اثر به تدارک تلافی که
بطریق ادنی و راه رفع نخواهد بود مامور گردند آن والامکان جلیل الشان بمعنی را منافی دوستی و یگانگی
ندانسته موکبهای دشمنی استوار یکتادلی شناسند و مقالات بجوع تقریر فلان الیه را
اعتماد خواهند نمود. نامه که اعلیحضرت خلد آشیان گیتی‌ستان شاه عباس ماضی بمرحوم
عبدالعزیز خان والی ولایت ترکستان نوشته‌اند چمن آرای گلشن اسلاف
و محبت حدیقه طراز دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یگانگی مصفی نگار
وحشت و بیگانگی اعنی نامه مهر ختامه و خامه عنبر شمامه عبدالعزیز خان با قامه از شکفته‌های نقوش
بدیعه‌ها و ریاض حلی و دوستان را تا افشای اثمار رسانیست مصحوب عمده الاشبال و زبده الاشباه
فارس مضمار سخندانی که تا زعرصه دقیقه‌یابی و فصیح‌زبانی صاحب میر آخور در حینی که ابواب فتوحات

بهار

بهار را از چمن‌ارائی بر روی روزگار گشاده و ساحت فیروزه‌ین صلای عام بسیکساران لاله و گل
حصص در ام آماده بود از ورود مسعود چهره گشای بهاری تازه و طرح نگار بی‌اندازه گرده باعث
ازدیاد مواد خوشدلی شد شرح صرف اوقات در باب استیصال اهل ضلال از نهانی گمکرده راهی که
طریق نکال بوده سر از ربقه طاعت پیچیده بودند و سطوعت و متابعت عموم جنود ابدپیوند قمر ادعام
اقدام مورود شده بود چون شمامه از رشید مبانی دولت و اعتلا و مدارج سلطنت آن ممتاز
شیوه دوستی بود باعث ابتهاج لاانتهای و سرور لایعد و لایحصی شد تقریر است که بنای عهود ابدی گردن
و لمعان ماننده ضیاء صبح تحسین آراید و بر نفس نخواهد بود و چراغ اقبال مندی و تحسین سرافکنی از رب
و فاق امتداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت آنچه در باب نهضت بصوب کابل در زمان
زوف مه صادق البنیان شده بود بنقش شخص تصدیق و اذعان است که تخم بر و سبب سخن
سلاطین را سطر سطر از کلام الملوک ملوک الکلام است از انجا رسیده باب اتحاد عهود سر در ربان
خواهد کرد و بر ملایم شیوه اتحاد و دوستی شیمه وداد آنچه پیوسته فتح ابواب ارسال رسلات
بوده باعلام فتوحات تازه و ترقیات بی‌اندازه مسرت افزای قلوب دوستان گردند

پیوسته بگلشن دولت و اقبال ابهار رواشار حصول مقاصد رشحات بود نامه
که از حضرت خاقان گیتی ستان جنت آشیان شاه عباس ثانی انار الله برهانه بوالی گلکن
والی اورکنج قطبی نموده اند بمصحوب ایلچی آتی نامه دوستی طراز و مکتوب لازم
الاعزاز سلطنت پناه ابو الفارس کان القابه که شمه از فتح مبین و کیفیت رزمگاه قلماق سید ان
رقم زده خامه موالات ختامه شده بود در ساعتی مسعود که ابواب فیوضات غیبی بر چهره بخت
ظفر فرجام بزود دست اقبال بر گلشن آمال دراز بوده مصحوب فلان القابه فیض ورود
ارزانی داشته چون منشی ضمیر خیال اعداء دولت مرصوصه البنیان تضمین مبانی
مودت و ولا باعث مزید ابتهاج خاطر مودت ذخایر گردیده بنابر شیوه مراعات
ارتباط دوستی اسلاف کرام آن سلطنت پناه الی یومنا هذا نسبت این دودمان والا
و پیوسته همت والا نهمت بر آن مصروف است که آن سلاله سلسله جنگیزی را تسلط و فرمانروایی
و قاصدان دولت و الارا فرموده سرور نصیب باد شایسته شیوه اتحاد و ملایم
شیمه کریمه وداد آنکه همواره اعلام فتوحات مسرت افزای ضمیمه دوستی گردیده فاتح

انواب

ابواب مکاتبات و مراسلات باشند لایزال کوکب اقبال بر افق کمال باد برب العباد
نامه که نواب خاقان ظل آشیان صاحبقران گیتی ستان شاه عباس ثانی انار الله
برهانه مصحوب میرزا مقیم کتابدار به پادشاه والاجاه دکن نوشته اند
اغصان شجره ریاض الفت و وداد و ثمر فرخنده اثر یکجهتی و اتحاد عنوان صحیفه مودت
طراز و مفاوضه صداقت انجام که لمعه آغاز حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت
و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه مجمع حسن صفات و درة التاج سلاطین کامگار
خلاصه خاندان خواقین نامدار فرمانروای سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ ابهت
و کامرانی المخصوص بعنایت الملک الاله نقطة السلطنة و الجلالة و العدالة و الشوکة
و الابهة و النصفة و الغزو الانفس السلطان محمد قطب شاه که مظهر آثار اتحاد قدیم
و مصدر اطوار عهد قویم است در نیکوترین زمانی که ساغر صهبای کامرانی در کف ساقی
الطاف سبحانی لبریز بود عارضه شاهد کامیابی و مطلب روایی در حواشی بزم دولت روز افزون
بدلکش ترین صورتی جلوه نما و نشر شمیم الفت و یکجهتی نموده انبساط بخش خاطر مهر گزین

و موجب ابتهاج خاطر سپهر آفرین گردیده و در شهد ثمرات عبارات دوستی آیات
کام خواهش را لذت آمود و روابط دوستی را استحکام کرده بود که آنچه از صادرات احوال
فرخنده مآل بر عهد دیرین دستور کلی اعمال والی ولایت هند و دستان و اتباع روبه الاوضاع
او پیرایه اطلاع و اعلام پوشیده بود در خلوتکده ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب بر آمده جلوه
ظهور نمود مقتضی اطوار خیر خواهان دولت و اخلاص کیشان خالص العقیده آن بود که در هنگامی
که آن گروه بدعهد سست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان در آمده بر بیت
پیشی برده از رخت رفیقی و قرار خود بر رسیده اشتند تمهید اظهار این امر لازم الاعزاز ضمیمه مراتب
دولتخواهی و محرک مواد روابط قویم شاهنشاهی ساخته به نیروی استمداد و معاونت اولیاء
دولت فیروزی رایت نوایر فساد و عناد آنگروه مخذول العاقبه را که بغض و عداوت شیعیان
اهل بیت پیوسته پیشنهاد خاطر کج اندیش ساخته اند تسکین بخشند تا اثر معاضدت و موافقت مع
دودمان والا بر عالمیان ظهور یافته دست جرات و پای جسارت معاندان کشیده و بریده گردد
باری چون ایام تلافی و انتقام باقی باد به اسباب معاونت و معاضدت مسالک الطاف سبحانی

رجب

رجب مرام آماده و واقعیست مداوا باطن قدسی مواطن حضرات عالیات سر رو مرتبات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین قوی دل و مطمئن خاطر باشند که عنقریب نصرت و فیروزی
قرین و باشد هر کامیابی و مطلب روایی همنشین خواهد بود در این ایام که اساس دولت دودمان
گورکانی در اختلال و قوایم سریر سلطنت آن سلسله متفرق البنیان از سیلاب حوادث و انقلاب
زوال است ساعی غیرت دودمان در بی مقتضی ناموس سلطنت و دودمان چنان مینماید که با صادر از نشین
ایوان سلطنت عادلشاهی که در هر باب سفارشات اشفاق آمیز از ان مهد آداب و انیه
نگارش فته برسم و آیینی که با وعظام و الاتقام عمل میشوده اند بشیوه مرضیه وفاق و حسن
یکجهتی و اتفاق یکدیگر وضعی و سلوک دارند که میامن برکات آن مخالفان کمال عبد و هر آنکه
وراه خیال تسلط دارند از چون نواب کامیاب دست هم بجای کرده و بموافقت تمام
در تحصین نموده میر اعادی و مرجان کوشیده بمشعله تیغ پیدریغ تدارک و تلافی عرصه
آمال سحاب اقبال را ضیاء و صفا بخشد و از آنجا که شمایل اخلاص و اوضاع آن بدیع جان
عقیدت کیشان وجود بعد ظاهری پیوسته منظور نظر عاطفت اثر میباشد خاطر مهر گزین

اشرف را بانتظام اسباب کامرانی و دوام سلطنت و جهانبانی باعلی مراتب تصور نموده
در طی تحصیل مطالب آنچه شایسته اعلام دانند بر سبیل اظهار در آورند که در این باب شرایط
معاونت بمنصه ظهور رسد در اینوقت بجهة تشیید مبانی الفت و وداد بنده زاده قدیم
مقرب الحضرت العلیه العالیه الخاقانیه میرزا مقیم کتابدار سرکار خاصه شریفه را روانه آن صوب
صواب انجام فرمودیم که در خلوت سرای حضور نشر روایح گلزار محبت و وداد نموده اسرار
چگونگی حالات مکنونات خاطر که حواله باهتمام درست گفتاری اوست مرجعی نموده شرف
دوستکامی الهام لیست خاطر مهر آیین اشرف را قرین انبساط گرداند و مشارالیه بنابر توجه
ضمیر انور بدریافت استقامت احوال گرامی بعد از رخصت انصراف داده مرغوب و محرمان
خاطر شریف را لباس شایسته خواهد پوشید که بعون عنایت الهی کارگزاران دولت
ابد مقرون شرف حصول بخشید گلهای آمال از نسیم سعادت شکفته و خندان و در ریاض
کامرانی همیشه بهار سرسبز و ریان باد نامه که حضرت خلد آشیان شاه عباس
انار الله برهانه به پادشاه والاجاه دکن نوشته اند

تاگلهای

تا گلهای عنبر شمیم صداقت و وداد در ریاحین مودت از نسیم لطف الفت و اتحاد در بهارستان
یکجهتی و التیام را بجهة بخشش مشام دوستان نشئه بخت بلند و نهال دولت
ارجمند حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت
و بسالت انتباه معالی جاه نقاوه دودمان سلاطین کامکار و خلاصه خاندان خواقین
نامدار زینت سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المخصص
بعواطف الملک المنان المؤید بالسلطنة والجلالة والعدالة والشوکة والابهة
والحشمة والنصفة والعز والاحتشام سلطان محمد قطب شاه ادام اقباله باهتمام در
گلشن سلطنت و فرمانروایی از شکفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان
و از رشحات زلال تائیدات و عنایات جناب الهی طراوت پذیر باد و آن
برادر طی طریق اظهار محبت پیمایان بر لوح ابداع جلوه گذارش میدهد که برادران
شهور و اعوام و صفحات لیالی و ایام مثبت است که آبا و عالی مقام آن نقاوه
دودمان عز و علا سلاطین سابقه ممالک دکن غفر الله لهم از طریق انیق

دینداری و کمال حسن عقیدت و اخلاصمندی شرف ولای عقده گشای خاندان ولایت
و امامت همواره دست توسل و اعتصام بذیل فوز اشتمال دولت و اقبال
ابدی الاتصال این دودمان والا که در حقیقت موجب برتری و علو شان و مجد
و امیدگاه اعاظم سلاطین والاتکان است استوار ساخته بزلال حمایت و رعایت اولیای
دولت ابد قرین در گلشن سلطنت و فرماندهی گلچین مراد و بمساعدت همت
عالی نهمت منسوبان این آستان خلافت مکان مطلب روا و کامیاب بوده اساس مصادقت
و موافقت هر یک از آن سروران عالم قدس بدوام خلوص عقیدت و اخلاصمندی محکم
و بنیان مودت شان بانتظام اسباب آمیزش و التیام دائمی شیده و محکم بوده همچنین
فیمابین آن دو سلسله رفیعه در شیوه شایسته وفاق و طریقه یکجهتی و اتفاق بحدی مراعی
میشده که یاجوج فتنه را در عرصه مملکت هر یک از ایشان خیال ورود و هوای عبور مجال
و خصم بداندیش را مجال نسبت تسلط به اندیشه تسلط واقع از ضمیر منیر چون نقش
بر آب میشد و با وجود ظهور و شیوع امثال حقیقت طراز چون یکچند آن محبت کیش اخلاص

اندیش

اندیش از شاهراه الفت و ارتباط قدیم تقاعد ورزیده بسالک مسالک بیگانگی و ترک
مراسم اتحاد و یگانگی پیموده ابواب رسل و رسایل از هر جانب بمنزله نامرغوب مسدود گشته
مرآت حسن عقیدت و یکتادلی قدیم غبار آلود مغایرت و بیگانگی منتقش در نظر عالمیان جلوه
ظهور مینمود لهذا اعادی کم فرصت که مدتها در پی بیرون موافقت و معاضدت این
این دودمان معلاست در جرات ارزان خبر آمال ایشان بریده پای جسارت از دامان اختیار
آن ملک کشیده بود مجال تسلط و استیلا اتفاق افتاده بنهب و غارت اموال مسلمانان و شعشعان
سرگرم باده بدعهدی و دلیری ساخت اکنون که فرمان فرمای دکن پرداخت سوانح آنکه دو دولت
و بواسطه غلبه مجدد اساس روابط دوستی گردیده از آنجا که خاطر مهر آیین حقیقت گزین متوجه
انتظام احوال خیر مآل و افزونی اسباب کامروایی و اقبال آن پناه بجهة تشیید مبانی
عهود و تحقیق احوال عاقبت محمود آن زبده اخلاص کیشان بنده زاده قدیمی مقرب الحضرت
العلیه العالیه الخاقانیه میرزا مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه آن صوب صواب نموده در خلوت
سرای حضور از شکفتن گلهای راز و بسته شدن توجهات باطن فیاض بر آرایش یکجهتی و وداد گشته

بواردادراک ممنونات و مطالب ضمایر عالیه اعلام احوال مرحمت نموده بمژده رسانی استقامت
احوال فیروزی اشتمال اعلیحضرت خاطر مهر فروغ اشرف اقرین انبساط و اطمینان کردانیدند
چون قضیه ناگزیر سلطان مبرور مغفور بمسامع اشرف همایون رسید اداء مراسم تعزیت
و تهنیت بر ذمت همت دوستی نواز لازم میبود و مینمود لهذا مشار الیه بدین امر لازم
الاداء مامور فرمودیم که زنگ کدورت مرآت ضمیر اقدس را که از وقوع این قضیه ملال
آمیز روی داده بصیقل اداء تهنیت مسند آرائی آن شایسته اورنگ فرماندهی و سلطنت
مصفا نماید از انجا که نقد عمر گرانبهای حیات در منزل بی بقای جهان فانی که اشتر
و شربت مرارت آمود زلال خوشگوار تهنیت پیداست که آن آگاه دل صاحب اساس در صدد ش
این واقعه عام که فردی از افراد ناس را از آن گزیر نیست جود را بمعموده آشنا نساخته
طریق رضا و تسلیم مسلوک خواهند داشت از توفیق سابق دولت دودمان گورکانی
از سیلاب مکافات اعمال قرین اختلال و قوائم سریر جهانداری و فرماندهی انطاکیه
بعهد سپاه همنشین بی ثبات ورود الست مقتضی ناموس سلطنت و دین داری شایسته

جمن

حمیت و سلطنت شعار چنان نماید که برسم و آیین آباء عظام با سلطنت پناه مشار الیه
همراز بوده به برکات موافقت و یکجهتی صاحب تیز بوده چون ایام تلافی و شعاع بقای آب
سلطنت این دودمان والا ابغایت حضرت قادر توانا بحسب الهام آماده و اقیت
ارغامیه اینمعنی منظور خاطر باشند و در تحصیل نام و تدبیر و کمولساری حصیم مرفه حال رنگ کدورت
از آیینه اقبال زدوده نوعی نمایند که آهنگ قانون موافقت و دینداری سامعه افروز جهانیان
گشته بمیامن حسن یکجهتی و اتفاق بعد الیوم ما یغیر الکمال عین و بر اس حاسد و راه خیال تسلط
و احتیال چون ابواب اقتدار مسدود و باطل کرده و استحکام روابط توافق طرفین را
علاوه محبت و اعتقاد این نیازمند درگاه حدیث تصور نموده در طی طریق کالحوبه و
و مطلب و مواد مطالب لازم الاظهار را بمرغوبات و ممنونات ضمیر ملهمت تخمیر پیرایه انها
و اعلام پوشند که کارکنان درگاه سلطنت همایون بنفر انجاح مقرون گردند دراین
مواد بوالاجاه مشار الیه سفارش شفقت بر تقیم مرحله انشفاق گشته طاهرات
که لا امضای حقیقت آئین را از نور حسن قبول خواهند ساخت همواره بمقام دولت و مقر سلطنت

بحلیه کامرانی و زیور شادمانی آراسته و محلی باد
فتحنامه که اعلیحضرت فلک آشیان گیتی
ستان صاحبقران شاه عباس ثانی انار الله برهانه بعد از استیصال طاغیه
دارالشکوه ولی عهد والی ولایت هندوستان باطراف و جوانب ممالک نوشته اند

آنکه سلطنت پناه فلان الالقاب بنوازشات خسروانه عز امتیاز و شرف اختصاص یافته بداند
که بر سواد فضای رموز صحیفه امکان و تماشائیان عرایس هر نغمت کرده آشیان اطاهرات
که چراغی را که دستی حضرت عزت جلت شانه برافروخته باشد از بال و پر شبپرهای پرداخته شان
که طعمه تیغ فروغ این چراغ اند از پای نشسته دارکدخدای پیدا دیده و روغن دل حاسدان گرم نمیند
و با مرآت صافی دولتی که مصقل حکمت بالغه جناب کبریا از زنگ زدایان نموده باشد هر کس
معارضه نماید هر آینه از راه نادانی با خویشتن در مقام ستیزه درآمده باشد مبین این مقال آنکه
بوارادکه والی هندوستان دوست دونوبت در مقام تمرد و از الفراز قندهار برآمده پای نیل مقصود در دامن
برچسبی احوال خود کشیده فیض نصیبی چون بخت سیاه خود بر گردیده بتکلیف
خشک تخیر از شاهد دعا در صدد دست پیدا و دیگرباره بهوس امعنی نموده دارالشکوه

ولیعهد

ولیعهد خود را که از سایر اولاد خود برغم آن پادشاه حیرت و سکتاه امتیاز داده
با کثرت اتمام و عدد لا کلام و فیلان کوه شکوه و توپهای آتش آثار بصوب صواب
قندهار فرستاده جالب کام و طالب نام گردید چون بوارادکه از کتاب حقیقت و حیات
جنان در نظر نمیداد غرور بعید مینمود که بمقتضای جل الحرب جلیت الله امداد کافر
مسته نگردیده دیگر باره در صدد این امر مستبعد درآمده فرمان همایون بجهته عساکر
منصوره که در اطراف و اکناف ولایات معموره سکنی دار نزاشده بود باینمعنی اذوری
عظیم شمرده در بردن نقب و جر و سیبه و سایر لوازم قلعه گیری سعی بلیغ نموده دقیقه
فوت و فرو گذاشته نمود چون کوشمال القوم بادان که در ته جبهه مرکب خود
حیران و سرگردان مانده اند بر ذمت همت شاهانه فرض علی و عین فرض بود بخاقان
بیک و حاجی منوچهر الالقاب را با جمعی از مردان کارزار و غازیان ظفر شعار مقرر
فرمودیم که برسم منقلای بطریق ایلغار و استعجال رو آورده شده اطراف آن را فرو گیرند
بدایره اطاعت در آورده در سد طرق و سلوک استیلای کلی اهتمام نمایند

و محرر شد که علی قلی خان بیگلربیگی با بعضی از عساکر که بجرأت پرحرص و شوروی ثبات
پرجوش بوالهوسه اگر بمحض آواز لشکر نصرت اثر اگر ده حیرت پرده فرار بر قرار اختیار
نموده باشند مصقلی تیغ درخشان زنگ زدای وجود ان ظلمت سرشتان گردد از
نصرت آیات نیز با علیه بلطام در حرکت آمده آن تیره بختان مدبر که به آل ابوسن خیال
محال با رسیدن لشکر خصم افکن مدد و بال ششماهه متوالی از بردن سیبه نقب و سیبه خاک ادبار
بر فرق اعتبار خویش پیچیده ذوالفقار خان بالتماس به قیصر نگار و سایر غازیان ظفر شان مستحفظان قلعه
رفیع البنیان منیع الارکان هر روزه بر سر ایشان ریخته جمعی کثیر و جمی غفیر از این طایفه قبایل
آواره دیار عدم میکردیدند درین اثنا عساکر نصرت آثر از اطراف و اکناف ولایات ممالک
محروسه که بجرأت پیکران ودریای پیچ و پایان جمعیت نموده آن قوم پریشان کرد دار
مشغول یکباره نمودند بعد از مصغاء نزدیک شدن لشکر قیامت اثر بجمعیت تمام یورش
نموده از طلوع فجر تا زمان استوای شمس برم فلک چهارم رکن و بسط استماع نایره قتال
وجدال اشتعال داشت تا آنکه قریب بیست هزار نفر از آن مدبران طعمه تیغ و آتش توپ و ازدهای

تفنگ

تفنگ و شمخال با تیغهای آبدار از بحر گردار گردیدند و بناکامی و خجالت تمام از ارزنم و تنگ
بار بر بطای رسوائی بسته بشیوه نخست و رسم سابق آواره دشت فرار گشتند و نظر محمدخان
و بختیان بیگ بالقاب بهادر و جمعی کثیر از عساکر فیروزی اثر متعاقب آنها کرده مخذول نموده جمعی کثیر
از آن بعاقبتان را طعمه تیغ آتش باکردار روسان اثر در شعار نموده و دور نجیر فیدیست انجوم
ثعالب ضلالت را آواره صحاری فرار گردیدند و لله الحمد والمنة که مجدد این فتح جبین مبین قرین حال
اولیاء دین و دولت گردید نواب کسب منیع قدر والا مبادل سکنان صوامع گردون سپهر
چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردند مژده این فتح مبین مستجدرات اشکر آلهی تقدیم
رسانیده و بدعای دوام دولت ابد مدت مواظبت نمایند و بتوجهات بیکرانه
خسروانه مستظهر و مستمال باشد

فتحنامه که نواب خاقان خلد آشیان شاه عباس ثانی انار الله برهانه بعد از استیصال طایفه جغتای بممالک ایران نوشته

اگر سلطنت پناه فلان بالقابه بشفقت شاهانه و مرحمت بی نهایت خسروانه مستوثق
و امیدوار بوده بداند که الله در که رایض قضا توسن دولت ارام نواب همایون ما نموده

و ابواب انجاح مطالب و مآرب از روی آمال ما گشوده پیوسته شاهد مقصود در آغوش
حصول و صحت مقاصد ثمر پیش رس حدیقه مأمول است در آغاز استشمام صبح
دولت و اهتزاز روایح روح افزای سلطنت که مشام عالمیان از نسیم عنبر شمیم عنبر آگین دودمان
جهانبانی از شمایم ان شکیبی است همواره گلستان همیشه بهار نصرت از رشحات
غمایم فیوضات الهی تازه و صفیر عندلیب فتوحات جاوید بنشأ مضمون بلاغت
مشحون و ما النصر الا من عند الله بلند آوازه است و مخالفان این دولت ابد الا مانند مغاک مضار
مرات صفای شعشعه آفتاب و اعدام وجود گرفتار و ارکه بی وجود متصدی در آزار رند در این وقت
که مقالید سیوف درخشان غازیان ظفر نشان بفحوای الارض یورثها من یشاء من عباده
از گشایش ابواب مغلقه قلاع دار القرار قندهار و بست و زمین داور و توابع و سایر
حصون و قلاع آنحدود که هر یک در متانت و رصانت با قلاع سبع شداد لاف
مساهمت و مساوات میزد فراغت حاصل نموده دار السلطنه هرات مقر رایات جاه
و جلال گردید و والی هندوستان که با تیره بختی و سیاه روزی توام زاده از ضعف و

ان

این خبر وحشت اثر بیت لزرشه مات و متحیر گشته بخیال محال و تصور فاسدی که لازم شکر کفران
پامغز پریشان او در مکمن ضمیر ولدار شیده خود را با سعد الله خان و بهادر خان و رستم و گیتی
و قلیج خان و دیگر خانان و السلاطین با عدتی تمام و کثرتی لا کلام بقصد تسخیر دار القرار
مزبور روانه گردانید و چون حسن دولت و اعلام فتح و نصرت مدار السلطنه
مزبور حکم بانتشار سپاه نصرت پناه فرموده هریک از امرا را با سپاه خود مستقر فرموده بودیم
که بیکی از ایلات که وفا بجمعیت مردم ایشان تواند نمود رفته به تسخیر دواب در ایام اسایش آن
خود اشتغال نمایند بجمعیت عساکر منصوره اگر زده پاشکوه مانند خیل زنبور که بر شهد
هجوم آورند حاطه دار القرار مزبور نموده به محاصره اشتغال نمودند تا جمعیت عساکر منصور
اگر زده پاشکوه مانند خیل زنبور که بر شهد هجوم آورند حاطه قلعه دار القرار مزبور نموده
بمحاصره اشتغال نموده و قلیج خان با دو هزار نفر روانه بست گردانیدند که بمحاصره قلعه مزبور
قیام نمایند و در ایام محاصره که من اوله الی آخره چهار ماه امتداد داشت و در بردن خاکریز و نقب
و سیبه و انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه گیری قیام نموده بذل جهد بی شمر نموده و ابالت

پناه مهراب خان بیگدلی شاملو که در القرار قندهار با لقای پای ثبات و قرار فشرده هر روز جمعی از یلان
نصرت توامان بر سر آن گروه خسران پژوه فرستاده که خرمن حیات آن تیره گوهران را
باتش تیغ درخشان به باد فنا میدادند بضرب توپهای صاعقه بار دود و شرار ثعبان آثار
که زمین را از خروش شان در تزلزل و جبال را نصف تنشان از تحویل و تبدیل بود مضمون اصدق
مشحون فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین در منازل و مضاجع خود کالفراش
المبثوث مشغول خواب ابد گردیده تا آنکه سپاه نصرت شعار و لشکر قیامت آثار
بسرکردگی قورچی باشی و قوللر آقاسی القابهما بجمعیت و آراستگی که خورشید از کثرت
ازدحام تابیدن بر کره زمین میسر نگردیده و خرد خورده بین از ملاحظه آن سپاه به تکرار
این ابیات مشغول بود بیت گرفته باقبال صاحبقران * زمین را سپاه آسمان را سنان *
نه آن لشکر و نیزه و تیر بود * جهان نیستان پر از شیر بود * [illegible]
در حرکت آمده مقرر فرمودیم که امیر آخور باشی و نظر علی خان القابهما سرکرده جنود [illegible]
ایلغار روانه گردند تا قبل از ورود سپاه منصور جمعی از آن سیاه مستان صهبای غفلت

که با

که یار کلیم خود بیرون نهاده اموال و اسباب رعایا و فقرا و دست درازی [illegible] نموده
در تقصیر اعادی آن تقصیر پیشه مقرب الخاقان [illegible] ایالت و تولیت پناه
مزبور با جمعی از غازیان ظفر توامان بقصد [illegible] نموده بر سبیل ایلغار روانه شده در حوالی
کرشک با فتح خان و الله قلی خان و قباد خان که با موازی سه هزار نفر به جنت [illegible] رفته
با غنایم بسیار مراجعت نموده بودند ملاقات نموده بسیلاب حملات مردانه بنای ثبات
و قرار آنقوم را خراب و ویران ساخته قلیچ خان را از وقوع اینچنین فتح مبین مجال توقف
در بست نمانده سالک طریق هزیمت گردید مقرب الخاقان موسی الیه و تولیت و ولایت
پناه مزبور مانند شعله پیوسته بگلگون خوش عنان که از دنبال جانبازی جولان
[illegible] قلیچ خان را تا [illegible] گذشته [illegible] تعاقب نموده و بجوار قلعه [illegible]
چند دفعه جمعی از سواران دشمن شکار و مردان کارزار علانیه [illegible] خیام [illegible]
بسیاری از آنقوم را به خنجر آتشبار سالک طریق سقر گردانیده [illegible] امرای عظام و سرکرده نصرت
[illegible] قلیچ خان

و سایر امرا و خوانین که بمزید جرأت امتیاز داشتند با فیلان کوه مثال باستقبال کارزار به
مقاتله جنود مسعود مقرر فرموده بودند بوارد ملاقات جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف سپاه ایران
صف شکن و دلیران هژبر افکن که روز هیجا را بروز وصال شاهدان خیال ترجیح میدادند
دست جرأت از آستین جلادت برآورده بر آنقوم بیوجه حمله آور گردیده بمضمون صدق
اشتمال قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون صدای
فتح و نصرت از مهمات غیبی بگوش هوش شنیده رستم خان و قلیچ خان و سایر خوانین و سپاه
آن گروه مانند زاغ که تاب صدمه شاهباز تیز چنگال نیاورده بال عجز و اضطرار در پرواز
در آمده سپاه ایران و دلیران [illegible] اردوی او [illegible] گردیده [illegible] از ملاحظه [illegible]
در عقاب اندیشه و شامت [illegible] حال افتاده [illegible] آسوده [illegible]
که عبارت از [illegible] اسباب و [illegible]
نموده بمحوی جاء الحق و زهق الباطل بتاریخ روز پنجشنبه هفتم ماه رمضان المبارک آوازه [illegible]
گردیده چون مضمون قسم اشرف مطلع گردید سجدات شکر حضرت عزت تعالی شانه بتقدیم

رسانیده

رسانیده و نقاره بشارت بلند آوازه کرده اند و توجهات پادشاهانه [illegible]
رقمی که اعلیحضرت خلد آشیان گیتی ستان شاه عباس ثانی مرحوم مغفور
مبرور انار الله برهانه در دولتخانه قمی نموده اند باین مضمون که
آنکه ایالت پناه دولتخواه بداند که چون از روزی که معمار قضا و قدر قلعه ذات بروج
خضرا را [illegible] هستی ریخته و از لیالی و نهار در دولت بر این حصار استوار آویخته مفاتیح
ابواب مغلقه این حصار را بدست کارکنان کشور شهود و برگزیدگان [illegible]
وجود یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل و اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار واگذاشته اند
چنانچه دریچه بکلید انا مدینة [illegible] کاملین خیر البشر دیده وران دو جهانی را بر صدق این معنی
شاهد بیت روشن و بر فتح نقود آفتاب [illegible] بوضع مقرر بدست قدرت قادره
شاهد بیت [illegible] و لله الحمد والمنه که این مفتاح جهان کشا از آبا و اعاظم و اسلاف
کرام دست بدست بنواب کامیاب همایون ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدایق
آمال ما بیاری سحاب لطف الهی دمیده از آغاز تنسم نسیم جاه و جلال ابواب مرام

برچهره بخت ظفر فرجام ما از دوست و تیغ اقلیم گیری و جهانستانی ما بر عالم در ارزت
و باد وجود خسروی سرپنجه صاحبقرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی پیوسته همت والا نهمت
ما بمقتضای عدالت کامله و مروت شامله بر آن مصروفست که مور ضعیف بغفلت پای پیر
مراکب و مواکب سعادت و جنود احمد نشده بخت بر شمات لال النصایح و مواعظ چشم عبودگان
خواب غفلت انتباه و آگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول دارالسلم امان بر روی آشنا
و بیگانه گشائیم که هر کس را همای دیده بیدار خود را این جهانبانی رسانیده از اصطدام
خدم و تعرض خوارق ذوالهای مصون و محروس ماند و اگر باغوای بخت برگشته روزگار برار این
سعادت محروم ماند بسرپنجه استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه گرد در یوم النشور
که عدالت پیشگان را ز ماغیش سرور و ظلم اندوزان را ظلمت شب دیجور است و ابان
اعمال غبار آلود و الد و نکال بی باشد و لهذا در حینی که الویه دولت و اعلام فتح و نصرت بصوب
در حرکت می آمد تیره روزان لبست را که کوکب اقبال ایشان از ظلمات جهل مگیر در محاق بود
بمحض رضا جوئی حضرت خالق رفاه حال خلایق ارزه ذرروی شوکت چهره و تیغ جنود فتح و نصرت

دلاور

و آگاهی فرموده بودیم و اگر ده خداران شر و بمتانت حصار و حصانت ابواب ایرده آگاهی قفس ران
عجز انرزی و عذرخواهی خود ساخته فرمان واجب الاذعان را تلقی بقبول ننموده تا آنکه بمقتضای
نوامیس سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود مسعود را بهدم بنیان و افناء اعلام گشتمان
بنیه غوایت و عصیان نامزد فرموده بودیم و چنانچه حامی حکم آلادفرمان معلوم که عار از محصورین متهوران
شهر و حالتقریر مینما ابواب آن حصار توبرتو بمیامن سیوف درخشان سپاه جنگجو بزودی
تسلط لشکر قیامت اثر بر آن قوم بیپروا در از کرده بنیان وجود صغیر و کبیر و جوان و پیر از این
سیلها طامان ویران و کاخ جرات و جسارت پردلان النفوج با خاک یکسان شده اند ارکه از گشوده
این دودمان والا سلسله معامات قتفاء بآثار اسلاف کرام و رفت همت عین فرض و فرض عین
میدانیم که آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قاهره و چیره دستی اقبال زاهره آگاهی فرمائیم
که اگر گوش باصغای فرمان واجب الاذعان گشوده قبل از آنکه کار پرورش منجر گشته عساکر منصوره
بفحوای ان جندنا لهم الغالبون تصرف در برج و باره قلعه و حصار نمایند از در اطاعت و انقیاد
درآید بنا براطاعت پیشکی و خدمتکاری آن ایالت پناه را بافسر انجاح مطالب و اسعاف مآرب

سربلند بخشد هرگاه هوای خدمت آن آستان خلافت مکان در سر و پرواز معارج سعادت
جاوید در نظر داشته باشد بتفویض حکومت محلی از محال ممالک محروسه که صاحب صوبه
آن محمود مثال و اقران جل امرا و ایران و هندوستان بوده ممتاز و سرافراز فرمائیم و اگر آرزوی
وطن مألوف عنان تاب این عزم باشد با تبعه و لحقه مشمول عنایات خسروانه فرموده رخصت انصراف
ارزانی داریم و در نظر کارآگهان دانش منش و درست اندیشان شکوه و شوکت ظاهر و در دوش آتش
که قزلباش ظفر بار آتش را از کرشمه شدن پروانه و مرجائی نیست و پرچم اعلام بر طره مغتول شاهد
چینی و تاتار و رایحه دمار و دشمن را بر کهبت نسیم بهار ترجیح میدهند و معهذا وفور جیوش قاهره
و کثرت جنود باهره بمرتبه ایست که حصر آن بر خیال و رای ایشان متعسر و احاطه تعداد آن
ان بدستیاری اعداد و ارقام متعذر است و معدودی چند که بمعاضدت ایشان در دوش آهنین
دیوار استظهار دارد در برابر سپاه ایران چون نسبت قطره به دریا و خورشید بذره جهان آرا
و شرح فتح قلعه مبارکه ایروان در زمان نواب خاقان رضوان مکان و استخلاص آن مملکت دلپذیر
از اولیای تصرف رومیان که بکثرت لشکر و عدت سپاه زبان زد جهانیان اند بمسامع پیر و جوان

اربه

رسیده خواهد بود و پیداست که این توده خاک را امکان آن چند روزی ثبات و قرار
افشرده اند در پیش حملات این جیش منصور که با صدمت امواج بحار و شورش سیلاب بهار
دم مساهمت قرار و استقرار و لاف مساوات میزنند بای ثبات و پای قرار نیست و
عنقریب بعون عنایت الهی این شت کل میزد آتش و دستی افسانه بر انداز جرات سرشار
نمایان بصرت شان که بیکجا قرجان بر کف سر صد قربانند و صدمت توپهای رعد آثار و هم رات اژدر
صوابت که زمین از اصطدام آن ضعیف و ارکان بروج قلعه بند بروج چرخ اخضر ارزد و رت
از هم ریخته و پاشیده و آفتاب آمال از افق سعادت و اقبال طالع و لامع خواهد بود یقین
که طرفین اطاعت و عصیان را بتوزیع سود و نقصان آن را ملاحظه نموده بر درستنائی سمع خرد خود را
بمحافیت خواهد رسانید که بجرار وقت وقت مضمون آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما
راوا باسنا گشتم محرو استغاثه بی ثمر و نفیر ندامت و حسرت بی اثر خواهد بود رقمی که از آب
خاقان گیتی ستان جنت آشیان صاحبقران خلد آشیان شاه عباس ثانی
انار الله برهانه به تقی سلطان کرد قلمی نموده بودند چون بفحوی صدق

اشمار کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بر ذمت همت پادشاهان و کلان
و سلاطین عدالت آیین معدلت نشان واجب و لازم و فرض و متحتم است که رعایت
احوال رعایا و زیردستان و معاضدت و مظاهرت مظلومان نموده چنان نمایند
که بسبب تسلط و بیداری ایشان رعایا و تجار و مسافرین در مهد امنیت و ساحت غنوده
در تنگ تفرقه از خاطر مترددین در گشنیز زدوده بفراغبال بکسب معاش و سرانجام امور معاش
قیام نمایند و چون بعضی از ارباب جور و طغیان ابلیس سرشت و شریرهای شیطان سیرت از لباس
آدمیت و مردمی باعمال شنیعه گردیده قیام می‌نمایند و اندوخته ثروات را با نقد حیوة از تجار
خیر مدار که رشته شیرازه رفاهیت سکان هر دیار زند می‌ربایند لهذا بر ذمت همت
ظل فیض ربقه فرمان فرمایان جهانبانی که حدیقه پیرایان آمال خلایق و چمن آرایان رضای حضرت
خدایی اند واجب و لازم است که ارباب خودرایی و خودسری خار بیگانه مردم آزار از گلشن
مصالحه بالا کشته باره آمد و شد خیراندیشان آن چمن را افکنده و آن گلخن خار از ریشه برکنده گردد
بنابرین مدعا حاصل این تمنا آنکه مسموع جاه و جلال میگردد که بعضی از حکام ولایات

متعلقه

متعلقه بولایات ممالک محروسه پا از منهاج مستقیم حسن سلوک بیرون نهاده نسبت
برعایا و مترددین رهنوردان دولت ابد قرین مسلک طریق تعدی مسلوک میدارند و یکی از جمله آن
یاجوج صفتان که در هدم سد سکندری مصالحه و دوستی طرفین سعی بلیغ نموده که بر سر جمعی کثیر
از مسلمانان ریخته اموال ایشان را عرضه نهب و یغما و دماء ایشان را هباء منثور نموده و بدین
شیوه ناپسندیده اکتفا ننموده پیوسته سلسله جنبان شرارت و فساد و مهیج مواد بغی و
عداوت و منسوبان این دولت محکم بنا بر رعایت مراتب صداقت و خلت و صفا در صدد
تلافی و تدارک در نیامده متعرض احوال ایشان نمیگردند و اگر چنانچه ایشان بدین دستور پیشه
نیافته تکرر ارتکاب این امر نماید مظنه آنست که مؤدی بامور عظیمه گردیده رخنه در حصار
استوار مصالحه و مسالمه افتد و بعد از آن تدارک آن دشوار خواهد بود مناسب شیوه خیر
اندیشی آنکه کارکنان آن دولت علیه آن گروه مخذول را که بارتکاب این امور ناشایست
قیام نموده اند تنبیهات عظیمه و تهدیدات بلیغه کرده که بعد از ارتکاب این قسم امور
نتوانند نمود و اگر از زمره کدر بعد مرعی آن نمادی از استقرار سلطنت و تعیین شخصی

بجهت تنبیه ایشان ابلیس سیرتان خدیعت انجام این امر در زمره قسمت و بیش تواند شد بنابر حصول
اتحاد و یگانگی و عدم جدایی و یکرنگی اگر منسوبان این دولت الا الطایفه را از برای خود دوست دانند
محمول بنوع دیگر نخواهند فرمود رقمی که نواب خاقان خلد آشیان صاحبقران مغفور
برادر شاه عباس ثانی انار الله برهانه بجهت اهالی رایت سپاه نصرت پناه قلمی نموده اند
آنکه انواری حرکت قمر در جنان شکر وجود و سپهر آرای هستی و بود بیک دستی صنع ازل نشر
گیسوی نور و اعلام هستی بر مفارق جنود کمون و افراد کاینات نموده و شعله آتش فروغ آیت
خورشید و ماه را بفرمان فیکون از هم گشوده هر صنفی از اصناف این لشکر بیشمار را از هم به نشانی
ممتاز و هر موجی زاین بحر بیکران این فوج را بعلامتی سرافراز ساخته شعله لوای عسکر در بطلاعی ملول
و فروغ مهر مون را اعلام سپاه شب کلی با کعلهای کواکب ثابت و سیار ریز است از اطراف
لاله و گل که پیادگان سر جلوه بهار اند موج موج از لباس جداگانه در بر دیرانه اضطراب رونق
اوراق حسن منظر است چون نار تسلی فروغ با همه از رحاب […] لعل حمر و لکهای ارض فرضات
چشمه لهذا […] طلعت حضرت رحمن غنچه درین جهان ایک گل از آن باغ جنت نشان است

منور

مقرر فرموده‌ایم که هر یک از سلک سپاهیان و امرای عظام را نشانی ظاهر و علامتی باهر باشد
که مردان از هر سکه همچنان سنان مقابله اعدا که مردان افضل شکفتن گلهای ظفر […] استعمال
رسانند آثار آن است از هم ممتاز باشند بنابرین شفقت شاهانه شامل حال فلان الالقاب مقرر
فرموده علمی که مسطر آیات بینات فتح و نصرت است بآن ایالت پناه شفقت فرموده مصحوب
فلان الالقاب ارسال فرمودیم رقمی که نواب خلد آشیان گیتی ستان صاحبقران
شاه عباس ثانی انار الله برهانه بجهت ایالت […] سپاه نصرت
پناه قلمی نموده اند بمیرزا مقیم کتابدار خاصه شریفه آنکه رفعت و معالی
پناه مقرب الحضرة العلیه العالیه شمسا للرفعه و العز و المعالی میرزا مقیم کتابدار خاصه شریفه بصنوف
توجهات شاهانه و الوف نوازشات پادشاهانه عز افتخار و شرف امتیاز یافته بداند
که از آنجا که نوازش عنایات ازلی بسواطع اشراقات لم یزلی از بدو طلوع نیر جهانتاب و مبدأ
ظهور کوکب عالمتاب صاحبقرانی چراغ ابد فروغ این دولت ولاآلا از زیب نوانوار مشکوه
فیها مصباح را افروخته و قلوب اعادی خفاش طبیعت را پروانه وار بآتش داده‌اند

این شش فرزندان سوخته پیوسته ابواب کامرانی و عشرت امیدوار بر پادشاهی باغی بر بلند بستان
این دولت والا باز و دست اقتدار اولیاء دولت مصون از کدورت باشد از صدق
مطلب و آب برای پیدا شده در این ایام سعادت آغاز فرخنده انجام هوای سرو رشکار ریاض خلد
عنوان بر زمین داران بهشت نشان که از سر منزهات ملک فسیح الفضای ایران بل گلشن مکان
با بیان رستها روالوان رصین رزها روح فصیح و شکار دارد عنان تاب عزیمت و الا آشنه
فضای این حدیقه همیشه بهار مضرب سراوقات آسمان کردار و مخیم درر ادالی خورشید انوار
گردیده چون از تاریخی که آن اقتضای اسم بندگان حضرت والا در درگاه معلی صد آشیانه عریضه
مشتمل بر کیفیت سوانح و وقایع آنجا و احوال سعادت اشتمال سلطنت و جلالت پناه مومی الیه
ملحق شده اگر آن تعزیت حضرت زنجیر حضرت انصراف صادر نموده روانه میشده باشد فبها
والا صحت مزاج و حقایق معرفت دستگاه جلالت و سلطنت پناه مومی الیه استعفای
عرصه داشت نموده روانه پایه سریر خلافت مصیر نماید و در حین مرخص شدن پادشاه والا جاه
مومی الیه اظهار نماید که حسب الامر اعلی در تاریخ فرستاده نرم رود کوش چه باد و نفر قبلیان اخواص

اطلب داشته دیوار آرامه تحصیل شود و تسلیم نماید همراه بیاورد و مطالب که داشته باشد عرض نموده
بعز انجاح و شرف اسعاف مقرون شده رقمی که نواب خاقان خلد آشیان
گیتی ستان شاه عباس ثانی انار الله برهانه برای سیورغال محمد بیگ
اعتماد الدوله در باب ده نیم معادن نوشته‌اند چون قابلیت مواد
و حصول استعداد لوازم جذب آثار انظار تربیت و جذب فواید و عواید حضرت
که پرتو مهر منیر بمقتضای آن گل را در رخ شاخ گزین و قیمت لعل و یاقوت از طلب
کان سنگین مینماید رعیتی معنی است که انسان از زمره اعیان رعشه اعیان تاج اعتبار بر سر
میگذارد و معتقد حل و عقد امور بکف کفایت و قبضه تدبیر آن می سپارد و نقد
قابلیت گوهر شدن است که در گره قطره باران نیسان است و عروس حجله نشین نهایت
که طراز زنده پیرایه وجود در شعاع ارش نشسته در کارخانه امکان بائینه عمل مشاطه تستی
ماده قابل تاریست پود و خیال ایوان رفیع الارکان بر بر یکه دان نمود عست
به سود اگر آینه قابلیت نباشد صورت مقبول طبع جلوه ظهور نماید و اگر مرآت آماده

واسطه نگردد حسن وقوع اشیا نقاب حجاب از چهره نمیگشاید و سیم و زر از تنگنای عبای
کسوت فروغ خورشید و ماه در برات و عین آسک را از مضمار طینت رتبه تقدم
بر جنس ارباب نظر و لهذا فروغ عنایت و انوار تربیت نواب همایون ما چون تابش آفتاب
عالمتاب عام و اثرش تمام است بمقتضای الناس کمعادن الذهب والفضه بعضی از کار
بعلت قابلیت مواد و حصول استعداد و رتبه والای قرب سرافراز و ممتاز و پایه قدرش را
از اکفا و امثال می افرازد و مصداق این مقال و مصدق این مرام صورت احوال عالیجاه لقا
که از تاریخی که منظور نظر احسان و مهبط فتوحات بیکران گشته یوما فیوما بل آنا فانا تمکن
حسن خدمت و اظهار کاردانی و کفایت صفت آثار مرحمت بیشتر از پیشتر مینماید و چون از جواهر
مکتومه که بکاوش اندیشه اخلاص پیشه از معدن خفا و اختفا به پیشگاه ظهور و وقوع جلوه
گر گردیده معادن طلا و نقره ملک ایران است که از عهد باستان الی الآن نشان آن
در بین دیار نه عنقا و تالی وجود کیمیاست صورت وقوع آن در آینه احتمال نیز دشواری
چهره مینمود و در عهد وزارت و ایام کفایت وزارت و اقبال پناه عالیجاه مومی الیه

مسمی گاهی اسم از کشاد این معاطات گردیده و آوازه ظهور این امر غریب از حد روم و فرنگ
تا در دهنه فرنگ رسیده و بار را این خدمت شگرف و در دست خیال وزارت و اقبال پناه مومی الیه را
مجددا منظور نظر احسان و الطاف بی پایان فرموده از ابتداء فلان ده نیم حاصل معادن
طلا و نقره را و سایر جواهر را که بسعی و اهتمام عالیجاه مومی الیه بهم رسیده و من بعد نیز بهم رسد
به سیورغال ابدی و احسان سرمدی عالیجاه مومی الیه الی الابد بطنا بعد بطن و عقبا بعد عقب شفقت
و مرحمت فرمودیم رقمی که در زمان اعلیحضرت نواب خاقان خلد آشیان
گیتی ستان صاحبقران شاه عباس ثانی انار الله برهانه در طلب
افادت و افاضت پناه مولانا محمد محسن کاشی نوشته‌اند آنکه افادت و افاضت
پناه فضایل و کمالات دستگاه حقایق و معارف آگاه زبده و ایقان رموز دین مبین
و عمده واصل کان مراتب حق و یقین جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول
علامی فهامی شمس للافاده و الافاضه و الفضیله و المعالی مولانا محمد محسن بعنایات بیکران خسروانه
مستمال بوده بداند که چون پاسداری شکر بر حریر یارای انعام منعم و وجوب آن

تحمید از خور اکرام منعم عطا بخش چنانچه هر جزوی از اجزاء موجودات و هر فردی از افراد
کائنات مرآت تماشای ابنیهٔ علو و حجت واضح ابنیهٔ عالیت از وجه دوام چرخ
گردون آفتاب عالمتاب روشن است که سرگرم این آرزو و از ذکر مدام در پاسیدن است
که سرگشتهٔ این جستجوست و از این قرار برگردی که از درگاه عنایت الهی بعطای گوهر گرانبهای
مذهب حق ائمهٔ اثنی عشر و فرمان بردای نوع بشر که عمدهٔ عطایا و زبدهٔ برایا بخشیده عطیات
اختصاص یافته رعایت این معنی بیشتر از دیگران لازم و مراعات آن فرض و متحتم است و چنانچه
این فرقهٔ والا و طبقهٔ معلا مشغول الذمهٔ این دین واجب الادا میباشند و دهقانان رموز عرفان
و عارفان معارج الایقان نیز در نهایت بیداری و کوشش تقید و بیداری فرض عین و عین فرض است
که مقصد حاکمان شریعت و حافظان گوهر ناموس ملت نیز همین است و لله الحمد و المنه که ابواب
کامیاب همایون ما را از آغاز طلوع نیر عظمت و اقبال و عنفوان اشراق نهار شوکت و جلال
پیوسته بمعاونت تائید حضرت رحمن خالق زمین و آسمان مراعات امور دین و سلوک
مسالک یقین معهود و در اینوقت که تقویت این مرام و استحصال این کام بر تو الف ایام رجحان دارد
رقم

مطمح نظر والا و مرکوز خاطر منیع آنست که کتابت نماز جمعه که در حقیقت ادای این واجب شهادت
عدول مومنیست قیام نماید پیداست که چون بر مضمون فرمان واجب الاذعان اطلاع حاصل
نماید از روی امیدواری رو بدرگاه جهان پناه شده بتقدیم این امر شریف که در حقیقت
استرضای فرمان فرمای صورت و معنیست عمدهٔ عبادات و خلاصهٔ طاعات و انبر توجهات شاهانه
مستمال و امیدوار باشد رقمی که در ایام دولت اعلیحضرت نواب خاقان خلد آشیان
گیتی ستان شاه عباس ثانی مرحوم مغفور مبرور بخجسته طلعت محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته شده
آنکه بخشنده پیرایه وجود و کسوت پوشش ایشان بزم شهود که فلک را از لباس اطلس
در بر و خورشید را تاج فروغ بر سر آراست بمقتضای حکمت شامله و فحوی قدرت کامله هر فردی
از افراد کائنات و هر جزوی از اجزای مکونات را مرآت صفای کمال آئینه پیدائی ذات عدیم المثال
حق نمود اگر و از ذره تا خورشید جهانآرا و قطره تا دریا آنچه مشاهده دیده ژرف بینان
رموز انفس و آفاق و چشم بصیرتشان از گوهرهای جواهر دانش روشن گردد و همه فراخور سرمایه
که از انعام عام از فیضان منعام یافته از سر کرم ایشان یقابوی پای آرام این جستجوی اند خورشید را

بوستان را آتش است که لعل را در کان و غنچه را در گلستان جامهٔ رنگ پوشاند و ابر مدرار
بهاری را پی تردد قطره آب ریز است که عریان تن آن اغصان اشجار را بخلاع رنگارنگ
نوروزی رساند و ظهور این معنی و حصول این دعوی در پادشاهان ایشان و خسروان فرمان
که طی حضور در کار روا آفتاب فلک اعتبار رند از سیر افراد کائنات بیشتر تواند بود که ظلال را
محاکات اشخاص امر لازمی و سایه را متابعت ذات کاربست متحتم و چنانچه قابلیت مواد
و رسائی استعداد مقناطیس بجذب عنایات مبدء فیاض میباشد شایستگی خدمت و خلوص
نیت بندگان نیز جالب عطایای خسروان ایشان میگردد لهذا بنابر ظهور اخلاص و بندگی و حسن
اختصاص و کاردانی عالیجاه اعتماد الدوله العلیه العالیه محمد بیگ وزیر دیوان اعلی شمه از عنایات
شاهانه و شرذمه از تفقدات پادشاهانه شامل حال فرخنده مآل عالیجاه مشار الیه نموده از ابتدا
فلان ئیل سالهٔ موازی بخدمت از اثواب پوشیده نواب همایون ما که در ایام نظارت بیوتات
سرکار خاصهٔ شریفه بنام مشار الیه شغل و مرجوع فرموده بودیم بدستور بر قرار سابق بموی الیه
عنایت فرمودیم مستوفیان عظام ابطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبهٔ تغییر و تبدیل
مصون

مصون و محروس دانند صاحب جمعان بیوتات ابساله و اصحاب سایر خدمت در عهدهٔ او شناسند
رقمی که در زمان اعلیحضرت خاقان خلد آشیان گیتی ستان صاحبقران شاه عباس
ثانی بخجسته طلعت میرزا محمد شفیع منجم باشی نوشته شده است این مضمون است
آنکه چون نجوم سماء سلطنت و کامکاری و آفتاب جهانتاب فلک عظمت و جهانداری عین
پادشاهان آسمان جاه و خسروان کواکب سپاه را که شهاب ثاقب دانش ایشان در قدر
اول فلک و آلاء و برتری و ماه رای انور ایشان در نصف النهار رصد اختیار است در دیده
رصد بندان فلک دانش و مجسطی گشایان لوح پیش خاصیت مهر درخشان و خورشید تابان
مینماید و چنانچه آفتاب جهانتاب رصد نشینان انجمن احکام او بستانی و راکبه بستان طالع
وقت نور و سرور سلطنت را با ثواب مختلعه و پیرایه های شگفته الوانی آشتن تماشای خاور
و صاحب امتیاز و دار الاشتهار قلمرو نوبهار میسازد و بر ذمت همت جهانستانی نیز واجب
و لازم است که رعایت حال جمعی که جبه شان دیده اخلاص و بندگی را اسطرلاب ارتفاع
آفتاب جهانتاب وجود و ارباب جود نواب همایون ما نموده باشند فرمائیم ملک المنجمین

میرزا محمد شفیع منجم سرکار خاصه شریفه ثواب پوشیده در تقویم مولود نواب همایون ما
بار او ارصاد و در تقویم سعادت پناه منور از ابتداء فلان شفقت و مرحمت فرموده‌ایم میان
عظام رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شایبه تغییر و تبدیل مصون و محروس
صاحب جمعان تحویل رساله اوصاف ساخته موقوف مدار مزبور در عهده شناسند
و دیباچه رقمی سیورغال که بجهة شخصی در زمان اعلیحضرت خاقان خلد آشیان
گیتی ستان صاحبقران مرحوم مغفور مبرور شاه عباس ثانی نوشته
آنکه چون حکیم علی الاطلاق کائنات و معالج ابدان ارضی و سموات که اوراد و شرایین انواع
حیوانات و عروق و فاق اصناف اوراق اغصان نباتات دریافت و عرصه ساخت
اورده است و رها ادویه پادکم و کالات لازم و رعض شخص دولت و عرق
دارائی و سلطنت ابا نامل حسن تامیر نواب همایون ما داده و بنای صلاح مزاج عالم
ایام را به نوشدارو عدالت نهاده پیوسته کنون خاطر والا و مرکوز ضمیر منیر آنست
که کسب کمالات و حسن صفات علاوه رستن نبید که آباء و اجداد نموده باشند شمول

عواطف

عواطف شاهانه و عوارف خسروانه فرمائیم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان ابن فلان ابن
از ابتداء فلان شد و دیباچه رقمی که در باب شخصی در زمان نواب خاقان خلد
آشیان گیتی ستان شاه عباس ثانی انار الله برهانه نوشته‌اند
آنکه چون خاطر دریا مقاطر سلاطین با تمکین که مجمع البحرین مروت و سخا و جامع السعادتین اطلاع
و اخرت است پیوسته در تجدد فاخر تفکر و دریای اشتهای تدبیر جویای گوهر مقصود که عبارت از تحصیل
رضای رب و دعوات میباشد و بنیان انعام و اعطاف این کام منوط و مربوط بر آنست که
جمعی از بندگان اخلاص شعار و غلامان فدویت دثار که حسن خدمات و نیکو بندگی ایشان
بمحک امتحان قبول رسیده باشد تعیین فرمائیم که از نتایج حسن سلوک ایشان رعایا و برایا منشرح البال
و صلحاء اتقیا و مرفه الحال باشند لهذا فلان را تعیین فرمودیم و دیباچه رقم شخصی که در زمان
اعلیحضرت نواب خاقان خلد آشیان گیتی ستان شاه عباس
ثانی مغفور مبرور انار الله برهانه نوشته شده است آنکه چون آب
و هوای ریاض دولت والا و حدیقه همیشه بهار سلطنت مقتضی آنست که دوحه خدمت

در و بار و ر و نهال بندگی شیر رسا یکتر بوده عارسان الکام مطلب بی اندازه اثمار آن شجر
و حدیقه طرازان را بزم طرب از الوان ازهار و انوار آن رنگین شد لهذا از ابتداء فلان
خدمت فلان را و دیباچه رقمی که در زمان اعلیحضرت نواب خاقان خلد آشیان
گیتی ستان شاه عباس ثانی بجهة القاب محمد بیک اعتماد الدوله نوشته‌اند
بر بینایان رموز انفس و آفاق و خوانندگان نقوش حکمت چشطاق پوشیده نیست
که شناسا طراز هر قامتی و دانش پیرایه هر اندامی کار هر دیده وری و پیشه هر صنعت گری
نیست چنانچه آرایش قامت قابلیت سلاطین والشان ملابس دوام سلیمانی که از عدالت
و سیاست ابره و آستر دارد مخصوص چشطراز کارگاه تدبیر و کارکنان کارخانه تقدیر است
همچنین ردیف پایه اخلاص بندگان اخلاص شعار و خدمتگذاران درستکردار خاص دیو
دالان شهریاران رفیع مقدار میباشد و لله الحمد و المنه از بدو جلوس برا و رنگ مسند خاقانی و
تخت فرماندهی صاحبقرانی پیوسته این شیوه منظور نظر اثابت اثر بوده هر یک از شمار ان
لب طراز افراد مراتب خلاع کرامانه امتیاز اختصاص یافته اند چون حسن شعور که اندر این را

برادر

مبرور زمان یا الطرف و ران بران رست مکاسب منت اهم نسیان و ذکر جمیلات لهذا
در این موقت بنابر حسن خدمات شایسته و تدابیر شایسته اعتماد الدوله العلیه العالیه لباس القاب
عالیجاه مومی الیه چسبان قامت قابلیت است مطرز بطراز مخلص ملک شناه و عمده مقربان
درگاه فرمودیم مستوفیان عظام در ارقام و احکام و فرامین و مناشیر و عنوانات ثبت
و مرقوم سازند و از شایبه تغییر و تبدیل مصون دانسته نامه که در زمان اعلیحضرت
نواب خاقان خلد آشیان گیتی ستان صاحبقران شاه عباس ثانی انار الله
برهانه لعبد العزیز خان والی ترکستان نوشته تماشائیان بستان سرای اسرار جهان و سیاران جهان
حدایق معمور جهان که بادبان گیکده راز و لذت شناسان کیفیت رسا حقیقت
و مجاز اند در گلشن نشأ عنصری و بوستان عالم هیولانی گلی که رنگ ثبات و بوی دوام
داشته باشد بغیر از الفت و مصادقت نشان نداده اند و گردی را که بوی بهار آشنائی مشام
قدر دانان رسیده همواره از این یادگار رشته ... روی نهال گیتی مانند غنچه لب ارادت و اقاتی شکسته
محبت خبر داری شایسته انکه خاطر محبت ذخایر و ضمیر صداقت مصروف باسداری

این امر والا و گنجور این گوهر گرانبهاست و تقریبات حسنه و وسایل مستحسنه سلسله جنبان
این امر واجب الرعایه گردد و درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که بنیروی عنایت بی‌غایت
مبدع اسمی و من الطاف بی‌نهایت خالق زمین و آسمان ابواب کامرانی و خوشدلی
بر چهره امانی و آمال گشوده و اسباب حصول مآرب آماده است فلانی را از شارع این
احتیاط روانه بزم قدسی ارتباط نموده همواره شاهد مطلب و مدعا را بکام و مراد چراغ مطلب
در جام باد **نامه که در زمان اعلیحضرت نواب خاقان خلد آشیان گیتی ستان**
صاحبقران شاه عباس ثانی انار الله برهانه بسلطنت پناه عبد العزیز خان نوشته
پیوسته ساغر سلطنت و اقبال پیمانه جهانبانی و اجلال از رایحه مطلب روائح مالامال بوده
نشاه و ایاب کامرانی جاوید باشند بوالطرف بساط خواهش ضمیر آسمان پیوند با جرار علاقات ارجمند
بر لوح ابلاغ و صحیفه اظهار مینگارد که چون آستف چگونگی گذارش حال عادت اشتمال
دوستان بر ذمت همت آشنایان فطری فرض و ادای آن همانند فرایض خمسه فرض است از وقت
که فلان روانه بود تحفه که در نظر همت والا در آید جز سلامتی حال و خوشوقتی آن والا تبار ارسال
بمنت

نیست لازم و ضرورت که بارسال این شکره دوستی محرک سلسله محبتی گردیده استعلام چگونگی
ذات مرضیة السجیات نماید قدری از شراب لعل که مفتاح دلهای کلید قوت و روح را اکسیر حیات را
قوت است چراغ راه یگانگی نموده بوار تر دماغ ارباب صفا مسکنه و دوستی به اظهار شادکامی
مزاج وهاج که باده خمار مخموران را مخفی و دوستی باغ آشنائی را نشاط بخش مسرت بی اندازه
خواهد ساخت **نامه که در زمان اعلیحضرت خاقان خلد آشیان گیتی ستان**
صاحبقران شاه عباس ثانی انار الله برهانه بسلطان مراد بخش نوشته
تازه گلبرگ بهارستان دوستی و مواخات شیرین شمس حسن ملاقات طبله بستان آرای
صداقت و مودت طوطی مرآت صفای طویت و صداقت آگهی مکتوب و الا نامه مع
و رقیت سیکشاه مرام و عرایس کام در خلوت سرای حصول حجاب ستر و وصال ارتفعت
آراسته پیرایه بکر نزده صحت ذات شریف در کارنمایش شد مانند بهار گلشن و شمیم آسمان فیض
لدرانی و دوشته منشر روایح خلت و چاشنی حلاوت ربط اخوت و اتحاد یکتا دلی و محبت
داد او سخنان ملاوز صداقت شام دوستی و دوایته یکجهتی و سامعه گوش بر آوار

و نشر انوار و مجمع بر ره گردید هند از اثار شاخسار دوستی و دوایته یکجهتی که منتج اثمار
آب دار مطلب است در اهتزاز آمده غنچه دل محبت منزل که از آرایش نوبهار یگانگیت
شگفتن آغاز نموده حامل صحیفه وداد و رقیمه اتحاد با آئین گزیده شیوه پاسداران رموز
کنوز باشد در حریم عزت که از غبار وجهه اغیار مبراست از غرش محرمان مخدرات راز
مصفا بوده ودایع رموز مکتومه که بتبلیغ آن حواله بزبان سخن طرازان قابل امانت
داری جواهر اسرار شده بجهه موقف عرض رسانیده و بدستور جامع سخندانی گوهر افشان شده
که در بزم ائتلاف و اتحاد گذارش دهد **دیباچه رقمی که در زمان اعلیحضرت نواب**
خاقان گیتی ستان صاحبقران شاه عباس ثانی انار الله برهانه بجهة پیر ... نوشته
آنکه چون بمنتهی عذب عنایت و شفقت و چشمه سار رحمت گوهر افشان رحمت
بر عموم لب تشنگان حصول مآرب سبیل و در انبات تخم امید کشتزار مطالب گوهر افکن
حاجتمندان کفیل است و پیوسته نهال آمال احلام امیدان از این ماء معین در نشو و نما و عروق
و اغصان آن از شراب زلال کوثر شان زمین پیما و آسمان پیما میباشد لهذا از شحی ازین بحر
پیاله

پیاپی این وقطره از باران این سحاب صرف مزرع امید فلان القابه گردیده **دیباچه**
رقمی که در زمان دولت اعلیحضرت نواب خاقان خلد آشیان
شاه عباس ثانی انار الله برهانه نوشته آنکه حکیم علی الاطلاق و والی الولاة بالاستحقاق
که انسان عین را در شیمه مشیمه رموز خاف غوامض صحایف اسرار مخفیه و جاری نور نظر را در بیضه
بیضی و قفص شبکی قوت آسمان پروازی و نیروی عرش تازی کرامت فرموده چنانچه اجزای
حواس ظاهر و باطن انواع حیات را از اعتدال مزاج شیرازه بند اتحاد گردیده همچنین اوراق
پریشان افراد انسان را از رشته عدالت پادشاهان ذوی الاقتدار در صورت التیام
و اتحاد بخشیده و درین کارگاه قدرت و کارخانه حکمت مانند او تار که بجهة قوام خیام
ابدان از عروق و اعصاب درهم بافته است والای و اراده و ملک آرائی از رشته احسان
سلاطین و بشان در احتیاج بندگان صورت التیام یافته دل را که پادشاه کشور
بدن و فرمانروای معموره تن است اگر نسبت فیض بجزای اعضا فرق و قدم یکسان ناشد
احوال رعایا و حواس را مختل و مجروح کالبد از دست انداز لشکر بیگانه امراض و علل
معطل میگردد و اگر رفت و روب الفاس کم فرمایش و ع لعشر ا سلطان دل آ

دست از کار کشیده مصالح معیشتش ضایع و مهمات شهود ازانجاست که فرمان روایان اقلیم صورت
که راه بدقایق معنی برده اند همواره در تعمیر باطن بندگان صادق نهاد و اخلاص مندان ارادت
اعتقاد کوشش مینمایند و لله الحمد والمنه که نواب همایون ما را از ابتدا تا ارتقاء بر مدارج سلطنت
پیوسته منظور نظر اصابت اثر آنست که هر یک از بندگان فراخور قابلیت مواد و کسب
استعداد از آفتاب جهان و سحاب آسمان استضائه و استفاضه نمایند لهذا فلانی
را بر نور جهان سربلند فرمودیم دیباچه رقمی که در زمان نواب خاقان جنت آشیان
گیتی ستان شاه عباس ثانی انار الله برهانه بجهة شخصی نوشته
اکه خسروان دیشان و رموز خوانان لوح امکان که در دبستان و علّم آدم الاسماء بمنصب
خلیفگی سرافراز و بنحوی صدق اشتمال من عرف نفسه فقد عرف ربه از این کتاب سماوی
رموز اسرار میخوانند و عوامض این مشکلات را بوجهی میسنجند چه جواهر این دفتر حکمت
علم بامور ضروری و حضوری و بهرامینه حصول معلومات در رویه تحقیق ضروری میباشد از قسمت
عدل نعمت پاه مدی روح و ضبط اعتدال آن در اعضای کالبد بیک نسبت معلوم است
که احسان و انعام پادشاهان بنظر الطاف کیهان و بندگان بنیر عام پیشه دار اعتدال امزاج
کردن

پادشاهی میسر است ظاهر میگردد که ریاست عامه بنیروی ضعیف نوازی تمام میکرد
و از تردد انفاس که در خواب و بیداری بیک قرار است بقرار بیرستان اشتوق حضرت
ملوک معلوم و از جنبش نبض که سطر خوانهای این صحیفه قدرت است پیوستگی دست آیه و ارا
بدولت سلطانی مفهوم است از این منشور الاداب آیتی سلوک رئیس و مرئوس بدو از احتیاج
سلطان قلوب تردد انفاس و جوب پژوهش بدامن دولت احوال خدمتکاران بر رایهای
ضمایر خسروان هویداست و لله الحمد والمنه که از بدو جلوس بر اورنگ سلطنت و اقبال
و ابتداء اتکاء بر وساده عظمت و اجلال آسمانی همت والا مصروف و معطوف برآنست
که بندگان این درگاه آسمان اشتباه عموما و بازیافتگان بزم قرب و حضور خصوصا از فواید
احسان و انعام محظوظ و بهره مند گردند لهذا بنابر شفقت شاهانه درباره فلان [illegible]
مقرر فرمودیم دیباچه رقمی که در عهد شاه عباس ثانی انار الله برهانه
بجهة عزیزی نوشته اند بدین مضمون از زمانی که در دار العباده امکان
صفوف وجود آدمیان بنظام بندگی ... اد خان کیتاد ملک مشاغل اشتغال نمود

از طلوع بندگی طوق اطاعت بر گردن دارند عادت عدالت اعتدال مطلق بر آن
نحو جریان یافته که افراد متکثره انسان از رشته اطاعت پادشاهان عظیم الشان شیرازه
اتحاد بسته بمعنی اعتدال حقیقی که مقتضای وحدت مطلق است نزدیک گردانید لهذا
بر ذمت همت پادشاهان ذوی الاقتدار که سایه آن ذات و پرتو آن خورشید
کامل الصفات اند لازم است که بجهة مراعات این معنی در هر محلی از محال ممالک محروسه
جمعی از بندگان که متصف بصفات امانت و دیانت بوده باشند تعیین نمایند
که جمهور رعایا به نیروی کاردانی ایشان منتظم و شیرازه جمعیت ایشان ملتئم باشد و چون آثار رای
و کاردانی احوال فلان ثابت و واضح و لایح است شمه از عنایات شاهانه شامل احوال اشارالیه
فرمودیم دیباچه رقمی که در زمان دولت علیحضرت نواب گیتی ستان
شاه عباس ثانی انار الله برهانه بجهة شخصی نوشته اند بدین مضمون
اگرچه چون حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر که عبارت از اجسام است از اخلاط اربعه
اسطقسات و اعضای رئیسه مولّده و جوارح کائنات ترکیب نموده و جهت پاکیشان [illegible] کرد

در مزاج این عظیم الشان بمنزله حرارت غریزی شیرازه ارتباط اجزاء ابدان است تحریر داشته
که بمیامن این شهریاران قدرت الهی از متاع عالم امکان منتظم و شیرازه جمعیت ملونات ملتئم باشد
چنانچه قسط حرارت غریزی کسی که مدبر امور بدن و طبیب بیماران معموره بدنست از سایر
نزدیکان بساط قرب سلطان دل مشیر میباشد همچنین رعایت و مراقبت جمعی از ارادت طلب ال
که بنور خوشی دماغ چراغ افروز خاندان حکمت و فضیلت گشته زبان دان طبیعت و مزاج و نبض
شناس شخص تدبیر و علاج باشند و بکار خسروان گردون کریاس ملکه عموم ناس آیند
بر ذمت همت قدرشناس واجب و لازم و متحتم است دیباچه رقمی که در زمان
شاه عباس ثانی انار الله برهانه نوشته اند [illegible] چون هر موهبتی از مواهب
جناب کبریا و هر عطیه از عطایای خالق ارض و سما را شکری خاص میباشد که بدون ادای آن
از عهده شکر گذاری برآمدن متعسر بل متعذر میباشد چنانچه شکر جارحه زبان عبارت از آنست که
پیوسته بکلمه حضرت عزت رطب اللسان بوده باجزای ماهیتی که داخل است مظروف و ظرف
از این جدول صورت و حرف چمن عبودیت را سیراب دارد و شکر ثروت و غنا آنکه فقرا
و مسکین را بریزش درهم و دینار در دامان خواهش از خاک مذلت بردارد و همچنین شکر عطیه

عظمی نعمت والای سلطنت و جهانبانی و پادشاهی و پاسبانی آنست که همه اوقات از احوال
امور مملکت و ملک و رای رعایا و ضعفا و فقرا و رعایا خبردار باشند و در کمال تیقظ و بیداری بطلبیت
حضرت باری اشتغال نمایند و چون رعایا را قدرت آن نیست که مطلب جمیع امور
از ممالک که در اقصی بلاد ممالک محروسه باشند بعرض مقدس رسانیده از خوان عدالت استمداد
توانند نمود لهذا بنا بر سهولت وقوع این امر احکم مقرر فرمودیم که هر یک از ضعفا و مستمندان را
از سپاهی و رعیت و غیر ذلک که مطلبی عرضی متعلق بامور مملکت بود آن را نیز بر قسم
سانحه که قابل عرض باشد واقع شود غرض خود را در میان منظور نداشته عرضه داشت نموده
بر مهر خود بعرض مقدس رساند که احقاق حق مظلوم کرده شود و نهایت دقت و احتیاط بعمل آورده
که بعد از تحقیق اگر ظاهر شود که بنا بر اغراض فاسده خود عرض نموده از آن در ازین باره باز خواست
خواهیم فرمود و اگر احیانا امری از معقوله روی نموده آن را از پیش بمعرض مقدس نرسانیده دیگری عرض
نموده باشد بدستور موجب سیاست او خواهد شد و باید در این باب آنچه نهایت راستی بوده
باشد منظور داشته حیف و میل که موجب سخط و غضب پادشاهی است مجتنب و محترز باشند

رقمی که در زمان خاقان گیتی ستان شاه جمجاه مرشد کامل شاه عباس ثانی بجهت
اجرای قنات مبارکه آباد که در نظر اقدس جنان داشته که بهر نوع باشد گشتند و سید محمد داود

آنکه دهقان کشت زار وجود کاینات و غارس نهال هستی موجودات مزرع آسمان را آبیاری
قدرت بالغه داد خضره و نهال زمین را بثمار رنگین مشکی و سپاس ابیار و رویت ارغوانی شده
و ماه که بمشت زرین بهار و خزان حدایق سفید و سیاه است چراغ ... در راه ...
و جهانیان بر روشن ترین فیض راه دار است و آن آموخته که با جای ارض و سماوات همکاری حضرت
مسیحا و احیای حیوان و قنوا که شبیه معجزه خیاب ... که هم چراغ رزق حلال افروز
و هم ذخایر مثوبات اخروی اندوخته از آنجا که احتیاج عنایر افراد انسان من انواع حیوان اشتراک
حصر و اقدام بر این مهمات شحنه عدالت الهی بالتمکین مملکت در حقیقت اشتغال شیوه
ستوده طراوت حرارت اقلیم وجود هر ذی حیوة از آفت ... عدالت فرمان روایان وقوع
امنیت و چنانچه مشتغلان این شغل ... ذکر جمیل خسروان گردد در تواما حقیر
ثابت نمایند بتخصیص در صورتی که خلوص و صدق منظور شد علاوه آن شده باشد

باشد لهذا درین وقت عنایت پایان و مرحمت بیکران شامل حال و کافل آمال
وزارت و اقبال پناه عالیجاه محمد بیک وزیر دیوان اعلی فرموده عالیجاه محمد بیک معروض داشت
که آب اراضی معینه بطریق قنات وقف تحصیل نموده و هرگاه بجدول باغ مبارک هزار جریب
انداخته شود ممکن است که اراضی مواتی که نزد باغ مزبور واقع است بکلیه زراعت در آید مقرر داشتیم
که چه مقدار آب که عالیجاه مومی الیه از نهر مزبور تحصیل و اجری عاید باندازه خاص بنصب نماید و از
نهر مزبور منضم بهمان اندازه مقسم ... اراضی موات را که شرب تواند شد جاری
ساخته بکلیه آبادان و در آورد و از تاریخ آبادانی بالبهات و جمیع متوجهات از ابتدا مال و وزارت
و اقبال مومی الیه مقرر داشته از جمیع اخراجات و عوارضات حکمی و مملکتی موضوع و مستثنی دانسته
حواله و اطلاق ننمایند و قلم و قدم کوتاه کشیده دارد مستوفیان دیوان رقم را
در دفاتر خلود ثبت نموده از شایبه تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند و نسخه رقمی
که در زمان شاه عباس ثانی انار الله برهانه بجهت وزارت پناه میرزا محمدی
اعتماد الدوله العلیه العالیه قلمی شده که امارت و وزیر دیوان اعلی شان ابد قرین

اعطی کل

اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و صاحب رقم منشور حلی الطغرای ان فی ذلک لآیات لاولی النهی
که بندهای روز و شب ... ان آخر آفتاب و ماه نموده و دفتر وجود را با فراد موجودات ترتیب
و تزیین داده از روی فرمان منصب والای جهانبانی بطغرای رب هب لی ملکا لا ینبغی
لاحد من بعدی موشح فرموده و فرمان روایانی را در مفرده خلود نهاده و دوام نام نامی
و اسم سامی را جمع منهم ... همت والا و حکم عالی معنا مصروف و معطوف بر آنست
که بعضی از خیراندیشان کاردان و چهره‌گشایان اخلاص توامان را که جمال فرخ فال شریعت
مصطفوی را بپیرایه دانش و کمال و حلی فضل و افضال مزین و محلی ساخته باشند از امثال و اقران
بمزید لطف و احسان ممتاز ساخته بمناصب منیعه و مراتب رفیعه ارتقا و اعتلا فرمایند
مصداق این مقال صورت حال سیادت و وزارت و اقبال پناه نجابت و هدایت
و عظمت و اجلال دستگاه افادت و افاضت و فضیلت پناه حقایق و معارف آگاه
عالیجاه نقاوة السادات العظام و سلالة الائمة الکرام اعتماد الدولة العلیة العالیة خاقانیه
و اعضاد السلطنة البهیة السلطانیة شمسا للسیادة و الوزارة و النجابة و النقابة و الفضیلة و الاقبال

میرزا محمد حمیدیست که دوحه خاطرش در گلزار همیشه بهار سیادت و نجابت باثمار علوم فضل
ثمیر و نهال طبیعتش بانوار کمالات صوری و معنوی بهره‌ور است لهذا از ابتدای آنکه
منصب جلیل القدر فراشی سرکار ان و امر والامی جمیع الارکان وزارت دیوان اعلی ارجمند
الاستقلال و الانفراد با رسوم و حق القرار و دوشکات و جمیع ما یتعلق بهذا الامر بدستوری
که در وجه محمد بیک وزیر سابق دیوان اعلی مقرر بوده بسیادت و وزارت پناه عالیجاه ایشان الیه
شفقت و مرحمت فرمودیم که کما ینبغی بمراسم و لوازم آن قیام و اقدام نماید
مستوفیان عظام کرام رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده رسوم و حق القرار
و دوشکات امر کور را مخصوص عالیجاه موما الیه دانسته اسناد و کوتکات دیوانی و آنچه
رتق و فتق آن بوزیر دیوان اعلی متعلق است نوشته و مهر عالیجاه موما الیه معتبر دانسته
از سخن و صلاح موما الیه که همواره بصلاح دولت ابد مقرون خواهد بود بیرون نروند
و در عهده دانسته رقمی که در زمان خاقان گیتی‌ستان شاه عباس ثانی بهم سیادت
پناه میر جمله قلمی نموده اند باین مضمون پیاشته

آنکه سیادت و ایالت پناه نجابت و حشمت دستگاه مرالفت و فضیلت اثنا
عمده السادات و النجباء الکرام نظاما للسیادة و النجابة و الایالة و المعدلة و الاقبال امیر مظفر
امیر جمله خانه دل اخلاص منزل را بپرتو بیضاء آفتاب سامی الاشراق عنایت اقبال
پادشاهانه که در وسط السماء برآمده تر و نشر فروغ نماید روشن و حدیقه بندگی
و یکجهتی را برشحات سحاب مدرار الطاف شاهانه که از بحر زخار سلطنت ابد دست
پایه برسیده از رکشن داشته بداند که عریضه اخلاص مضمون و ذریعه بندگی یکجهتی مشحون که از موقف
بارسال جودر را در سلک بزم کان ضمیر قدسی تخمیر و خاطر خطیر آفتاب نظیر منخرط و منسلک
گردیده بود بنظر کیمیا اثر رسیده خدمات آن اخلاص قرین بندگی آیین منصه ظهور
رسیده آنچه در هر باب معروض انظار رفیقه و آلاو ضمیر منیر خورشید ضیا گردانیده
بود ستنیر بانوار ملاحظه و مستفیض بضیاء مشاهده شده آن اخلاص شعار بندگی دثار و کافه
فرق ناجیه اثنی عشریه بمراحم بیکران خسروانه و نوازش بی پایان مخصوص اند نیکوی الامور بخیر
باوقات تهاستظهار مستوثق خواهند بود چون خلوص نیت و صفای طویت سلاطین

مصداقت آیین سلسله جلیله قطب شاهیه میان دودمان خلافت مکان و اتحاد مذهب تشیع
طرفین بر عالمیان عیان و مستغنی از شرح و بیان است اراده خاطر والا و طبع معلا متعلق بر آن چنانست
که صیت این اتحاد و لوقوع ائتلاف تازه و بلند آوازه گشته از اثمار این پیوند پربرکت ارتقا
انوار کام مطلب بروانه مثوان این سلسله جلیله شیرین گردد و تبلیغ این مدعا در عهده بتقریر سعی
الحضرت العلیه العالیه الخاقانیه بنده زاده قدیم میرزا مقیم کتابدار شیعه بود و مقرر گشت موما الیه حین صدور این
فرمان جلی الشان واجب الاذعان معروض داشته که بتقدیم آن قیام نموده باشد و چون آن ایالت
و ایالت پناه شایسته آنست که از آستان عدالت بنیان رجوع خدمت جلیل القدر برآورد گردد
چنانچه باید که شاه مرفوعان باتفاق تقریر الحضرت مزبور در محل اظهار رد اعلان پیرایه تقریر و بیان
پوشیده اگر صدور نامه والا و تعیین معتمدی از بندگان درگاه معلا جهت انجام این امر لازم
باشد موقوف عرض رسانند که در آن آنچه فرمایم بندگان و منتوان این دولت ابد مدت
دوران عدت بتقدیم رسانند خاطر بندگی خاییر را بعنایت شاهنشاهانه مطمئن داشته
حسن خدمت و بندگی خود را بیشتر از بیشتر بظهور رسانیده و مطالب و مدعیات خود را بموقف
عرض

عرض رسانند که بزیور قبول و حصول محلی و مزین گردد رقمی که در زمان نواب گیتی‌ستان
شاه عباس ثانی انار الله برهانه در حینی که بوداق سلطان چپه
باشچی گری بدانه بجا دادند و مستان شده بود نوشته اند که امارت پناه بوداق
سلطان لطایف بشفقت و عنایت بیغایت شاهانه مفتخر و سرافراز و معزز و ممتاز بوده
بداند که عریضه که در اینوقت مصحوب رفعت و معالی پناه زینل علی قلی بیک مدار کار جهان
پناه و اعتضاد الخلائق امید گاه مشمول خشنودی از الطاف پادشاه گردون مدار کامیاب سیادت پناه
فرستاده بود در رسیدنش که گلهای کامجوئی و کامرانی در بوستان بیکران صاحبقرانی بر بشرش
سحاب عنایات بی‌منتها شگفته و گرد و غبار عوایق و موانع عیش و عشرت بنسیم الطاف
آلهی رفته و سلاطین تمکین در محفل بهشت شکل ماند ساغر بخدمت در دوران لطف بنظر کیمیا
اثر رسید برکنار آن که مرقوم ساخت ارسال رفته بود بتخصیص رغانه لاهور به بوی نوبهار دلاز جلد
نرم ارم نشان سرسبز و ریزان و ارود گردید بنابر عنایات شاهانه دو بار ره آن غلام زاده
صراع فاخره پوشیده مصحوب رفعت و معالی پناه نظاما سهراب بیک غلام خاصه

معروض داشته بود اعلیحضرت پادشاه والاجاه کامیاب مالک رقاب
بنابر مراعات یکجهتی و یگانگی مقرر فرموده اند که متعاقب ارسال برگ سبز بهارستان نو
یاد آوری شکفته و خندان باشد همین معنی موجب اهتزاز ازاهیر بستان سرای خاطر
همیون شد چون طرفین بساط یکتا دلی ممهد و ابواب منافرت و بیگانگی بالکلیه مسدود
آنچه از اثمار حلاوت آثار مختصه این دیار مرغوب خاطر والای آن پادشاه جم اقتدار
معروض خواهند داشت که بندگان درگاه گردون شکوه بارسال آن مأمور گردند
در عریضه علیحده اظهار میلان خاطر خورشید مآثر اعلیحضرت پادشاه گردون بارگاه
بارسال عمدة الاماثل والاشباه برهان الدین خویش ایالت و شوکت پناه عالیجاه
فاضلی ان شده بود بران علامزاده بوجهی ظاهر است که در حینی که جان نثار خان برسم
حجابت مأمور شده بود استدعاء رخصت جمعی از مردم آن دیار بود و چون دران اوقات
تراکم غبار نقار مانع دخول شاه مسئول بحیز اجابت و قبول بود پیرایه حصول نپوشیده در این اوقات
که بحمد الله تعالی آن غبار از رهگذر خاطر رفته و گلهای یکجهتی در شاخسار مودت شکفته است بنده

الاقران

الاقران موصی الیه را مرخص فرموده ارقام مطاعه لازم الاطاعه باسم بیگلربیگی عظام
وامراء کرام و وزراء ذوی الاحترام ممالک محروسه شرف صدور یافته که مانع و مزاحم مشار الیه
نشده اورا در کمال رفاه حال و فراغبال با متعلقان و متعلقان و احمال و اثقال روانه نمایند
و علی قلی بیگ مشمول عنایت شاهانه و انعامات خسروانه شده چون از تاریخی که آن علامزاده
دیرین از بزم خلد آیینی دور و از مجلس ام شریف مهجور گشته بمیامن الطاف ازلی و عنایات
لم یزلی فتوحات پی در پی قرین حال اولیاء دولت قاهره گشته و آن فدوی اخلاص شعار تشنه
زلال اخبار مسرت آثار میباشد لهذا عنایت شاهانه متوجه شرح اندکی از بسیار آن گردید
و تفصیل این اجمال آنکه سلطنت و جلالت و شوکت پناه شهامت و بسالت انتباه
ابهت و جلالت اکتناه عمدة الولاة المسیحیه نیظ مالیجاله والشوکه والشهامه والبساله
طهمورث خان فرمانفرمای ممالک وسیع الفضای گرجستان کاخت که در زمان دولت
و ایام سلطنت نواب گیتی ستان فردوس مکان علیین آشیان با وجود چیره
دستی قوت قاهره و قبال باهره آن پادشاه گردون بارگاه فردوس جایگاه که

سلاطین اطراف و حکام اکناف مغلوب و مقهور باس و سطوت آن سلطان ظفر توامان بودند
بمظاهرت ثروت لشکر و معاضدت افواج سپاه و حشم و تشابک اشجار آجام از حمر
و مداخل اعلام همواره طریق سرکشی می نمود سلوک داشته تا آخر عهد آن پادشاه غفران
چندین مرتبه محاربات عظیمه فیمابین صورت وقوع یافته ماده فساد و فتنه او منقلع و منقطع
نشده بود در زمان ارائه جهان آرای نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان نیز بدستور
سالک طریق استکبار و اقتدار بود در عهد دولت و زمان خلافت نواب همایون ما
از سپاه نصرت پناه منکوب و مخذول گشته بانواع حیل و تدابیر و استمداد و استعانت سلاطین
روم و ارس متشبث میبود در این اوقات برسم نوقاید توفیق سالک طریق عجز و استغاثه
گشته از درخاکساری و بندگی درآمده بتقبیل آستان عرش توامان در سلک بندگان
آستان منسلک و منخرط گشته بمراد و شام حرز ارسعادت بندگی میمانماید چون خاطر
والا و طبع اقدس اعلی متوجه انجاح حاجت ذات ستوده صفات کامل البهجات اعلیحضرت
پادشاه والاجاه ستاره سپاه پناه و آن علامزاده نیز مدتیست که از درگاه خلایق

پناه

پناه دور و از شرف بندگی مهجور شده در حینی معاودت رقم اشرف بخصت انصراف صادر نموده
روانه شود و توجهات شاهانه خاطر جمع باشد **دیباچه رقم عزیزی که در زمان خاقان**
گیتی ستان شاه عباس ثانی انار الله برهانه شرف نفاذ یافته در زمانی که دستور دیوان گردون
و مشیر الدوله و وزیر منشور فرمانفرمای نواب همیون مدار الطغرای غرای جهان بامور شرح نموده مقرر
رئیس دیوان قضا دفاتر کاینات و کارکنان اکه جمیع آن عمر دوام و خرج آن عیش مدام است
باسم ما پرداخته پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح نظر منیر آنست که جمعی از بندگان که قامت
قابلیت ایشان مطرز بطراز کاردانی و نیکو بندگی مطرز باشد از اکفاء و امثال برگزیده بین الاقران
والاشباه برجاء مناصب علیه سرافراز گردانیده داریم مصداق این مقال صورت احوال
خجسته مال فلان القابه است لهذا از ابتدا او فلان **دیباچه رقم رسومی که در زمان**
نواب خاقان صاحبقران گیتی ستان شاه عباس ثانی انار الله برهانه نوشته
اگرچه چون ارض طیبه غلامی و زمین قابل بندگی و خاکساری را خاصیت آنست که نهال امید
غلامان و بندگان در آن خاک مراد ابر رشحات سحاب عنایات بیغایات سبز و برومند

کرده لهذا شمه از شفقت بی‌غایت شاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال کمترین غلامان آستان
ولایت نشان محمد طاهر مجلس‌نویس مجلس بهشت نشان فرموده از ابتداء فلان بپایه

رقم تفنگچی آقاسی گری بوداق سلطان چیچکه در زمان خاقان شاه عباس گذشته

آنکه چون حکیم ارجمند از ضمیر همایون و علامات درستی اندیشی خاطر اصابت مقرون آنست
که بجهت انتظام مناظم امور و اتساق کارهای ضروری جمعی را که بصفت کاردانی موصوف بوده
ابا عن جد در این آستان ملایک پاسبان و درگاه خلافت پناه بخدمات ارجمند و مناصب بلند سرافراز
باشند تعیین فرمائیم لهذا شمه از شفقت شاهانه و شرذمه از عنایات بلانهایات پادشاهانه
شامل حال و کافل امانی و آمال فلان فرموده از ابتداء

دیباچه دیوان بیگی گری صفی‌قلی خان ولد رستم خان که در زمان نواب گیتی‌ستان پادشاه جم جاه شاه عباس ثانی نوشته

آنکه چون روزی که امیر دیوان قدر و قضا و حاکم مطلق العنان لما یشاء و منشور جهانگشائی نواب همایون
ما را بطغرای غرای السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین ساخته و کافه انام را که مستحقان
نعمت و رحمت اند بانعام عدالت شامله ما توامان اخت پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر آفتاب

نیز

تأثیر آنست که عموم خلایق بمقتضای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در ظل عدالت از تابش آفتاب
شدت و محنت آسوده و مرفه الحال بوده دست تعدی اقویا از گریبان مهجوران و ضعفا کشیده
و بساط ظلم و جور را از صفحه روزگار نوردیده باشند و تمشیت این امر اهم و سرانجام وقوع این عزم
مصمم موقوف بتعیین شخصی است که بصفت ستوده تمیز و دادرسیدگی متصف بوده
باشد و مصداق انتقال صورت احوال فلان الالقاب است که آثار درکتها با صلاحیت انجام
خدمت مزبور را از وجنات کاردانی او واضح و لایح است لهذا شمه از شفقت شاهانه و عنایت
پادشاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال رفعت و اقبال بپایه مزبور فرموده از ابتداء فلان منصب
فلان امارت الاستقلال والانفراد بعالیجاه مومی الیه شفقت و مرحمت فرموده ارزانی داشتیم

جواب کتابت حاکم مولتان که ذوالفقار خان نوشته بود در زمان نواب شاه عباس ثانی

زلال عذب الفت و اتحاد و معین مودت و وداد یعنی نامه مودت ختامه فلان که از سرچشمه یکتادلی
و ینبوع دوستی و یکانگی تراوش نموده بود مانند سحاب بهار و ابر مدرار که در حدیقه مشحون
بریاحین و ازهار بر کشاید فیض ورود ارزانی داشته هم کردن کشان طریق یکانگی و کلفت‌های هم کل طراز

ریاض الفت و ابتسام گردید و گوهر ابدار مراعات قرب جوار که در اصداف الفاظ
ان نگار مصادقت و ولا مکنون بود بغواصی غور اندیشه دقت پیشه بدست آمد و سفید
جوهری دریافت گردید بر واقفان دقایق عالم کون پوشیده نیست که مراعات قرب
جوار بعد لیس مدار عقد و نقب بر روشت همت کافه امم و اصناف بنی آدم عموما و حکام
و کارکنان ثغور که [illegible] این گروه خجسته پژوه تعدی کفار بر رعایا و برایا
خصوصا واجب و لازم است و پیوسته بازدیاد این امر خیر انجام سلسله جنبان
ارتباط و ابتسام پیشه ما لهذا با فلان که فاتح ابواب [illegible] بوده سالک طریق
آشنائی گردیده چون شمیم ... از بوستان طوران الاحباب بمشام اطلاع
دانگاهی رسیده بود بنا بر مقتضای ظاهر در آن شیوه خود داری ... اهمال
که آن دقیقه شناس احراز قصب السبق الفضل للمتقدم نموده بادی این امر شریف
شده اند بدین خیرخواه عباد الله سر لازم است که مراعات این امر و قبیح که فساد
رفاه حال شریف و وضیع و رفع مفاسد قطعی است نمایند و درباب جناسی

که فلان

که فلان با تمام آن مامور است اشعار فرموده بودند در تفصیل آن بنظر فلان رسیده
تعجب فرموده‌اند که با وجود سبق روابط سلاطین سلف و در ازدیاد روح ترتیب و شرف
تحصیل اجناس سطر خجوری در نظر آشنایان و یگانگی پرده بیگانگیست مناسب
شیمه کریمه یکجهتی ان بود که بی تکلفانه از سر کار آن کبجور متاع دقیقه شناسی طلب کرده شود
مستور نخواهد بود که تجار خیر مدار بهر طرف از اطراف و قطری از اقطار که روانه میکردند
همچون آوردن اجناس شایسته مراتب حسن سعی و وقوف انجاعت تفصیلی از منسوبان
درگاه والا بدریافت مینمایند که باین تقریب خدمت سکالی دور از آشنا و کان پایه سریر
خلافت مصیر ظاهر سازند و تعجب آنست که بعد از اطلاع ان دری سماء ظرد دانه بر
تفصیل مزبور از سوالف روابط سلاطین جنت مکین با منظور داشته نفرستادن اجناس
مفصل فاتح الواب گیتی ولی گردیده اند یقین حاصل است که وقوع فلان مقدمه که در نظر
والای سلاطین چندان وقعی ندارد در مخرب اساس دوستی که بمعماری چندین پادشاه دقیقه
بین حقیقت آگاه تشیید یافته باشد نخواهد گردید و نواب فلان را از اقدام بر این امر نغیر از

رفع مظنه کوته اندیشان چیزی که مد نظر و ملحوظ نبود و مظنون چنان بود که بدستوری
که در زمان نواب فلان این خبر را به چه قدر بعث کرد آلودگی منهل عذب دوستی طرفین نشده
بود و نخواهد شد و لهذا بعد از مفتوح شدن آن دیار نامه مودت ختامه مشتمل بر اظهار دوستی
قدیم ارسال داشته و چون ما فیها در نظر همت ایشان در نمی آید و اعلام فرموده بودند
که از استرداد آن ملک بغیر از این مطلبی نبود و چنان نیست که این حرکت موجب تزلزل ارکان
دوستی قدیم شده باشد هر یک از نفایس بلاد که رقم اختصاص بر آن کشیده باشد
در عوض بتصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان داده خواهد شد و از آن طرف
بغیر از ترک آشنائی و یکانگی امری ملحوظ نگردیده و با وجود وقوع این مراتب طلب
داشتن اجناس مفصل از مقتضای ظاهر دور مینمود و چون در باب رفع کلفت ما بین
و اصلاح ذات البین خیراندیش عباد الله مصلحت دیده بودند بخاطر دوستی
اندیش چنان میرسد که چون چشمه سار یکتادلی لخت از حرکت آن طرف غبار آلود کلفت
گشته است اگر در صدد افتتاح ابواب یکانگی و دوستی باشند تقریب جواب

نامه

نامه که قبل از این فرستاده شده بود سلسله جنبان مصادقت و موالات گردیده
البابیة عند التلاقی مکتوبی که از جانب یکی از حکام سرحد در زمان خاقان جمجاه
شاه عباس ثانی نوشته چمن طراز حدیقه همیشه بهار دوستی و لاله بهار افروز بوستان
صدق و صفا بادا رنگ و بو بخش گلکده اتحاد و گلدسته ریاض یکتادلی و دو و داد عنوان نامه صداقت
ختامه مودت عنوان و مکتوب دوستی آثار رفعت نشان فلان در ساعتی فروزنده
مسرت اندوز بزم افروز محفل عیش و نشاط و مجلس طراز خوشدلی و انبساط گشته
بروایح دوستی نفحات دماغ التیام و نکهت امعطر و شمایم یکانگی مشام مؤالفت
و اتحاد را معطر گردانید و از مژده فتوحات مسرت بی اندازه حاصل گشت الحق از شاد
امکان و سرای بقا بانی آنچنان امری پسندیده که شکان و زبان وانمیدگان تواند
بوجه احسن شنود و ستوده مؤالفت و التیام است که شمیم گلستان سرای یکتائی و شیرازه کتاب
خوشدلی و شادکامیست و گروهی که بعضی تنگ حوصلگی عاقبت بینی شاهد آن فتح
آیینه را در بزم حضور رشید نموده اند در نگارش این مرام و حصول این کام اهتمام

میفرمایند و یقین که حصول مصلحت که آن سر حلقه ارباب دریافت که در شیوه و ادراک یکی
از یکتایان پیش و در مرام پیش بینی از سالکان این طریق و از پیش است بمعماری رای رزین
و تمییص تشیید ابنیه استوار خواهند کوشید چون دوستان را ارسال تحف
و هدایا بدوستان رسم آمده و شده از مغانفیمهای ایشان در حقیقت بمنزله بوده تا لباس
مودت و یکانگی و شاهد دوستی را این لباس زیبا و این پیرایه خوشنماست لهذا بعضی از اجناس
این دیار به یاد بود مخصوص گشت مکتوبی که در زمان نواب گیتی ستان شاه عباس
ثانی انار الله برهانه محرر شده بود که بجاه مرتضی قلیخان قاجار قورچی
باشی سپهسالار ... نوشته پیوسته ریاض اقبال و گلشن حشمت و اجلال دستور
اعظم وزیر معظم از رشحات سحاب عنایت حضرت یزدان و هبوب نسیم خلق
انس و جان در اهتزاز بوده از ثمار حصول مرام شیرین کام باشند بعد از اهداء تحف ادعیه
وافیه و ارسال هدایاء اثنیه متکاثره بر لوح اطلاع مینگارد که بمقتضای آیه وافی هدایه
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بر هر فردی از افراد انسان امتثال اوامر

سلاطین

سلاطین عدالت آیین و اجتناب از نواهی پادشاهان سعادت قرین واجب و لازم و فرض
و متحتم است که در ضمن رعایت امر معنی اطاعت خالق انس و جان و فرمان پذیری پادشاه
دوران بوقوع آمده باشد و چون بنا بر مراعات رفاه حال عباد در امنیت و آسایش
بلاد و دوستی و اساس مصالحه فیمابین پادشاهان طرفین و سلاطین جانبین گسترده و افراشته
و بر چشمه نقار و خلاف یکتائی حکمت یگانگی انباشته است لهذا از بدو وقوع این امر بر ارتقاب
منوبان این دولت ابد مدت از بیم نقض آیین ولاء باز خواست بندگان اشرف اقدس
امری که منافی آیین دوستی باشد نگردیده اگر خلاف آن و اراذل اکراد بدنهاد در خبث طینت
همواره در صدد آزار و اضرار خلایق به ظهور رسیده و باشنیده انگاشته اند تا همیغی
موجب زیادتی جرات آن بی عاقبت اندیشان گشته پیشتر از پیشتر از پی شر سلسله جنبان
مفاسد و شرور شده اند و خود را مضمون الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها در معرض بازخواست
... عقبی آورده اند تا آنکه در این اوقات تقی سلطان که یکی از زمین داران اکراد و سرشته
فتنه و فساد است بکمر بسر راه تکاور و تردد آمده مبلغی خطیر از مال ایشان در معرض

نهب و یغما در آورده و چندی را بضرب تیغ بی پروائی مقتول کردند و آنکه گوشمال استرداد
مال از ایادی متصرفان آن کوتاه اندیشان بنیروی اقبال غیر زوال مصون از اختلال بسهل
وجوه مقرر و میسور است تصور اینکه مبادا اتلاف این امر محمول بر نقض عهد و پیمان کرده شد که کارگزاران
این دولت محکم بنا در صدد قلع و قمع او در نیامده مکرر در آن باب بحکام حدود الحدود سابق
ولاحق و آن اعلام نموده مترصد بودند که حکام و آن تنبیه و بازخواست آن
خارج از راه اسلامیان قلع و قمع نمایند و تا امروز بعد از اینکه بدربار اقبال عرض نموده
تنبیه خواهیم کرد تمسک جسته در مقام تنبیه و تادیب او در نیامده اند و اهمال
ایشان در این امر باعث زیادتی جرأت او شده در این اولاد گرباره از تکاب این قسم امری شنیع
نموده جمعی کثیر از عباد الله را عرصهٔ تیغ هلاک ساخته بعضی از محصولات الکاء متعلقه
انجدود را در عرصهٔ تضییع در آورده اسباب و اموال جمعی را یغما نموده روز بروز بیشتر از
بیشتر مواد خودسری و گمراهی و طغیان کرده منتج مواد فساد میگردد و شاید که حکام
حدود الثغور و آن چون از رسال تجدید میسازند بعلت بعضی مطالب که ایشان را منظور باشد

با عدم فرصت تنبیه و تادیب آن خود را شناسانیده بعلت بعضی مطالب که ایشان را منظور
باشد یا عدم عدم فرصت تنبیه و تادیب آن خود را شناسانیده و چون امور جزئیه
رفته رفته منتج مفاسد کلیه میگردد و امثال این سرایت نموده موجب مناقشات
عظیمه میگردد لهذا این خیرخواه بسبب انسداد راه حرف ارباب غرض حقیقت حال را
در معرض اظهار و اعلان در آورده که اگر از جانب کلیب آنجناب دفع و رفع آن خواهند
نمود دانسته کس تعیین نمایند که این امر قیام نموده زیاده از این نگذارد که در کلمات همیشه
بنای صلح این قسم فاجر پرآزار رشته محکم گردانند و اگر چنانچه بعلت اشتغال سپاه کینه خواه
آن طرف را فرصت سرانجام این امر نباشد چون حقیقت واقعی در معرض ابلاغ در آمده و یقین
حاصلست که احتمال نقض عهد راه نخواهد داد این خیرخواه باسهل وجوه آن بداختر را
با تبعه و لحقه او از دیار عدم سازد و غرض که من بعد که این فتنه انگیز واقعه طلب را اجمال تردد
نداده بعون الله تعالی از ارکان حیاتش از بنیان قلع و قمع خواهد شد کتابتی که در زمان
اعلیحضرت شاه عباس ثانی مرحوم میرزا محمد تقی اعتماد الدوله بصفدرخان نوشته

مرآت چهره نمای بهشتی احتبان دوستی و محبت و گلزار همیشه بهار راز هار التیام
و مؤالفت عنبر شمیمه کریمه صفدر خان ارسال داشته بودند در هنگامی که اعلیحضرت
والا تبار رضوی سکندر لشکر جم اقتدار اسلیمانی طلوع خورشید فروغ حضرت سبحانی اشرف
اقدس خاطر همیون از امور ملک پیرائی مرکز الوجه جمع فرموده ایلچی پادشاه والا
روم را رخصت انصراف ارزانی داشته بعد دولت علیه و دولت اعلام اقبال بغیر در زاه جلال
بدار السلطنه اصفهان که مقر سلطنت و مرکز دایره دایره جهانبانی و خلافت است
نهضت میمنت و رسیده و از نسیم نسیم یکتا دلی دهان غنچهای گلشن اتحاد دلبریز تبسم گردیده انچه
در باب تجدید عهد مراسم اتحاد و الفت که از بد و طلوع نیر عالمتاب دولت ابد
فروغ این طبقه علیه و ظهور ماه جهان آرای این سلسله جلیله که چون علاقه خورشید و ماه
بمقتضای ذات فیمابین شدید و مستحکم بود نگاشته خامه مطلب نگار شده بود
الحق در عالم اشباح که اجزاء ان برشته دوستی بست در کردن آمیزش هم در از منه
چه چنین رشته و نظیر صداقت و الفت تواند بود که بنای آرامش و آسایش عباد به پیدا

این امر رفاهیت اساس از صدمه تزلزل حوادث دوران ولطمه نیرنگی اوضاع نشاء
امکان است از انجاست که رموز خوانان لیالی و ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند
و بر جمعی از بندگان دولتخواه ظاهر است که بمقتضای خیر اندیشی در پیشگاه ضمیر بیضا نظیر پادشاهان
دوی الاقتدار با عرض مطالب یافته اند لازم است که مجلی مرغبات آیینه خاطر این طبقه
علیه را از غبار کلفت مصفی ساز نمود شرحی که در باب حدود اوزبک که بسبب توجه پادشاه والا
جاه تسخیر ما ورا النهر با دوام احتیاط کشیده و مرتب ساخت عزاسان نمیکرد ند صورت
یافته او کیفیت محاربات قزلباش ظفر مآثر از استیلا و اقتدار آن گروه نصرت
پژوه بر صاغر و اعالی ظاهر است در آن باب تصدیع نداده ان و از رسیده مراتب آگاهی
او لی میدانند ایماء که در باب نگفتن داشتن شیوه التیام شده بود بر ارباب دانش و بینش
ظاهر است که از بدایت ظهور این دولت ابد پیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف
بمصادقت و مظاهرت این خاندان ولایت نشان ار اعادی گوی تفوق در جهان ربوده اند
و چون پادشاهان والا تبار سایه رحمت پروردگار ند مقتضای لوازم ظلیت همواره

از شرق عنایت ازلی قرین استضائه انوار جهان گشا بوده اند نظم در ان مقام که خورشید
چهره افروزد :: بنور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست :: شرحی که درباب فرستادن وله
علیمردان خان نگارش یافته بود بر ان حق شناس روشن است که منهاج مذهب دوستی
قدیم بسبب شورش آن حق نعمت ناشناس آلوده غبار کلفت است و با وجود
سنوح قضیه ناگزیر جاکرای مستغرق بحار رحمت یزدان مسند نشین اریکه جنان
خاقان رضوان مکان علیین آشیان با سور دلها هنوز بمکمود آن ماتم است و جلوس
نواب همیون اشرف بر اورنگ بلند پایه جهانگیری و کشورستانی که وقوع هر یک
بیگانگان را وسیله آشنائی و آشنایان را محک عیار محبت آزمائیست هرگاه
هرگاه لوازم تهنیت و تعزیت بتقدیم رسیده باشد بندگان اخلاص آیین را کی
جرات اظهار اینمعنی میتواند بود پیوسته فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده بارجاع مهمات
مسرور سازند مکتوبی که در زمان اعلیحضرت نواب خاقان گیتی ستان شاه
ثانی انار الله برهانه از جانب مرحمت پناه میرزا تقی بجواب مکتوب صفدرخان نوشته

مرآت مصفای دوستی و مودت و عینک دوربین التیام و الفت گلستان همیشه
بهار عطوفت و وداد و بوستان پرداخته از خار و خس کلفت و عناد عنبر نامه موالات
رقم ایالت و شوکت پناه فلان القابه است که در این ولا چراغ افروز محفل ائتلاف
و التیام و بزم آرای مجلس انبساط و انتظام شده بود و از نسیم آن نوبهار یکتا دلی ازهار
گلستان محبت و وداد ممتاز و عندلیب شوق بمکالمه عیانه در پرواز آمد الحق در عالم
عنصری و نشاء هیولانی باریک بینان دقیقه شناس بهتر از دوستی و محبت
امری نشان نداده اند و چه چیز شریفتر از این معنی تواند بود که نوبهار عیش صغیر و کبیر و خزان محنت
و اندوه برنا و پیر از فیض شکر خنده این صبح صادق نفس بهجت خوشگی که بمدد کاری
تایید الهی در استحکام این بنای رفیع البنیان کوشش نماید خامه جلادت رقم
که رنگ طراز ازهار گلستان صداقت و موالاتست در چمن همیشه بهار نامه محبت ختامه
نگاشته بود که شخصی را که قبل ازین بطلب خربزه کاریز فرستاده بود نظر بر نیل مقصود
مراجعت نموده آمد و رفت مشار الیه ثمری نداشته بران دقیقه شعار که وقف مصالح

کافه جمهور انام مخفی نخواهد بود که در آن سال بنابر وقوع آفت و سنوح کلفتی که بهمای کافه
پادشاهان جم اقتدار روی نموده بود خربزه کم حاصل و شیرینی آن در مذاق مهنا و ناگوار
بود و بدون عرض اقدام این امر از حوصله جرات بندگان و مقدمه مزبور را از دایره قابلیت
عرض بیرون بیجا لهذا در معقده ترجی و تعویق مانده و الا ظاهر است که این مقدمه قابل آن
نبود که تلخی مضایقه ذائقه اهمیت را مرارت آلود گردانند در باب آمد و رفت قوافل که در حقیقت
متاع روی دست ایشان اوصاف جمیله پادشاهان ذوی الاقتدار است نه در ایامی که منهاج
مذهب دوستی قدیم بتازگی بعلت شورش مفسدان با صاف و غبار آلود شده بود و نه
در این ایام بهیچ وجه من الوجوه سد باب صدور و ورود انجماعه شده و نخواهد شد
شرحی که درباب صداقت و محبت و التیام و ائتلاف ان طبقه علیه و این دودمان
ولایت نشان که قبله آمال و امانی جهانیانست تحریر یافته بود بر واقفان مراتب آگاهی
مخفی و مستور نیست که بمقتضای لود تیمم الاجتماعات از نتایج دوستی این سلسله علیه
که فیض آن مانند سحاب نیسان ... است گلشن اقبال ان دولت قویمه القوائم اهتزاز یافته
و از آثار

و از آثار مودت این دودمان والا درجه اقبال منتسبان ان دولت مع حضرت نصرت
پذیر رفته در اینصورت بتجربه انجامیده نا ثابت الارکانی که حوادث روزگار دیگر تر ازل
آن سر در گریبان و انگشت حیرت در دهان مانده بود بنا بزلزال اساس حق شناسی که والد
اورب النوع او بود دوازده هزار دینار رسوم داشته بدان مباهات و افتخار مینمود از
اشراقات انظار خورشید انوار جامع کمالات کونی و الهی و وقف منورات سعیدی
وسیادی اعلیحضرت خاقان گیتی علیین آشیان باین مرتبه که منظور انظار جهانبانی است
رسیده و حق نعمتهای چندین ساله را نسیا منسیا انگاشته از طریق دوستی و آداب
محبت بسیار بعید مینمود هر گاه چندین نعمت را فراموش کند حقوق نعمت را فراموش کند
حقوق نعمت چندروزه را بطریق اولی نخواهد دانست و انقسم شخصی چگونه محل اعتماد تواند بود
اگر اعلیحضرت فرمانفرمای اقلیم دانش و بینش و منتخب مجموعه آفرینش نواب خاقان
رضوان مکان فردوس آشیان با امری خلاف رضای خاطر مبارک میرسید با وجود وقوع امر
قضا بتقدیم مراسم تهنیت از لوازم دوستی بود آنچه درباب خردسالیهای ان بزرگ کرده پرورد کار

و بنابر کشش شاهزاده عالی‌تبار جنود چغتای در معرض ایلغار درآمده بود بر خورد
و بزرگ مستور نیست که از آغاز این دوله مرصوصة البنیان که نیر عالم‌افروز جهانگیری از برج
الشرف جود که عبارت از اول صاحب‌قرانی است طالع شده از دودمان عالی‌تبار این کامکار نامدار علیه‌مقدار رایات
تحویل نموده خاقان جنت‌مکان گیتی‌گشای دریای خلافت سیف مسلول نامدار ولایت
علیین آشیان فردوس مکان صاحب‌قرانی در دوازده سالگی به نیروی سرپنجه استیلا و اقتدار
رقبه فرمان‌روایان اطراف و اکناف را در ربقه اطاعت و بندگی کشیده بودند و بعد از
ارتحال آن یگانه گوهر عز و علا الصدف عالم بقا افرازنده سریر و کلاه مظهر الطاف
دیان حضرت اعلی نواب جنت‌مکان علیین آشیان در ده سالگی بمقتضای الولد
سر ابیه متقلد امور سلطنت و جهانبانی شده بعد از دامن‌فشانی آن جناب مطهر از آلایش
نشاء عنصری روان‌بخش قالب افسرده صاحب‌کلاهی زلال چشمه حیوان آگاهی نواب
گیتی‌ستان فردوس‌مکان در سن هفده و اعلیحضرت خاقان رضوان‌مکان نیز در سن
مزبور روشنی‌افزای چراغ دولت ابد فروغ گردیده‌اند و اخلاص و یکجهتی و سرافرازی و جان‌نثاری

نکو

لشکر قیامت اثر قزلباش نصرت تلاش که در شیوه شجاعت و بسالت از شجعان
روزگار ممتاز و از تیغ شعله‌بار روشنایی‌بخش چراغ اعجاز رند نسبت بطبقه علیه از مقوله
نوکریست که خوردی و بزرگی منظور باشد بلکه از محض ارادت و اخلاص و پیر مریدی نقد حیات
نثار مینمایند و حقیقت جرات و جانفشانی و اخلاص ایشان که بر طرفین معلوم همگنانست بهتر
آنست که امثال این گفتگوها نموده از این مقوله حرفی مذکور نشود و لله الحمد والمنة که هر چند
اعلیحضرت ظل اللهی مردمک دیده آگاهی تاج‌ستان شاهان ذوی الاقتدار نگارش
فدویان جان‌سپار سایه حضرت ملک منان و آفتاب فروزنده عظمت و شأن خلف صدق
ائمه اطهار مظهر الطاف حضرت پروردگار در سن دوازده‌اند اما بمقتضای جوهر
فطری که لازم ذات این سلسله است کوس دانش از سپهر خرد خورده و آن ربوده‌اند
و قطع و فصل مهام انام مناط رای رزین این برگزیده انفس و آفاق است ابد و کلس
برادر یک‌جهت پایه جهانبانی ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر طوایف قزلباش
در مقام بندگی و اطاعت و انقیاد و فرمانبرداری بیشتر از پیشتر درآمده همگی آرزوی خاطر

آنست که چون بمقتضای تقدیرات ازلی از فوز عظیم جان‌سپاری در رکاب نواب خاقان
رضوان‌مکان خلد سریر فردوس مصیر محروم مانده‌اند به تلافی و تدارک نقد جان را در راه
این برگزیده یزدان صرف نمایند که از عهده عشری از اعشار رزانه‌ها از بسیار اخلاص و اعتقاد
وا بیرون آمده باشند و حقیقت مصالحه پادشاه والاجاه روم مسامع افروز
شده خواهد بود که امثال این امر عظیم دانسته با وجود کثرت جیوش در نهایت اقتدار و کمال
استقلال مکرر احکام بامراء سرحد ولایت خود نوشته ارسال شد تأکید بسیار در صلح
نهایت مبالغه نموده بود که مبادا چنان نمایند که امری منافی امور مصالحه و پیمان
باشد وقوع یابد و در طی این مراتب مندرج ساخته بود که ایلچی دقیقه‌یاب بجهت تقدیم
لوازم امور تهنیت که از سخن‌شناس دقیقه‌یاب بجهت تقدیم لوازم امور تهنیت و تعزیت
فرستاده خواهد شد و بندگان اشرف نیز که جان بندگان فدای نام نامیش باد
ایلچی پادشاه والاجاه مزبور را رخصت انصراف ارزانی و ایلچی کاردانی تعیین نموده
باتفاق فرستادند و از هیچ رهگذر امری که نه بر وفق رضای فدویان این دولت

عظمی

عظمی باشد واقع نیست نهال آمال جهانیان از فروغ خورشید ماهیچه اقبال از نشو
و نماست پیوسته ابواب مکاتبات را که در حقیقت از مقوله مکالمات
روحانیست مفتوح داشته بارجاع مهمات ممنون سازند که به نیروی اقبال بیزوال
صورت انجام یابد دیباچه رقعه صدارت پناه میرزا محمد مهدی ولد میرزا حبیب الله
که در زمان دولت صاحبقران شاه عباس ثانی انار الله برهانه نوشته‌اند
آنکه چون پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر خورشید نظیر آنست که مهر فروزان
ملت بیضا و آفتاب جهانتاب شریعت غرا از غبار ضلال و غیم اختلاف مصفی
بوده شعشعه این مهر عالم‌افروز همواره تابان و درخشان باشد و حصول این مأمول موقوف
بر آنست که زمام مهام امور شرعیه در کف کفایت و قبضه درایت شخصی گذاشته شود
که بصفت بی‌ریائی و پرهیزکاری و تقوی و صلاح آراسته باشد مصداق این مقال صورت
احوال سیادت و صدارت پناه نجابت و نقابت و هدایت دستگاه فضیلت و کمالات
انتباه عالیجاهی اسلامیان عمادی نظام السیادة والصدارة والنجابة والنقابة والهدایة والفضیلة

دالاقبال میرزا محمد جعفر ولد سیادت و نجابت و مرحمت و مغفرت دستگاه میرزا
حبیب الله صدر سابق ممالک محروسه است لهذا از تاریخ فوت مرحمت و مغفرت
پناه موی الیه منصب جلیل القدر رفیع الشان صدارت ممالک محروسه و عشر و نیم وحق
النظاره امر مزبور را بدستوری که در وجه مرحمت و مغفرت پناه مزبور مقرر بود بسیادت
و صدارت و نجابت پناه مشار الیه شفقت و مرحمت فرمودیم که کماینبغی امر مزبور
و لوازم آن از تعیین متصدیان شرعیات و نیدار و متصدیان امانت شعار و ضبط
موقوفات و رسانیدن مصارف واجب موافق شروط و اقتضای قیام و اقدام نماید مستوفیان
عظام رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر و تبدیل مصون شناسند

دیباچه رقمی که در زمان نواب خاقان گیتی ستان بجهة عزیزی
قلمی و مسوده نموده‌اند آنکه لشکرآرای سپاه دیار شهود و حافظ ثغور کشور وجود
که صف اعمار ساکنان ممالک هستی بیمن محافظتش از دست اندازی تاراج گران فنا محفوظ
و محروس است از روزی روز نامه مهام انام را بکف کفایت و قبضه درایت نواب همایون

ماکه اشته

ما که اشته مکنون خاطر والا و مطمح نظر معلا آنست که رعایا و برایای ممالک
محروسه مرفه الحال و منشرح البال بوده بدعای دوام دولت ابد مقرون قیام نمایند و نیز
این مرام و حصول این کام منوط و مربوط بر آنست که جمعی از بندگان را که بصفت
ضبط و نسق و کاردانی موصوف بوده باشند در هر قطری از اقطار تعیین فرمائیم
که از روی آگاهی بانتظام احوال رعایا و سپاهی قیام و اقدام نمایند چون مصداق
این مقال صورت احوال فلان ها تا به الت از ابتداء فلان **مسوده نامه بوالی کیان**

والی اورگنج که قلمی فرموده اند روائح گلستان عقیدت
و اخلاص و شمایم بهارستان محبت و اختصاص اعنی نامه محبت نشان صداقت
عنوان ابو الغازی خان بالقابه در حینی که ابواب بیت المعمور کامیابی و کامرانی بمفاتیح
عنایات سبحانی بر چهره آمال و امانی گشوده و رشحه مطالب و آثار بر مرآت حصول چهره
وقوع نموده بود منظور نظر دقیقه شناس و مطمح اشعه دریافت خاطر قدس اقتباس
گردید شفقتی که از روی محبت و دولتخواهی زبان خامه عنبرین ختامه مشروح و ادای

آن ناطق گردیده بود بنظر کیمیا اثر رسید انشاء الله تعالی در آن ابواب بنوعی مقرون
بصلاح دولت روز افزون و سلطنت ابد مقرون باشد بندگان درگاه خلافت
پناه و ایستادگان دربار فلک اشتباه حسب الفرمان قضا جریان بتقدیم خواهند رسانید
گذارش بعضی سخنان عنایت مشحون مرحمت مضمون بعهده تقریر رفعت و معالی پناه
عزت و عوالی دستگاه زبدة الرفعة والمعالی محمد قلی بیگ شاملو اعتماد نموده آنچه سلطنت
و شوکت پناه عالیجاه را نیز در هر باب بخاطر اخلاص ذخایر رسد بنویسند و باز گویند
پیوسته خاطر دریا مقاطر خورشید ضیاء و ضمیر سپهر اقتدار را متوجه انتظام احوال و حصول
موجبات جاه و جلال خود دانسته مطالب و آثار که داشته باشند معروض دارند
که صورت حصول پیرایه قبول یابد آفتاب سلطنت و اقبال از افق سعادت و اجلال
طالع و لامع باد **دیباچه رقمی که بجهة استیفاء ممالک عزیزی قلمی فرموده**

آنکه از روزی مستوفی دیوان قضا بقلم توقیع الملک من تشاء فرمان فرمائی انام را
در مفروزه خلود و دفتر دوام بنام نامی نواب کامیاب همایون ما ابو المجمع نموده و پیرایش احوال

کافه برایا را بخوان انفضال انعام عام حواله فرموده پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح
ضمیر معلا آنست که جمعی از کار شناسان را که بزیور راستی و درایت تحلی و محلی بوده خدمات
ایشان بمحل منصه ظهور رسیده از امثال و اقران ممتاز و سرافراز فرمائیم لهذا تتمه از عنایات
بیغایات شاهانه و شمه از الطاف بینهایات پادشاهانه شامل حال کافل امانی و آمال
عالیجاه فلان فرموده از ابتداء فلان منصب عظیم القدر جلیل القدر عظیم المرتبه استیفاء
ممالک محروسه را بعالیجاه موی الیه شفقت و مرحمت و آنچه بهر جهة تعلقات
و مواجب و غیره که در وجه مستوفی الممالک مقرر بوده بدستور در وجه رفعت و اقبال پناه
موی الیه عنایت و مرحمت فرمودیم که بواجبی امر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نماید مستوفیان
عظام کرام رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت و مرقوم نموده از شائبه تغییر و تبدیل مصون
و محروس شناسند **دیباچه رقمی که بجهة عزیزی قلمی شده**

آنکه ناظر نقعه رفیعه سبع شداد و منظور آمال برایا و عباد از روزی که سررشته مهام
انام و حل و عقد امور کافه خواص و عوام را در کف کفایت و قبضه درایت نواب کامیاب

همیون داشته پیوسته همت والا نهمت علیا مصروف و معطوف بر آنست که
بفحوای کریمه ان اجری الا المودة فی القربی رعایت و مراقبت جمعی که از سلاله خاندان
طیبین و طاهرین بوده باشند ایشان را بمزید عواطف و عوارف بین الاماثل
والاقران ممتاز و سرافراز فرمائیم لهذا شمه از عنایات شاهانه شامل حال و کافل
امانی و آمال فلان فرموده **دیباچه رقمی که بجهة قوللر آقاسیگری عزیزی نوشته اند**
انکه طلعیت حضرت پروردگار و رسایگی جناب آفریدگار مقتضی انست که سلسله رشته
جهام غلامان و شیرازه امور بندگان بسبب تعیین جمعی از مهتمان فدویت شعار
که عیار بندگی ایشان بمحک امتحان رسیده باشد منتظم و منسجم بوده باشد لهذا از بدو
طلوع نیر تابان شهنشاهی و ظهور خورشید درخشان جهانبانی و عالم پناهی پیوسته
رتق و فتق نظم و نسق معاملات غلامان خاصه شریفه بعهده جمعی که بمزید عنایات
شاهانه اختصاص داشته اند مفوض داشته اند درین وقت بنابر حسن خدمات بندگی
فلان بشمه از شفقت بی غایت و شمه از الطاف بی نهایت شامل حال و کافل امانی و آمال

مشار الیه

مشار الیه فرموده بمنصب جلیل القدر عظیم الشان قوللر آقاسیگری ابشار الیه شفقت
و مرحمت فرموده ارزانی داشتیم **دیباچه رقمی که بجهة ایشیک آقاسیگری**
دیوان اعلی باسم اغورلو خان نوشته اند انکه چون از روزی که سحاب مطیر
عالم گیر سلطنت والا گوهر افشان و آفتاب جهانتاب دولت ابد مدت از افق
جهانگشائی و جهانداری فروزان گشته تا بانست از ریزش این ابر گوهربار و تابش
این خورشید گردون مدار پیوسته صوفیان اخلاص نشان و بندگان صادق
الاذعان را گلهای مراد خندان و بوستان حصول مدعا سبز و ریان می باشد
و ساکنان حدیقه بهشت مثال دولت ابدی الاتصال بدست اعتقاد از چوب
خشک اثمار کام چیده اند و در ظل ظلیل اقبال بر رفاه حال غنوده و آرمیده اند
لهذا بنابر حسن خدمات صوفیگری آبا و اجداد فلان از شمه از عنایات بی غایت
شاهانه و شمه از الطاف بی نهایت پادشاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال
مشار الیه فرموده مومی الیه را بمنصب جلیل القدر عظیم الشان ایشیک آقاسیگری

دیوان اعلی سرافراز و ممتاز فرمودیم **دیباچه رقمی که بجهة رباعی و حرزازی دار السلطنه**
اصفهان بجهة عزیزی نوشته شده انکه چون مضمون خاطر خطیر و شیمه ضمیر منیر اکسیر
تاثیر آنست که محصول ممالک محروسه که هر حصه بحیطه ضبط در آمده حیف و میل و ستم و زیادتی
بر رعایا واقع نشود و تیسیر این مهام منوط و مربوط است بمنصب و تعیین امنا و کاردان
که آثار رشد و کاردانی از جبهات احوال ایشان ظاهر باشد و مصداق این مقال صورت
احوال فلان است لهذا امر رباعی و حرزازی دار السلطنه اصفهان را بموی الیه مفوض و مرجوع فرمودیم
که از روی راستی و امانت و دیانت امر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نماید **دیباچه رقمی**
که بجهة وزارت عزیزی نوشته اند انکه چون رعایت جمعی از بندگان اخلاص
شعار و غلامان فدویت شعار که خلاصه عمر را صرف رضا جوئی نواب کامیاب همیون
نموده باشند بر ذمت همت حق شناس حقایق اساس واجب و لازم است که
همواره رعایت و مراقبت جمعی که در طریق امانت و دیانت و راستی و کاردانی پیش دستی
نموده گوی تفوق از میدان مسابقه اکفای و امثال ربوده باشند ایشان را بمناصب ارجمند سرافراز فرمائیم

لهذا

لهذا شمه از عواطف بیکران شاهانه شامل حال فلان فرموده وزارت فلان را بمشار الیه شفقت
و مرحمت فرموده ارزانی داشتیم که بوجهی که مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نماید
انکه از روزی که گوهر ابدار خلافت و کامکاری و در آفتاب فروغ سلطنت و جهانداری
که سحاب عنایت بی غایتش از رشحه سحاب پرورده و صدف میمنت به بار آورده
زیب افسر تیمار و فرمان روائی نواب همیون گشته پیوسته منظور نظر والا و مطمح
ضمیر آفتاب نظیر معلی آنست که جمعی از بندگان درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت
کامله و عدالت شامله بر ساحت احوال ایشان تافته متصف بصفات عدالت و حسن
سلوک شده باشند ایشان را منظور غایات فرموده زمام مهام جمعی از عباد الله را
که بصفت تشیع و صلاح و دینداری اتصاف داشته باشند در قبضه کفایت و حسن
درایت ایشان گذاریم لهذا بنابر شفقت شاهانه درباره فلان حکومت دار المومنین بحرین را
که تشیع و دینداری ایشان کالشمس فی وسط السماء ظاهر و هویدا است بمشار الیه شفقت
و مرحمت فرمودیم **دیباچه رقمی که شفقت بعضی مزروعات قم نوشته** انکه چون سلکی

مستظهر و مستمال و مسرور و منشرح البال بوده بداند که شرحی که در باب قضیه
مرارت آموز ناگزیر سفر گزین ملک بقا ساکن گلزار همیشه بهار جنة المأوی غریق رحمت
حضرت رحمن فلان بموقف عرض رسانیده بود بنظر کیمیا اثر رسیده موجب
ملال خاطر آسمان پیوند و ضمیر خورشید مانند گردید لیکن چون بساط آراسته هستی
برچیدنی و برداشتنی و چشمه حیوان زندگی گذران پر کردنی و انباشتنی است شایسته
شیوه ارباب اصطبار آنست که آن طراز نده مسند شوکت و جلالت بسلامتی
ذات کامل السجیات نواب کامیاب همایون ما خوشوقت بوده از زهکدر سنوح این
امر متحتم الوقوع که افراد ممکنات در آن شریک مستکلف اند و نباشد آنچه در باب تعیین
مدفن نور و مضجع لازم الحبور آن محیط رحمت خالق اندوده و سرور رقم زده لوح عرض
شده بود چنانچه در وقت خود برسم شایسته نعش مطهر آن سلالة السلاطین نقب
ارض بقیع شود فیها و الا چون آستانه مطهره امام زاده واجب التعظیم امام زاده عبد العظیم
الجوار او ویث حضرت ائمة الطاهرین کمال شرافت دارد نقل آن نعش مطهر مقدس نمایند

بتوجهات

بتوجهات خسروانه مستمال و امیدوار بوده باشند دیباچه رقمی که بجهة عزیزی نوشته
آنکه همواره منظور نظر والا پیشنهاد خاطر خورشید ضیا آنست که جمعی از کاردانان
کفایت اندیشه را بجهة رتق و فتق مهمات کلی و جزئی تعیین فرمائیم که در معاملات داد
و ستد دیوانی و ترفیه حال کافه انام ساعی جمیله بظهور رسانند حسن سعی و کاردانی
خود را در همه باب ظاهر سازد و چون فلان الصفات بر نوره اتصاف دارد لهذا استیفای
فلان محل را بموی الیه شفقت و مرحمت فرمودیم بجهة عزیزی قلمی کرده است
آنکه از آنروزی که عنان توسن خوشخرام سلطنت و جهانداری در قبضه اختیار نواب کامیاب
ما گذاشته اند پیوسته تکسست عزم آسمان جولان و سمند همت گردون جهان که قصب
السبق از سلاطین ذیشان ربوده سرگرم تکاپوی آن میباشیم که جمعی از بندگان که حسن
خدمت ایشان با صفحه مرآت خاطر فیض آثر پرتو ظهور انداخته باشد ایشان را به مزید الطاف
خسروانه بین الامثال و الاقران بمهمات رو سرافراز فرمائیم لهذا شمه از عنایت شاهانه
و شرذمه از مرحمت خسروانه شامل حال کافل امانه و آمال فلان فرموده از ابتدای فلان

دیباچه رقمی که بجهة عزیزی نوشته اند آنکه چون ذات کامل السجیات نواب همایون
ما که بسمو نسب و حسب بمضمون صدق مشحون مرج البحرین یلتقیان از سایر سلاطین ذیشان امتیاز
تام دارد و مقتضی آنکه گوهر قابلیت خانه زادان اصداف خلوص نیت و صفای طویت
بمضمون انعامات و مشرف نوازشات شایسته آن میگردانند که قبض خاتم خوایم صدود
و نفوذ ممالک ما محصور توانند شد صورت این مقال از آینه احوال فلان جلوه ظهور نموده
دیده اید دارد که از نسبت بندگی او بی خانه زادی چنانچه ضبط فیوضات انوار
عنایت گردیده و بمرتبه منظور بودن الطاف عنایت رسیده است لهذا ایشان را الیه الصنوف
نوازشات دیباچه رقم عزیزی که قلمی فرموده اند آنکه چون
محفوظ الطاف عنایت و شفقت و منظور عیون شناسائی و مرحمت جمعی از بندگان میباشند
که بمصدق سعی و بندگی اعمال و افعال خود در مرآت حقیقت نمای جوهر قابلیت خود و ظهور
خدمت آباء و خدمت گذاران زندو نیابر نمود صور انیهالی در آینه بندگی و خدمتگذاری
فلان جد و اجداد تطور عنایت و لمعه از لمعات انوار تربیت شامل حال فلان فرموده

دیباچه رقم عزیزی که قلمی فرموده اند آنکه از آنروزی که آفتاب جهانتاب سلطنت
بر معدل عدالت تشرف نموده منظور نظر بنده نواز آنست که جمعی از بندگان را که جز امثال
دیده پیش خود را اصطرلاب خورشید عالم افروز آیین دولت ابد مدت نموده باشند مشمول
نوازشات شاهانه فرمائیم لهذا در این وقت شمه از عنایت شاهانه شامل حال فلان فرموده
دیباچه رقم جمشید نشانی بآغوشی آنکه از آنروزی که ساقی حمکده امکان مجلس طراز
مصطبه کن فکان ساغر کامیابی دکامرانی نواب همیون ما را بدست قدرت شامله از شراب
عالمگیری و جهانداری لا مال ساخته و سار نغمه آوازه طنین سلطنت و طنطنه شوکت
ما از قبه گنبد حصار نو خنه پیوسته کمون ضمیر منیر صفا طبیعه و مرکز خاطر خطیر خورشید نور
آنست که بندگان این درگاه والا از خرد و بزرگ مانند شیشه و پیمانه از دوران بنده نوازی
عدالت شامل مرشار نشاه التفات بوده باشند لهذا پرتوی از انوار الطاف فلک شارق
حال مشتاق شامل حال فلان فرموده مقرر فرمودیم که به مقتضای خاص که لبریز نشاء بنده نوازی
و اختصاص است هر گاه از بزم ارم نظیر مانند گلدسته از روضه رضوان بیرون آرند و بشر اله

ویده خواهش نماید بندگان درگاه والا بجا مانعت تسلیم نماید دیباچه رقمی
که بجهت عزیزی قلمی شده اکه از آنروزی که ناظر امور کون و مکان و منظور جهان و جهانیان
طغرای غرای فرمان فرمای نواب همیون را بطغرای انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین
الناس بالحق بهر نفاذ مزین ساخته همواره مطمح نظر والا آنست که جمعی را که حقوق
خدمت درین آستان خلافت مکان داشته آثار رأی و درایت قلم از ایشان بظهور رسیده
باشد بین الامثال والاقران ممتاز و بمناصب مفاخرت ارجمند سرافراز فرمائیم و چون صورت احوال
فلان بصفات مزبوره اتصاف داشت لهذا شمه از عنایات شاهانه شامل حال مشار الیه فرموده
منصب جلیل القدر نظارت دفترخانه را باو ارزانی داشتیم دیباچه رقم عزیزی
که قلمی شده اکه چون شایسته جمعی از بندگان خاص و یکجهتان با اخلاص که به نیروی خدمت
گذاری شایسته احسان و الطاف بیکران گردیده اند آنست که ایشان را بانواع الطاف
که مظاهر الظهور آثار اندراس مصون و محفوظ است سرمند فرمائیم مصداق این مقال صورت
احوال فلان پیدا شده لهذا شمه از شفقت بیغایات شاهانه شامل حال آن فدوی آمده شار الیه فرموده

۱۸۱

او را بلقب ارجمند فلان سرافراز فرمودیم دیباچه رقمی که حسب الامر الاعلی بجهت بزرگ نوشته شد
اکه چون همت والا نهمت منبع از بدو طلوع نیر جهانبانی و اقلیم گشائی مصروف و معطوف
بر آنست که جمعی از بندگان اخلاص شعار و فدویت آثار که نقد اخلاص و جان فشانی ایشان
در بوته خدمات لایقه بمعرض آمده بمحک امتحان رسیده و ترددات شایسته ایشان در این
دولت ابد قرین مسجل بسجل ارقام سلاطین معدلت آئین این دودمان ولایت نشان شده
باشد بنوعی مشمول انظار شاهانه فرمائیم که محسود امثال و اقران باشند لهذا درین وقت
پرتوی از آفتاب عنایت ابدی فروغ بر ساحت احوال فلان افکنده موی الیه را بر تبه ایالت
عظیم القدر سرافراز و ملقب بلقب فلان فرمودیم دیباچه رقم عزیزی نوشته شده
اکه چون رعیت جمعی که کتاب قضا خط اخلاص و بندگی ایشان را نسبت باین خاندان
عدالت آئین بر لوح جبین نگاشته باشد و حقوق خدمت دیرین ابا عن جد از روی راستی و درستی
و راستی قلمی کم طمعی درین دودمان نصفت نشان داشته باشند شیمه کریمه طبیعت حق
شناس حق بین و صورت احوال فلان که بزیور فضل و کمال آراسته بنابر توجه خاطر

ملکوت ناظر همیون در باره مشار الیه از تاریخ فلان بمنصب جلیل القدر فلان را باو مفوض
و مرجوع فرمودیم دیباچه رقمی که بجهت بیگلربیگی گری عزیزی نوشته شده اکه چون از آنروزی که والی
اقلیم قدر و قضا و حاکم مطلق العنان فعال لما یشاء منشور جهانگشائی نواب کامیاب
همیون ما را بطغرای غرای السلطان العادل ظل الله فی الارض موشح و مزین ساخته و کافه
انام را که مستحقان نعمت رحمت اند بانعام عام عدالت شاهانه نواخته پیوسته مکنون
خاطر خطیر دقیقه شناس و همواره مرکوز ضمیر منیر حقایق اساس آنست که جمعی از بندگان
اخلاص شعار که حسن اخلاص و خدمات آباء و اجداد ایشان در آئینه دریافت والا چهره
نما گردیده باشد بمقتضای قدر خدمت شناسی بمراتب بلند و مناصب ارجمند ممتاز و سرافراز
و بنوعی مشمول نوازشات خسروانه فرمائیم که محسود امثال و اقران و مذکور السنه و افواه پیر
و جوان باشند مصداق این مقال صورت احوال خیر مآل عنایت که آثار بندگی و یکجهتی
از ناصیه حال او واضح و لایح و فروغ عبودیت و اخلاص از جبهه خلوص عقیدت او
ظاهر و ساطع است لهذا لمعه از لمعات عنایت شامله و بارقه از بوارق مراحم کامله

شامحال

شامل حال و کافل آمال او نموده آمال مشار الیه فرموده موی الیه را بر تبه ایالت الکاء فلان سرافراز
فرمودیم رقمی که در باب رعایت درویشان نوشته اند اکه چون منظور نظر کیمیا
اثر و ملحوظ ضمیر منیر خورشید اثر آنست که درویشان زهد آئین پرهیزکار رو
سالکان مسالک بندگی حضرت پروردگار مرفه الحال و فارغ البال از صمیم قلب
و خلوص طویت بدعاگوئی دولت ابدی الاتصال اشتغال داشته باشند
درین وقت که صلاحیت شعار فلان بشرف تقبیل آستان ملایک آشیان
سرافرازی یافته بمعرض عرض رسانید که در هنگامی که رایات نصرت آیات بعزم
دشمن شکاری اعتلا یافته باشد در مظان اجابت دعا جمعی از درویشان را که در
حوالی منزل او میباشند طلب داشته بختم سوره مبارکه فتح و ادعیه ماثوره قیام
مینموده باشند بعضی از درویشان دار السلطنه تبریز و غیره را که اخبار نماید
بکلفه جمعیت مشار الیه و مرافقت ختم سوره و ادعیه ماثوره که طریق الکمال دعاگوئی
میباشد در نهند بنابراین مقرر فرمودیم که حکام در مقام دلجوئی و احترام درویشان

حقیقت نشان و ارباب عا بوده چون صلاحیت شعار نور را معرفت بحال این
طبقه بیشتر حاصل است هر یک از ایشان را که موی الیه شایسته مسلک بعمل در این
اجتماع خیریت اثر داند انچه لازمه مراعات است بعمل آورده چنان نماید که مرفه الحال بشرایط
دعاگوئی قیام و اقدام نماید ایضا دستخط رقمی که بجهة بیگلربیگی کری
دار القرار قندهار نوشته اند که چون عروج معارج اعتبار و بلوغ مدارج اشتهار
جمعی از بندگان اخلاص شعار را میسر میتواند شد که باقدام بندگی و خدمت و اظهار
حسن عقیدت و نیت تلاش ارتقاء آن نمایند و از اینجاست که هر یک از بندگان
اخلاص اقران که ثبات قدم در طریقه خدمتگذاری بیشتر دارد ارتقاء بمراتب
بلند پایه از اکفاء اقران بیشتر در ارتقاء این مراتب بلند پایه از اکفاء و اقران بیشتر است
و لهذا بنابر حسن خدمات و بندگی باعث مید فلان بارقه از بوارق عنایات شاهانه
و لمعه از لمعات توجهات بی نهایات پادشاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال
مشار الیه فرموده موی الیه را برتبه بلند و مرتبه ارجمند بیگلربیگی ولایت ملک

درسیع

درسیع الفضای فلان سرافراز فرمودیم و انچه بهر جهة در وجه بیگلربیگی سابق مقرر بوده
بحالیجاه مشار الیه شفقت و مرحمت فرمودیم که بواجبی امر مزبور و لوازم آن از نظم و نسق
و محافظت و آبادانی الکاء و دار استکی قشون و ترفیه حال مجزه و رعایا و برایای کمین
و تحصیل دعای خیر بجهة ذات کامل الصفات نواب کامیاب همیون با قیام و اقدام
نموده دقیقه از دقایق آن فوت و فروگذاشت ننماید امراء عظام نایب و ملازمان
خاصه شریفه و سادات و ارباب و اهالی و ریش سفیدان و کدخدایان و رعایا و عموم
سکنه و متوطنین دار القرار مزبور و عالیجاه ریش سفیدان ایلات و اویماقات و غیره
ساکنین آنجا عالیجاه پناه موی الیه را بیگلربیگی بالاستقلال و الانفراد خود دانسته از حرف
آنچه بیرون نروند در جواب رقعه مرحمت و غفران پناه میرزا ابو العالی
درشیرکان معانی و پردگیان مضامین که در لباس تمامی الفاظ به لبزه ارباب دید
گرم چشمک زدن فریب اند در مخزن اندیشه متاع آفرین نگذاشته و نقد هوشی
در دکان تجاویف دماغ ندهند که بزند اشته ظرفه تر اینکه بیمن قدم این

یغماییان انچه بردند صد برابر افزودند و هر چه رقم تاراج بر آن کشیدند در کیش دریافت
برایشان حلال تر نمود پیوسته رنج اندیشه از سنبل پیچ و تاب مرغوله موی آن خیال از رشک
ربیع و جمعه غریب نگار حسرت فزای نقش مانی داد از شنوانیدن صریر خامه بلبل نوا
که زبان سخن مبالغ آن گویایست گوش ما از نیز بهره نخواهند گذاشت کتابتی که بمرحمت
و غفران پناه میرشاه میر و میرزا محسن نوشته اند با وجود ارسال مکتوب ناطق که مبین این معنی است
سخن هست فزون جانم ولیکن نخواهد تعجیل نماید بکر جان فرستم خاطر که شوق تسلی باشد نتیجه
با مجاورت کمال رسیده مانند غلبه قوت و هم بر قوت عقلی که با تسلیم معذرت در تبعات نتیجه
ابا نموده پیوسته در میدان معارضه غالب می آید برانم میدارد که بارسال مکتوب صداقت
مصدع یاران گردد چون کاهی ارزد بر الحام را عشیوه مرسمان شایسته از مقوله تکاپ
عارف قبول معنی نماید و مصدع میگردد که لله الحمد و المنه که متاع حیات مستعار
که سرمایه شکرگذاری حضرت باریست و کالبچه وجود را معمور دارد و کشتکاران جوارح را که
از عهده شکر متعرض خود بیرون می آیند اما از بد مستی شعور که سرشار باده غفلت است

راهزنان

راهزنان لیالی و ایام که کیسه بر داران مستی اند در تصرف نقد فرصت عالب شریکانه
سلوک مینمایند بمیشه پایه فرد اصرف غفلت امروز شده مانند طفلان که از مرآت
صافی بملاحظه نقوش و تماشای آن فریب خورده از نیل مدارج خودشناسی محروم
میمانند بملاحظه عیش دو روزه عمر بی ثبات از احراز مثوبات اخروی غافل مانده با وجود
تیقن حقیقت و بطلان طرفین دیده و دانسته از ملاحظه شاهد مطلوب اغماض میکنند
تحریر این مقدمات نیز از محض رعونت نفس صادر میگردد که از نمک دانی استنکاف
نموده چنان وا مینماید که از روی معرفت بجرعه این شربت زهرآمود قیام مینماید
و از این غافل است که چنبارا با وجود شروت منش در افتادن چاه سر سار پیش از
نامیبات حق تعالی انچه خیر نشستی است در ضمن آن مندرج و روزی کرده اند بعد از طی این
مراتب که در رقیمه مشتاقان کاه مصرع پرکن شعر است بر لوح ابلاغ مینگارد
که بمیمنه اند که اظهار شوق دریافت خدمت را تقدیم دهد که از جا و به سرشار که
با وجود رسیدن تقاطیس آهن سنگ تفرقه موصلت ان میگردد نماید یا با حلاوت

رسانی خود در اعتقاد شده او را در این معنی مدهوش کند سبحان الله این خوکرده بزم اتحاد
معنی مصرع ع که بجذبه محبت پسر از پدر گرفتم کمتر پایه خود تصور نمیشود چه اتفاق
که بی اختیار رضی بحران فیض تمک رخود عن حضرت سیادت و نجابت پناه خوبی
میرشاه میر سلمه الله تعالی شده این بیت حالی خود نمود نظم هر اردام هر کوچه دیگر ز
بستم ؛ بریده است تذرو بهشت از دستم ؛ آری از بیهوشی دارای حیرت مفرط
انیقم امور بسیار می آید خدا تعالی مشتاقان را به تلافی موفق دارد خالی بودن
این شوق نامه از زیور اسامی سامی حضرات بنابر آنست که اگر پروانه در خارج منزلی فروغ
شمع که از پنجره بیرون افتاده باشد سرگرم حکایت شود اصلا ملتفت تعینات و تشخصات
که از ثقب پنجره عارض آن نور شده باشد نشده یا شمع که از لباس کثرت عاریست
سخن سرا خواهد بود مخلص نیز دوستان را شخص واحد تصور نموده بگره گشائی گفتگو
عقده از کار دل کشوده ابواب مراد بر چهره پسندیدگان شیوه اتحاد مفتوح می دارد

کتابتی که به بعضی از دوستان و آشنایان قلمی گردیده

عدم

عدم قدرت تحریر جواب ملاطفه فلان دل حیرت زده را سیلی خور چار موجه
تحیر نموده کاهی بکشتی پاره استعاره توسل نموده زمانی آغوش سیاحت بحر معنی
میکشود که شاید دری که هم فروغ آن گوهر شب تاب تواند بود فرا چنگ آید در این
هنگام تلاطم امواج کلک گذاری بنجر بردن سیاحت گشته دین جواب برده است
دل حق شناس مانده در عذر پروری عدم وداع هر چند جواب غریق بحر خاموشی
بحر تسلیم منیت اما این بیت را که بدست بدیهه از باغ طبیعت چیده است میخوانم
اگر وداع تو نا کرده رفته ام از هوش نظم زمن مرنج که مشکل بود وداع حیات ؛
در عالم اتحاد که یاران همیشه در کاخ فسیح الفضای منزل دل جمعیت نموده دست قرب
از نزدیکی و الم مهاجرت از مباعدت نمیکشند و با آتش خوان کری چراغ یگانگی افروخته
جدائی را پروانه وار بران شمع اند فروغ سوخته اند بچه طریق تمسک جسته طریق ارباب
ظاهر پوید و در جواب هم زبان یگانه دل که گلدسته یکتائی اند از چه گوید اشعاری
که در باب عدم ارسال اخلاص نامه شده بود شهادت دو شاهد عادل گیری

دل فیض منزل دیگری مخدوم کامل فلان است به ثبوت می پیوندد که مکرر تصدیع گردیده
و از تصدیع خود خجل است پرده دوری تحریک نسیم لطف آمیز تفنن باد **ایضا کتابتی که**
برحمت و مغفرت شاه منوچهر خان از شمیم گل کاغذی معاوضه قدسیه خمیر مایه ادمیت
گلدسته بهارستان اهلیت مصرع مهر بند دیوان و ارسیدگی متاع گران سنگ
ترازوی سنجیدگی محک عیار رکمه تسنجان منتخب طبع گل پسند ان خان عالیشان اعنی الیب
دل آرزومند چنان بخود گردیده که بمفتاح صفیر قفلی از گنج خانه ضمیر کشاید و با هستگی
که پیش آهنگ قافله نغمات تر تواند بود احوال شوق بی اندازه سرایید اگه پیوسته
از درگاه واهب بی منت و کریم بی ضنت مامول و مسئولست که رساء لباس هستی
بر قامت بقاء ان خان ذیشان و دیگر عدم نسیان از دوستانست چون درین معنی که صفحه
ستری در معرض بیع آرد قیمت مشتری بعضی در بعضی جا نزد مامول این شهادت لوازم شناسی حیات
بغیر قبول مقرون گشته رجا واثق و امید راسخ است که شاهد مسئول الخت بر بور
قبول محلی گردد **کتابتی که بوزارت و افادت پناه اقا رمی قزوینی در دسته مرغشیر نوشته اند**

فصل گل و مل نوامیمون بهار ؛ جمعند ولی تو غایب این بها یار ؛ انجا که تو نیایی
از ابهام چه حظ ؛ و انجا که تو حاضری بابهام چه کار ؛ مدتی شد که چشم براه ورود حضرات
اعنی نعمانشان نقد اصطبار و تاراج کران متاع قرار برادران معنوی اقا رضی و میرشاه میر
مینمایم چشم خواهش و کلبه امید بفروغ این دو شمع خورشید ضیا روشن و شبستان
دیده مهجور از اقتباس انوارش ان چشم وادی ایمن یا اگر شرح قصه برارت آموز
ناکوار نور چشمی ام مادی عنوان سرائی شود بمیانت خامه نگهبام شکر درنی لعاب افاعی
گیرد نامه مانند شخص سلیم پوستها افکند اگر از خامه نقش پذیرد بهر حال از دل اغدار
که فرش آستان حضور وارد دور افتادگان بزم قرب دور است حقیقت این قضیه
جا مگر امعلوم خواهد شد چه طی این وادی با قدام اطناب می لست و اطناب این
موجب کلال و ملالست رافع رقعه لوازم شناسی چه ابرادر عزیز میرشاه میر رساینده
و دل آرزومند که برات وصل را بمهر حصول رساینده می بیند است جلب دوستان
زان این نوا که **نظم** کتابت کی تواند داد تسکین بیقراران را ؛ سحاب خشک

حسرت دیده مشتاقان را اگر دهند چون محتاجی که از کریم وعده عطا حز بیر
کشیده در مقام ادای این عطیه به نصیبی قصدی رسیده باشد جز آنکه از قبول اشکال
نماید چاره نداشت لیکن بگلم آنکه در وقت ضرورت برگ گلی از نوبهار رقاعت
جایز است دست افشانی پای نیاری در آستین ادب ماند انشاء الله مژده آمدن جان عمری
آقا رضی که میرزا ابوتراب برادر کانی آن نقد هوش مشتاقان گرفته هم رنگ شاد ...
ایشان نباشد نشد که یکبار چون خبر آمدن خود بنجر از در آینده و جاده به شوق ...
اشکار نماید امید که وعده مقرون باکاری که با خلف وعده حیا نموده از خاطر
فراموش شده به حضور یا دیده منتظران شرع امید هم آغوش باد اگر چگونگی گذارش
هستی این بیکار اقلیم تحصیل سؤال شود چنانست که همان باین نخست و شیوه سابق
برقعهای آلوده انفاس خلقان زندگی را تعمیر نموده امری محال و شغلی ممتنع که عبارت
از بیدار کردن دل از خواب غفلت باشد منظور نظر است و چه آهنهای کلوسوز ...
جگر تاب که صرف این کار نه نموده اند و مفتاحی جستن که برکچ سلوک از پای رگ

کمر

کمر بر میدارد و قفل دیده این منت بر آتش خفته گشوده بفحوای **نظم** بر رشته
گره مشکلم گر گشایم پیکار زنیم گر درش کار ندارم چندی بغواصی معانی از تحسیر ارزانی
فرحت و انسلاک آن لآلی در رشته موزونیت طراز نقد حیات میکوشید
تا آنکه وقوف جوهریان رشته دریافت بفر درسیده سنگ راه گیست سرکش
طبیعت گردیده از آن وادی عنان کشیده بتصور آنکه پرده تمام نظم حجاب
دیده بینش نکته سنجان گردیده باشد در گفتگوی منثور زده از آن گشادی ندیده و امروز مطالعه
مطول و متعلقات آن با آنکه طرفی ندارد و چیزی نیز باشد این علم آشنایی نداشت
مانع خوشی سازی روز و شب مانند کودکان گرفتار این بیت بلکه مطالعه تنهای راه زده
به نگارش رساله مشتمل بر آن علم که مبتدیان را بکار باشد و استاد گرداند کاتبی را
پیکار دارد امید که در آینده پایان امور نگاری که با این کار سرکشی آن غیرت
باغ و بهار میشود مشغول گردد **رقعه که برحمت و مغفرت پناه میرزا حسین
بیک منشی در طلب امری قلمی فرموده اند** تا ارشاد خوشنام کردن را رایض

قوم که مغشوش با وساخ کذب است زیاده اهتمامی نموده چه قیمت مشتری سخن ارزان
که محفوف با عصاب و غیر آن باشد پیداست که چیست و آن جمیع مسلکی که استادان
بان وا یافته و خود اندک و بسیار شوان نموده که بیشتر شده بنده چون یقین این حرف را
گفته ایشان میدانست مانند اهل انصاف این کار را در گرد گفتگوی ارباب وقوف
گذاشت که بهر چه تجویز نمایند زیاده و کم آن را بقدر صلاحی کنند و اگر خواهند تحویل
ازین نوع تبدیلی واقع شود بجواب برسند و اگر در واقع این مقدمه بر آینه خاطر
شریف پرتو افکنده باشد مخلص خود را اعلام نمایند که ازین دو شق کدام یک را
اختیار خواهند نمود تا زلال عذب اندیشه غبار آلود ابهام نمانده خاطر را ازین
تردد اطمینانی بهم رسد **کتابتی که بمرحوم مغفور ضیاء خان بختیاری
قلمی نموده** بسمی حضرت ضیاء الرحمن خان عالیشان از هر چه پسندیده دوستان
باشد محظوظ بوده پیوسته دماغ ارشاد که طبیعت علما را خواهش میان باشد
ساز و بخت مساعد و اقبال همساز باد و پیوسته خاطر دوستی دفتر جویای سلامتی

قضا در زیر زین آفتاب و ماه کشیده میدارد شخص طبیعت آن گیتی تا زعرصه شعور و فهم که
سوار سبک سیر معانی و عبارت آرائی باد مدتی شده که این گم گشته تیه طلب ره جوی با دو
پای بادیه پیمای فنای شوق استپر چند در نظر عقل دور بینی جهت راحله که گرم رو اسکک
خواهش را بمطلب رساند گیتی فلک سیر طبع جواد بهتر است اما بمقتضای نشاء عنصری که از آنکه
کوتاه بینان عالم اشباح مقصور بر آنست از هر کسی ناچار است که هم از قبیل تطابق
الفاظ با معانی جسم را در سهولت حرکات بعقل مماثلتی حاصل شود و هم در نزد ارباب صورت
بواماندگی و پیاده روی متهم نباشد و در این ایام چنان استماع افتاد که خادمان اصطبل
عالمدار از صهیل اسپی که در این ایام از آن مستغنی اند پر پرستاری همدوش صداع آن
و زبان آن پای زبان دران مکان گویا بکلمه الوداع است اگر چه اظهار این مطلب با آنکه آن
چراغ افروز محفل ارباب دانش خود مسامعه فرزند نمایند محض جرات و عین جسارت است
اما اعتماد بر تواتر که یکی از مسکات است مینماید و قبل از این نیز از اوساط جمیع فهمای مخلص
و آن سوار میدان قابلیت مکالمه غایبانه روی داده بود بنا بر عدم وثوق با قوال آن

قوم

ذات شریف و ملاقات فایض البرکات پناه امید که بدوستکامی میسر گردد الحمد لله
والمنه از زور دست گفتگوی لایعنی شسته و هرزه خندی بیجا نه و اقدام بر حرکات مستانه فارغ
شده طی بساط خواهش آن نموده و از نشأه که تر دماغ میباشند که از غرور ذاتی با خلاقات
برکاب گیری اقدام ننماید بر مرکب دماغ بر نمی آید و با ختلاط شبان روزی بر چهره
معاشران گل های شگفته میشکند آتش جیب گریبان و پیمانه آتش بر انگشتان
بمقتضای معشوق اگر سفید نباشد سیاهی از سر مژه ان خال انتخاب بردی
قهوه که در مصاحبت حرامی گشته و در پی آزاری تند خو گشته است نهاده انا فانا
ترقیات پدر پیر را مهیا و آماده است خواب را در لباس بیداری و بیداری را در عالم
خواب بین آفلحظه فلحظه دیده است آنها بملاحظه دقایق میکشاید امید که چون پیوسته
خوشوقتی ایشان منظور نظر دور بین است بطریق دلخواه ایشان است نشأه یاب مرادات
و کامیابی مقاصد باشند برب العباد رقمی که به برادر خود میرزا محمد یوسف
در باب بعضی حرکات که نه شیوه ایشان بوده و لزاد نعمای آمده نوشته ام

و منع از آنها نموده که دیگر مرتکب آن شیوه ناپسندیده نشده باشند
امید که هر دیده را سرمه بینائی رویت جبین ان رشتی حلوه کوس از دار و خانه
الطاف الهی محصل باد برادر ارباب ذوق و طعوم غریبه شهد و شکر نیز زود چشیده اند
پوشیده نیست که بغیر از سخن است که مانند سم ... اصلاح ابا دارد و مرارت تمنیت
که با وصال شهد فایق پیرایه قبول پوشد و طرفه از آنکه با چشیدن مرارت آلودگی در کام جان
و دوستان را پیشگر آب میگردد هر چند نصیحت که در ابطهور همیشه از اجلای بدیهیات
اولیه است لیکن چه سازد که در ارشاد دست پیران نگرفتنی کودکان مرد که بر سیر
شرفات بام منبر بوده مشرف بر سقوط باشند اختیار نیست چون مقتضای طبیعت را
با چگونه احوال طرف کار نیست سخنی چند به مینجی بعضی از نحویان که از اریش رفته بود از ابتدا
پیمانه یقین حاصل است که محمول بر بطلی دیگر نخواهد شد شرحی که عقیده درست است اینکه شرح قدم
آن را جواب شد نام نهاده بود نعیبه در نظر و حیان نمود که شخصی را بخر میان مردم کجا بازار
در نشسته و آن شخص در مدل لحیه الیس خریداری نماید و این کلان کنند که دیده ابو محمد رخنائه محمد بزرگ را

چون ایشان از ان منزه تراند که بگوتاهی تقریر سببی محمول گردد آنچه در باب رجوع بمنزل
با وضعی لایق برای جواب پوشیده بود از ته های لباس تحریر مرئی شده که بمضایقه
اینجانب در شعل داشتن ایشان بوده و غافل از این افتاده اند که گاه تجر درست اندیشی متاع
در منازلی که بیم راهزنان باشد برافروختن چراغ مانع آید که روشنائی آن دلیل قاطعان
طریق شود از صرفه روغن چراغ نیست و اظهار اینکه دران وقت چه کس اطلاع
از ان وضع حاصل نتوانسته شد تعبیر این بوده که آن کس را از راه داشتن غیب اطلاع بهم رسیده
چرا نتواند بود که دیگری نیز از ان راه که آن کس را اطلاع بهم رسیده آگاهی حاصل شود
عدم نگاشتن از اختلاط که موجب مزاج را علت آن ساخته اند نشاید حال همین جواب
داشته باشند که بغیر از دماغ خشکی که از زهد و ز اختلاط از اینجانب بهم رسد چیزی دیگر هیچ
یک از هوا و اخلاط اربعه تواند بود در دکان آتش کس نیست تا به تهیج مواد کوشد
چه رسد و تداوی که در منزل احباب کرده شود در خانه خویش بر مقدور است از خصوص
این جواب بغیر از آنکه دلیلی بر صدق مقال خود ایراد نموده باشند دیگر چیزی مفهوم نمیگردد
جواب

جواب گو فتنا کی ظهیر ادچیار و ترقیم تعلیقه جات که حواله با آوردن آوازه مرکان نیز داشان
شده بود عدم خواهی جوابهای سابق گردیده زیرا که منطوق کلام در این مقام این بود
که فیمابین باب الربطی بغیر از تعطیل بعضی امور نیست مرکا باین ترتیب تشبیت تواند یافت دیگر
چرا پیدار تعیات تعیقد بندی که در باب عیوب خود نگارش رفته بود چون یکی از آنها
تمیز قبیح از حس است منشأ تنفر خاطر بجوابهای سابق گشت عمر این حرف بسیار
بمعقول گویی آن شخص شبیه است که بر دکان با کیفیت فروشی رفته طالب مغیری که نشاء اش
کلید زندان خود شناسی و خویشتن داری تواند بود گردید و آن صاحب اسرار پرکار
که از عالم بیخبری خبر دار بود قدری از آنچه در بار داشت برا و پیمود و رند بخورده بخبر
آیینه طبیعت را بتحمل آن زنگار برآت شور ساخته جلای از آب و هوای حمام
نموده و دران معلوبه جابی خیالات پریشان با بذار شور صفای ظاهری پیکر هیولانی را
چون درون خویش کدورت اندود کرده آیینه و در این انا با الحاح الجاج اعتراض وارد
نمی خاطر کند در آیینه که بهما فروشنده متاع ذو بر صفای ظاهری پیکر هیولانی را

چون در درون خویش کدورت اندوزد کرد بنده دران اثنا بالحاح لجاج اعتراض دارد
بخاطر گذرانید که همانا فروشنده متاع شد و برآب دریشیر و سوزن در حریر بکار برده
که از خود خبر دارد و چون بانتفای شرط مشروط منتفی میگردد از راه دعوی غبن جو آستن
چیزی که در بهای جنس معهود داده شرعاً و عرفاً مقبول معقول خواهد بود از همانجا که آنکه
سر بآب کشیده همت با دنماید از لباسها بسر و ال الکیسی اکتفا نماید مبر دکان این جنس
معلوم حاضر شده زبان بتشنیع گشوده که نه آخر صیغه مبایعه بشرط یا خبری جزان یافته بود
چون فقدان شرط تحقق یافت در رد ثمن دست بکیسه کرم باید نمود رند حریف شناس
فریاد برآورد که چون ان وجه راقدر ان نیست که موجب نزاع گردد هرگاه بتصدق شعور
وخود شناسی شما اختصاص یابد همانا نسبتی بداشته باشد که چرا انمعنی را بموقع داشته در آن
باب اهتمام بتقدیم نرسانید دیگر اداء آن بطریق تبلیغ بلطفی برداشته خواهد بود بهر بازی
داننده سرا بر آگاه است که از این گفتگو با تغییر از این سطور ندارد که مبادا ان عزیز
جدا نا کرده با تش فضیحتی گرفتار شود که زبانه آن نزدیکان بالضروره دور گرد رساند

وعذر

وعذر پریشانی ایشان نیز شاید بسند من باشد تواند شد چراکه بر وضعی که میدانند
اخراجات لابدی بیشتر مترتب میتواند شد حرف زجر و منع را عارف معارف ربانی عذر
خواسته آنجا که فرموده است **نظم** رند چو باکه از امرد زد ** بر رند از او زد برگرد زد
چوب خطر را که از چوب مؤدب اثر بیشتر است هرگاه در طبع حزون ایشان اثری نباشد
سخنهای سخت را چه اثر تواند بود چون گوش سخن نیوش ندارد ازین است که عذر
نانی تراشیده بجای سنگهای تراشیده نمک خوان قصه حمزه نشسته دلهای مهربان می آزارد
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **رقعه که بجناب مرحمت پناه اخوندی**
مولانا محمد مهدی در باب سگاه غبش رنجیده چندروزی نیامده در رفت کار جسته نوشته بود
اینکه پیوسته با آشنایان آشنا و از بیگانه بیگانه باشند هرچند جای علایق برید نه
و دو قرآمیزش مردم در میان نیست اما اتحاد جنس و ابنای نوع را که در شهرستان عظم انسانیت
در کوچه بشریت توطن دارند از راه نزدیکی خانه دلها و مراعات حق جوار با هم آمیزش
پیدا شده و چون مقصور داشتن همت بر آنکه از این نوع با فردی که از وضمت نقص و عیب

و عاری بری باشد ملتیم باشند این شهها کشتی و در قلعه پای در انزوا نشستن است
به تکلیف مسامحه و صلاح دید سههی الکفاری و شورة الضرورات تبیح المحظورات چنانچه
در قحط سال اکتفا بسد رمق باید نمود و در استحباب با کل او وقت بجا باید نمود اگر فردی
از این نوع بیک معنی که منشا ارتباط تواند شد بهم رسد بدان اکتفا نمودن سر وقت ارباب
اختلاط بودن است و از اینجاست که آن تباین معنوی و مباعدت صوری که مابین جان
و تن است بمحض مناسبت روح حیوانی نفس مجرد و بقید جسمانی بدان تن در داده این آن
مصور و مجسن منقش را منزله باغ و بهار و متنزهات مشحون بانوار و ازهار رسیده اند و آنچه
دران باب زبان زد خامه سخن طراز شده حال کردیست که از دوام مرافقت و قفس التیام
برکنار بوده در رد و قبول وحشت و الفت متفکر و در برداشت و کذاشت جنس آشنائی و بیگانگی
مترد د باشند و اگر نه بعد از اختیار شیوه آمیزش و دوام داشتن این رشته رود گسل بر
نیست و چون کشتی دریا آشنا و آنچه در دل باشد بر زبان اظهار آوردن از همنشینان
دیرین خوش تمامت سبب قطع رابطه مستمره بو طفیلین استفاده پرسیده دبازگرفتن

طر

طرل التفات از وقفان باتش مهر قیامت فروغ محرومی خدمت فهمیده نیست مینواجرد
کتابتی که در جواب نوشته مرحمت و غفران پناه میرزا حسینی بیک قمی نموده اند
چیره دستی تعارف اظهار حال که در عهده تقریر خامه خوشی مقال پیمان تمیگذارد که اکتفا بعکس
چنان صادق البیان که در بزم حضور دوستان فرش است نماید و جبر اعیان ان
اختیار از دست گرفته در بدل کاغذ و قلم بدست میدهد گرفتم که قلم گرفتم و انگاشتم
که کاغذ برداشتم پیش از آنچه بمیدانند چه خواهم نوشت و اوقات دوری و ضروری چه
عزیز و همزبان و دوست گرامی مرضیة السجایات مستجمع الکمالات میرزا حسینی بیک چون هرگز
از نظر غایب نبوده اند هرچند مرارت جدائی مانند سمی که در شکر و هند محسوس گشته اما اگر
گویند که هر روز آن دشوارتر و درازتر از ماه مبارک رمضان بران دقیقه شناس سخندان
گذشته حمد را اغراق نفرموده بقبول تلقی خواهند نمود از عالم وثوق بغلط مشهور لقب
مدام متوقع بود که بمحض تحصیلدار یچوب و وزره ترک حب وطن لاابل حب البیت کرده
بگرد پابوس سرگشته دیده انتظار گرداند اما امروز که سافرا ایام صیام از هلال عیدی گشاده

این توقع ارجمند حصول دو رود دل نهاد و بعون مورد ضروری ضرورت ملاقات

بهو سکگای میسر دو در اثنای اقامت حجت بر امید داری و اسناد غلط بودن شهرت

لقب از عالم مبتدع دلیل بخاطر رسید که چرا شوانه بود که عدم اختیار سفر مصحح لقب بوده دور

پی تکلفی متجهد بار گران تکلیف نشده باشد باری بواسطه این تقدمات که اطناب در آن از علم

جواب حضرت موسی علیه السلام در مقام سؤال از حقیقت عصا ستحسن و خوشنماست بر لوح

املاء سیکعای که در باب مطلب خدام در این اوقات گفت و شنید نموده بعون الله تعالی

نزدیک بکار شده انشاء الله تعالی صورت نگار مطلب جمهور بسیاری مساعی

و خداوان انجاح امور که حکم خامه لباس را الحجره پرداز مطلب نماید ارادی فراموش

نفرموده بسرمه مداد روشنی بخش دیده خواهند گردید والدعا **کتابتی که در جواب**

مکتوب عزیزی نوشته پیرایه بزم سرا نگارنوبهار دگلگونه رخسار شسته رویان لاله

زار رنگ فزای نگارخانه ارژنگ و فروغ بخش چراغ دیده صنعت آدرنگ که باران

بهار رگ ابر نیسان خامه دوستان نامش نام است و در گشتهای که دل آرزومند تشنه چشمه سار

دریافت

دریافت چنین همه باند چه آثار گلزار دوستی گردیده و بر خوش باده دانش را که طلسم

گنجهای سرور ارسیده گان پیمانه در پیاله اسکندر نود لگشته تماد لی رسانیده در دم رسیده

در این هنگام اگر از افزوده مستی گفتگو باشد رفتار پریشان باشد نزدیک نامه

چندان دور از کار باشد و اگر از خامه بسنجار خوابش خواهد باید که شنونده بهانه ازان

نتراشد ازان بوستان تماشا که شگفته گلهای دوربانش دریافت بوی ماندار دلوان

خردی که دارد کامروا گردید و ازین سرمه دان مینا فراخور دیده دیده توتیای چشم کشید

با آنکه تماشاییان دیده و دل چندین بار آن بزم پرنگار را سیر نموده نگهبان خود همان

دام دار گردیده دیگر بند و با نوشیدن آن آب گهرنژاد تشنگی شان هردم از دم دیگر

تشنه تر از پرده گمیان این توده پاک گوهری که نیر نور رنج بار از آتشی دارد چهره برگ

از ته های جامه سخنان نازک دیده شسته پسند آمد گوهری که در پس کوچهای دشوار سخنان

پیچیده پنهان بود آرزوی دیدار گرمی خود را بار دل نیاز منه گردانیده نهفته و چون

آرزومندی بر جا است چشم داشت دیدن دیدار آنها دارد و آذر کار جهان برآورد

گردانند نگهبان این بوی شناس گلهای چمنستان سخن با گلزار روشن تازه رنگ گلهای سخن بکمال

شگفته باشند دریافت آن دشوار و غنچگی در آن گلشن چه بکار رود کم خرد است اگرچه بوستان

سخن سرا فی و دسته ازان هزار دستان دانش است گشاده بود دانش سرای تماشاییان

بهتر و به پسند دل که شناسای خوب و زشت است نزدیکتر باشد سنگ آزمایشها

با آنکه گفته و نشنیده پذیرای ستایش و پرداختن ان پیشتاها همانا بکار خود بود و اگر خواهش برزدن

باشد در ستایش ستایش آن کوتاهی نخواهد شد از این رهگذر آسوده دل خواهند بود پیوسته

باده نیکسرانجامی که آغاز خوشیهاست در جام و جهان دریافت و دانائی بکام باد

کتابتی که بعزیزی در باب گله گذاری نوشته الکفار صغری شکایه که مخرب اشکال برهان

مستی چیدم عالم است بدیهی البطلان است لهذا تغیرات احوال افراد بنی نوع تن

در داده از اختلاف اوضاع آشنایان که هم آغاز دوستی این سلوک نامناسب وسیله

اعتراض میسازد با آنکه صورت بیست بوحدت قسم که با کاینات شیوه اتحاد سلوک

میدارد و هر چند ضابطه شریعت ابواحق نگاه میدارد مقتضی شرایع سوکند که در پاس

نوایس

نوایس دوستی دقیقه فرو نمیگذارد این چه تصدیق وحدت وجود است که در ضمن فوت

فردی از افراد بنی نوع عالمی را مرده می انگارد و این چه وله و اتصالست که کرد و ما را که

در سنگ مهر ایشان [illegible] ارواح جنود مجنده با جبار در زمره مخلصان در آورده باشند

بهیاد نمی آرند بهر حال بسته مار خواهش خردمندان رضاجوئی ایشان است و چرا نکه

تحصیل امری کرده شود که موجب تعاشش خاطر شریف باشد مطلبی است مد تهاست

که در کوره است تحصیل آدمیت جوشیده و در صدد دریافت مردمی کوشیده با مقدار

میدانند که قطع نظر از مطلب خود نمودن و گذشتن از آنچه نصب العین ضمیر است در عالم

برزه کاری مذهب است راستی آنکه مدتی با حسن ظاهر نظربازی داشت و بعد از آنکه

بگمان خود دیده معنی من روشنی یافت عشق بازحسن معنی گردید ناچار مقصور آنکه شاید نه دیده

باشم یا دیده و نشناخته باشم نه از هر کس میبایست کشید و نه هر استغنای چرخ

برغبت شهد فایق ارتقاد بیان آشنا نچشید و آنکه شناخت بسیار گرفت

و چشمی که در ابرام دیده رزم نموده بود اکنون سخت است نمیدانم چه باید کرد پیموق

نباشد گفتن را چشم دارم کتابتی که بخارت پناه مولانا محمد فرهاد نوشته مشتاق

شما محمد طاهر الحمد لله والمنه ازسرکار عنایت حضرت واهب

العطیات وظیفه حیات استمرار دارد و عمال حواس و کارکنان قوتهای

باشغال مقرره خود مشغولند و خود به نحوی مطلع اند نقود انفاس شمرده الفاس

چون میراث یافتگان بی پروا بمصارف نامناسب مصروف میداد و این

غارت گران نقود فرصت را گاهی بتحصیل دانستن قواعد حکمت و علیت و

معلولیت و سبب و مسبب و گاهی اسناد و مسند و مسند الیه دقایق علم ادب

نام میگذارد و چون مصاحب که بکثرت معاشرت عیوب مکتومه آشنایان را فهمیده

و از یکان یکان رنجیده و بساط آشنائی را بهم پیچیده باشد بهمه علم بی اعتقاد شده جوی

اعتقاد بی سوادان و طریق عامیان است که شاید از دست گنج کاو بهای حریزه

طبیعت که نفس اماره وقت طبعش نام میگذارد و خلاص شود والدعا کتابتی

که در باب فوت ولد عزیزی قلمی فرموده بودند ذات مرضیة السجیات که منبع کمالات

ارضابه

ارضابه عین الکمال مصون و محفوظ بوده موافق خواهش قلوب دوستان به نیل

مطالب دنیوی و اخروی فایز باشند از وقوع قضیه ناگزیر مرحوم محمد ولی بیگ سکنه الله

فی فرادیس الجنان خاطر مهر آگین دوستان را قرین اقسام کدورات خواهند دانست

هر چند نسخه درمان این درد را بر پر عنقا نوشته و تخم دوای این مرض را در مزرع امکان

نکشته اما تصور فقدان درمان دوائیست سودمند و داروئیست مجرب عاقل شنیدن

به بیچارگی در دادن چاره و دل بر شداید امور نهادن غریق بحر حیرت را تخته پاره ایست

تا بیابان صحرای هستی را که وسعت آن باشد که سر از ربقه اطاعت عول طول امل پیچیده بار

پس نگرند کرده و خم کم گشتگان این بادیه حضرت ابا البشر تا می در نظر وصفی تا ایام

غایله افراد دفتر اثبات خیر و شر است دیگر چه احتمال که بفکر پیش پا دیدن یعنی فقدان اولاد

و عزه و اقربا پردازند و خاطر رضامند را غبار آلود کلفت سازند آنچه شایسته و رضع گرفتاران

شبکه وجود و حبال هستیست آنست که اضطراب و نکوکاری سودمند از عالم طپیدن

مرغانی که در شکن دام مند حساب کرده خود را آزاد تصور نمیند و زبان فصاحت بشکوه نگشاید

و قبول گشایند نقد عمری را که در خزانهٔ خیال بتحویل خود نموده اند صرف شده انگارند
و دلی را که بر مرغوبات بسته اند پیش از آنکه پاره پاره و لخت لخت گردد بدرستی بردارند
حق تعالی بخلعت تسلی آن شایسته زیور عنایت را محلی داراد و گویندگان را توفیق رفیق
گرداناد کتابتی که بحکومت و اقبال پناه میرزا صفی قلی خان نوشته اند الٰهی در جهان چندان
بمانی که بر خاک فلک تیر خرامت صاحب مرزبان فارسی سخنان باستان گردیده و آنچه
در مقام مدیح سکالی از هر کس شنیده وفا بادای تعداد عشری از اعشار صفات ذات
کاملة الصفات منماید در اینصورت خوشتر آنست که از آن وادی عطف عنان نموده
در عذر تقصیری که مدار سخن گوید صاحب من هر چند خامه التفات مدتی قبل از این متوجه
احیای قلوب پژمرده بندگان خود شده بود بنا بر عدم وقوف و اطلاع از رفتن آن
ملازم گرامی توفیق آن نیافت که بارسال عریضه جواب اندکی ضمیر منیر سازد الحق در این
قحط سال وفا آوری دوستان همین از کاوش جان اشفاق خدام عالیشأن شیع الکمال
رایحه التفاتی استشمام نموده امید که همیشه بکام دوستان برادران یکدل دولت و دل ده عزت و شوکت
ممکن

متمکن باشند به نگارش سوانح احوال جامعه الکمالات بندگان دیرین را همیشه یاد کننده
والدعا کتابتی که در جواب نوشته بحکومت و امارت پناه خداداد شده
پیوسته بر مسند دولت و اریکه اقبال متمکن بوده از کید کایدین و غدر غادرین
مصون و محفوظ و محروس باشند الحمد لله که درین قحط مردمی و تشنگی صاحبدلی که غنچه
دلهای پژمرده و گلهای نشاط افسرده است برق التفاتی درخشیده و باران ادبیت
باریده و رعد صریر خامه خروشیده و خون دوستی در رگ قلم جوشیده هر خنده مرتبت
که این التفات روی نموده و عقده خاطر بمفتاح خامه معجز بیان گشوده اما بنا بر طریق
زمان وقوع آن را از نهایت غرابت حمل بر آن نمی نمود که در عالم رؤیا روی نموده باشد
چون معلوم شد که هنوز سلسله مروت بر جا و گلهای انسانیت بهمین وجود آن سرو فراز
دریافت در نشو و نماست لازم دانست که زبان بعذر التفات گشاید و خود را در دیر
فرستادن جواب منسوب بتقصیر سازد انشاء الله که پیوسته بکام دوستان باشند
صبحها روز بنده ایشان را میسر است مجال آشنایی نیست ترقب آنکه اعلام صحت ذات

ستوده صفات پیوسته رهین منت سازند یادآوری که خامه التفات بدان اختصاص

می دارد جهة اثبات این مطلب باشهود فیض ورود ارزانی فرموده بود امید که جناب

مقدس آلهی بر عده صادق من جاء بالحسنة فله عشر امثالها وفا کرده بر عمر و دولت

و سعادت و کامرانی داراین برخوردار نشئه برکت فرماید کتابتی که در باب

قضیه محمد نعیم ولد میرزا ربیع نوشته شده نوشته عزیز مصر اخوت میرزا یوسف سلمه الله

تعالی که سبب کرده بتصویر انکه رنصایحش نعبار ضمیر یعقوب میرسید دامن زن

جگرهای خاکستر آلود غمهای محزون که بقول ترکان او جاق دل مرد یک را در این

قضیه دیده دواد بیدی از سر بود لیکن پیدا است که در تسلیه چنین عمخواری که نا آمده

کرم رفیقی مثابه چه پایه اطمینان حاصل میتواند شد هر چند در این قسم امور که از همه

نزدیکان بل از قاطبه دوران نیز دور باد خود داری چون بر کشش از بام افتاده از بیم

راه پیدا شده اما بعد از تا ملی بسیار ظاهر است که چیزی بغیر در تقسیم سوانح و وقایع از رسید

طپیدنهای برضاک پای اثری نهال تکبیر ثمر است تجدید ارکان نقد حیات را اگر

دلو اسر

دستواسن معاملی و کج حساب از راه برده باشد برادا و دام دیگری که وعده ادای

دینش زود تر رسیده یا چند قدم نیز محصل کار کنان اجل به پای حساب دویده

باشد متاسف بودن را محال پیمودن است انشاء الله تعالی تلافی ان عزیز از دیر

آمده بوده نورسیدگان در سایه تربیت آن نور چشم منتهای کمال برسند

والدعا کتابتی که در جواب نوشته میرزا محمد امین برادر خود نوشته اند

مایه انتعاش بعین نگاشته اخوی اعزی میرزا محمد امین سلمه الله که قاصد مژده سلامتی دوستان

نام هم رکاب عید و همعنان نوروز رسید انشاء الله تعالی کوکب صحت

سلامتی ذات شریف و مژده صحت متوالیا و الحمد لله احوال بخیر مقرونست

و منتظر لطیفه غیبی میباشد آشد که کنجها بنهایت خراب حالی در آخذ دو سه میرد

تا امروز تحصیل رخصت معاودت نه نموده تا چه چیزی دیگر چه رسد اگر بعضی از آشنایان

بر محک امتحان رسیده بودند توقع آشنایان از دیگران کنجایش داشت اگر

بعجوی لباس احدی از رحمتی از تشویش اخطار بکلی فارغ شود ممکن است که این و جه

نخواه بعضی از مطالبات سایر الذکر کرده شود تا امروز بجهت عدم تشخیص از لقای انجمعیت نموده
بارِ لطف ایشان بر مزید مترصد جواب پیشتر چند موی الیه را افزونتر لفرستنده بهمراه
وخوشتر **کتابتی که در جواب نوشته وزارت پناه میرزا سعد الدین وزیر شده نوشته**
همیشه دشت عزت و وزارت زیبایه قدر ساعتی بر من شوق دریافت صحبت
عدیم البدل بیده از وسع باغ زبان خامه واداهای ذی البال افزون از خیال گنجیدن
و گنجانیدن در نامه است اگر در آن اطنابی رود مسموع و خجالت تقصیر و تهاون نوع
خواهد بود پیوسته جویای فرصت میباشد که در هنگامی که دست و دل را با هم آشنایند
شاید خاطر را منظر اصلاح طبع شد برسانند و چون انمعنی کمتر میسر میشود لاجرم حرمان کلیت
میکشد دو سه بیتی که در این دو سه روز روی داده بنظر اصلاح خواهد رسید **کتابتی که بمیرزا**
میرزا محمد امین برادر خود نوشته برادر گرامی میرزا محمد امین بسلامت بوده از نگاره در کهف
حفظ حفیظ باشد توقع چنان بود که تریاک کیفیت مواصلت و کشفیات شمه سرسام
حب بدل مافات بوده باشد آن برادر نیز بدستور سایر اخوان ما ان محبت نموده بحیز
نسیان
نسیان نموده اند حال این محتاج عنایت الهی که چون ذره پیش الطاف خورشید
درخشان دل افشان میکرد دو از تابش مهر عطوفت در زمره حاشیه نشینان بزم ارم نظیر
خصوصیت بار یافته ملتزم رکاب ظفر انتساب پادشاهی تا تبریز حضرت رب قریب بچه عنوان جان
یافته باشد این دو کلمه بتاریخ شهر شوال سنه ۱۰۲۱ در بلده طیبه اشرف صورت تنمیق یافت
بحمد لله که یاران و دوستان و فرزندان همگی بسلامت اند در توقف گنجی و جهی که خاطر میرسید
مشار الیه را روانه خواهد نمود و السلام **کتابتی که در باب قضیه محمد صالح ولد میرزا**
صادق نوشته ام سفرگزین معمورآباد تجرد یعنی نفس شریف که بتوشه هیولانیت و راحله برق
تا ز منزل الظلمت آباد صورت و حصار بند بدن که مجمع و مکمن راهزنان آلام و محن است
نزول نموده و بندهای علایق و طن را از هم کشوده این خانه را از خانه اغیار رفته
و بر بستر اطمینان خفته است و کلان آن نموده که این منزل دلنشین بشراکت آن و این ارزان
بوده و اشتغال از رحال و دخول خارج از دایره احتمال است غافل از آنمعنیست که اگر برد از ان
اغذیه جاده و ... وصادرین رخصت یافتگان قسمت واقعه یکروز در راه دخول و خروج

بسته آید توقف درین ویران سرا سراسر اضرار و آسیب و آزار است بجز ارتقا همیشه در بر
خروج و دخول آیندگان و روندگان گشوده و بجز تردد آشنایان و بیگانگان نموده
زبان را که دروازه بان بدن و عیار شناس دوست و دشمن است امین ضبط تن داشته
رخصت دخول آیندگان را حواله بتمیز او ساخته و او را دقیقه یاب و کاردان و آزار حوادث
فریب و از لقاب غلط بر کران شناخته و ندانسته که تجار آشنا شعار غندیه که در
لباس دوستان داخل این دیار میگردند بعد از استقرار در منزل حوصله و سرای معده
که آتش خوان کرمی با هم می جوشند و در تمیز و تشخیص نفع و ضرر خود میکوشند هر دم
لباسی تازه و پیرایه مجدد می پوشند در این حال این عیار شناس صاحب تمیز را دست
کشاده در یافت از نیل تشخیص آن بسته و ناخن گره گشای وقوف در عقده سر در کم آن
شکسته است و نمیداند که این از دواج ممتزجه کدام و صحت داده دسته ایشان چه مرام است
داخل اخراب اخلاط صالحه میشوند یا همین با معاون طایفه مواد فاسده میگردند داد و دسته
ایشان با جمیع معموره بدن و کیفیت طرح تعلقات چه نوع خواهد بود و از بیرد سرا برایشان در خیابان

عرق

عروق و شراینی و پس کوچهای سواقی و بازار جهای امعا و چهار سوی کبد و میدان گاه
دل در پشت بام حمام دماغ چه رو خواهد داد و هر گاه این بتهمت زده شعور و بغبا دیرد
و از صلاح و در راه حال این باشه یعنی دست قدرتش از کار رو با رخویش بسته و دم شمشیر
دشمن شکار شیر از کشیدن قتال کشته باشد دیگر بکدام نیرو و کدام در رو بازو دفع
کرده از دیگری تواند نمود و آب خلاص بر چهره گرفتاری غیری تواند کشود همانا پرده پر زور
غفلت و پیچری راش باییست که بمقتضای آن مو سته نظر را صابت نکرده و کیری
میگمارد و خود را در تعداد کوسفندان این سلخ نمی آرد و اگر بیشتر از دیگری از دوستان
درین موج خیزان دریای طوفان معمور و غریق گردد چون خود را از آن دریا بر کران در میان
پند اشته قرین تاسف و تحسر و فرسوده حزن و کمند میگردد هر کس چو در اورین کشتی
طوفان رسیده و دیده میداند که دست ار خود بر داشتی لنگر اندیشی و کشودن دیده
بینا باد بان فراخش است بیدار دلان بفحوای ساکن شدم میانه دریا
کنار شد در چار راه حوادث و چار بازار عناصر پشت خفته اند و با وجود نهفتگی

در عمام آلام کرد و ملال از ضمیر خود رفته و شنیده نیها هرچه باشد تمامی را خیر گفته‌ام و همه
دعای عاقبت بخیری او از هر کس شنفته است رقعه که بسیادت پناه سید ماجد نوشته‌ام
نوشته از لؤلؤی یعنی درج لبریز گوهر رقیمه شریفه ابلغ البلغا و افصح الفصحا
فلان الالقابه بانسخه که ارسال یافته بود تفریح قلب مستهام نموده چون تفرق بال و تورغ
حال از آن مانع بود که فراخور حال خواهش جواب تحریر یابد لابد بعنوان ما لایدرک کله لایترک
کله بدین مختصر اکتفا نمود و سایر شرح احوال حواله بنسخه جامعه فهم فهیم است بعرض
خواهد رسید تا آوان دریافت ملاقات سامی که ان شاء الله تعالی باید دوستکامی مراورق دل
تجویز نسیان نخواهند نمود ایام افادت و افاضت و شریعت پروری مستدام باد
کتابتی که بخدام میرزا یوسف نوشته‌ام مرا که هست ز یوسف عزیزتر یاری چه احتیاج
که گیرم سراغ بازاری بحمد الله که زندگی تازه از مژده زندگانی آن نور چشم و دل
حاصل شد و کشتجات متعاقب و شکر بسیار تقدیم رسید مصرع ترا به تهنیت این چنین نتیجه
چیست آزادنامه که بجهته غلام خود اعور لو نوشته‌ام چون گفتیم منبران

عدل

عدل نظر حق بین سنجیده میشاید که مالکیت و مملوکیت در صورتی متحقق میتوانند
بود که روز بازار خواست و عتاب که محک عیار خطا و صواب است بفحوای الوزن یومئذ
الحق وزن اعمال از مملوک پیش و حاشیش در صفوف برگزیدگان از همه در پیش باشد و هرگاه
ثبوت این مدعا معلوم جمله و از آثار خلاف آن از اطوار هر یک مفهوم باشد یا سته
طریق خود شناسی و قباحت فهمی آنست که اگر در این نشاء سریع الزوال قریب الاشتغال
ظاهر الحسب مصالح مدبر امور و رایج و خاص جمهور شخصی مملکیه ملکیت بوده باشد
رقبه خود را از قید چگونه سلوک بفک مماثل از ربقه رقیت آزاد سازد خصوصا
در صورتی که مژده جانفزای اعتق رقبة مؤمنة اعتق کل عضو منه عضوا منه من النار
بگوش دریافت رسیده باشد لهذا در این وقت محتاج لغایات تدبیر مجید محمد طاهر
اعتمادی اعور لو را که اوان صبا و عنفوان نشو و نما در حجر تربیت این نیازمند حضرت ب
بی نیاز بوده در سلک احرار منتظم گرداینده صیغه عربیه بر تحقیق وقوع آن جاری
یافت و امیدوار چنان است که معطلان دیوان عرض اکبر بنزاین کتابه کار در آن روز بهمین

طریق عمل نمایند و بعد الیوم اگر محمول بر خودستائی نشود ما و او را در پایه احرار رتبه
تساویست **مکتوبی که بافادت پناه آقا رضی قزوینی نوشته اند**

برادران روحانی در پناه حضرت اله بوده باشند مدتی شد که از احوال خیر مآل خبری
ندارد و احوال اینجانب آنکه هر چند وقت شاهد مطلبی را هزار هوش کرده تاراج گرفته فرصت
چپاول و بعد از کشف استار و تحدیق نظر که بر معایب آن اطلاع حاصل میشود طالب تفتیش
حال صاحب جمالی دیگر میگردد مفصل این مجمل آنکه مدتی حسن ظنی که بمحض طبیعت داشت دل
هوس پیشه را مایل مطالعه افکار شناخته آن پردگیان جمال نظر معاینه رسیده معایب
ظاهره آن جادو دستان الکلگونه پسندیده کی نظارگیان از آراستگی داشتند در جزوی
چند که اگر اراده آنجناب متعلق شده بنظر اصلاح خواهد رسید در قید تحریر از آنجهت که جرأت
بر رد سخنان این نوع مردمان حاصل شد زبان دراز بهای قلم در تزییف هرگونه تحقیق از حکما
سخن بر اگر دید چون حکمت را معاذ نا موزون و شعر را حکمت موزون میدانند بعض از نقد غمرا خصائص
بعضی از آن در شرکان یافته توقع آنکه برادران عزیز بر حصول او دست نزدگی اقلمی و تفصیل فرمایند

برآخو

مکتوبی که در جواب نوشتها افادت پناه مولانا رضی قزوینی نوشته اند هر چند شتابی برگ قوت بر کار
خود سوار است لیکن با قوت را پیاده از عهده برمی آرد برابر بسیدر یفت روشن است
که رسیدن جوهر پیاده بسوار چون رسیدن لنگ است براکب ابرش را هوا از قدرتک
این سخن آنکه نغوص طبیعت کو هر چند شود از بحر قریحت برآمده با آنکه بجهاتک
تصرف بکمانقش را انحکیده سحاب فیض از آن آب روی فهمیده کی شود در سلک نظم
کشیده شده لیکن پیرایه آن جوهر شاداران راشته طبیعت به از آنچه گویند
میخواهد و پندارد که در شعربافی خانه طبیعت آن استاد سخن این قماش تمام
میتواند رسید شفقت نموده بخلعت جواب سرافراز فرمایند **رقعه که بخدام مرحمت
پناه پیما نوشته اند** هر چند ممتاز مراتب هیچ مدانیم اما اینقدر میدانم که زین تفیده
صحبت محبوب مسموم را چراغ مراد از درخشیدن برقهای بهار بر خیابان روشن میگردد
که خلوت دل از دود شمع خامه برادران روحانی فلان و فلان حاصل میشود الحاصل
مکتوب را بدل نعمت عدیم البدل مراقات خوانده رهین منت گردیدیم و از آن گلستان

بیجران کلهای کاراند چیدیم الحمد لله والمنه با وجود کم بضاعتی و توقف هرگز در تمنا
دوستی آن و یگانه نزد بر دو دیک غنچه خفته وار داد اختلاط بمور جرعه یسی دل اهر گز
نیاخته کاردان کله فراوان در راه بیان از وقت شعورستان شک ترات امید
که این فیض مستمر باد رقعه که با قارضیا باجیلان که در بندگی خدام مسوده نوشته ام
فرزندا رضیا مرضیا هر چند جراحت با سور دوری بملحظه اختلاط آن فرزند امری نکشاشته
لیکن عدم غیبت خیال آنعزیز که بدل نعمت عدیم البدل حضور جسمانیت حب دل
این تهای صحبت کشته از خمار عدم دریافت بوده حضور می آرد ع سخن پایان ندارد
بار کردم بهر حال دو بیت مذوق پسندیدگی یعنی ذایقه دریافت بوده حضور می آرد
سخن پایان ندارد باز کردم بهر حال دو بیت مذوق پسندیدگی یعنی ذایقه
دریافت فرزندی السعید سعید باشند صوابی بود و ترکیب یافته بر طبق عرض میکذارد
صد سخن گوییم اگر از حسن معنی واحد است هست معلوم کی زین گفتگو حق شاهد است بیت
جز و احد عدد هر چند باشد بیشمار گر چه جز واحد ز ایشان پرده پوش واحد است

کتابتی که بجناب مرحمت و مغفرت پناه میرزا سعید نوشته ام عزیز من سعید من بفحوای السعید سعید
فی الدارین انشاء الله تعالی در شیفتگی و شوق خوانده بود مرارت تفقد گویا
اولا بر خود و ثانیا بر شما گوارا توانم کرد جز اینکه بخت از سینه خود گویم که بحمد الله
چون شما شفقت دارد این سخن بعد از آن است که شعور اذعان نموده که کاج وجود
ست فیان رشاری آن بر تموج آب روان یعنی نفس حسم امیت و بعد از تسکین خاطر
اضطراب آلود که جز خود کسی ندارد که پای بر آتش نهاده تا لی باشد انتهای عاید که خواهش
بقای جاوید در نظر دید و چه از جمله آرزوهای محال و ادعای شرکت با خدای متعال است
این سخن با آنکه رو در حرف با آن نور چشم است دل بینا دیده را آید که بر آتش دو
بهر حال بعون الله تعالی تا ما زنده ایم مکروهات دیگر را بر خود هموار ساخته پیوسته
در اعلام صحت احوال خود داری نخواهند نمود کتابتی که بوزارت و رفعت پناه میرزا ابوالقاسم نوشته ام
مضمون صدق مشحون آشنایان را از هم از صفحه دل خوانده اند مؤونت اظهار آن بمعنی را
که بدریافت صحبت گرامی جناب مقدس القاب فلانی در چه پایه و چه غایت است

کفایت نموده محتاج آن نساخته که تشبث بدین عبارات مشروحه نموده منت استعارت

و سایر تجشمات ارباب مقالات کشد زبان خامه بلاغت نگار در طی محبت نامجات ما لال

انموذجی از واردات غیبیه قیمیه و جدیده این اخلاص کیش شیرین بیان شده بود هر چند قبل از

اظهار رسیدن با صلاح نظر دقیقه یاب آنقدر شناس ضرور بود اما بنابر موانع که یکی

از آنجمله پریشانی اوراق کتاب پیشیراره خاطرات جهت برجهت افزود چنان در نظر دارد

که تمامی عرایس شبستان سودات مزبور رد و قبحی آن محک عیار خط و صواب که نقاد

غش و ثمین نقود دریافت دو ار رسید کی نرسیده انشاء الله تعالی اگر توفیق رفیق باشد

مصدوع خواهد شد مژده صحت ذات شریف بدل نعمت عدیم البدل بافاقت پیوسته

باعلام آن منت خواهند نهاد والسلام در جواب نوشته آقا رضی قلمی فرموده اند

مکشوف میگرداند که از لفظ تعریه که معنی آن برهنه کردن است نه عاریه که رفتی اقدام بر برهنه

کردن نموده کتمان از شایان ندید و از راه اصلاح بر استعاره حمل نموده والدعا کتابتی

که میرزا سعد الدین در مشهد قلمی نموده اند دوستی پای اتفاق و سعه سالاد ائتلاف و اتحاق آشنائی

روح افزا و صدیق دعا بحصول تمنیات نشاتین و مطالب دارین ممتنع باشند الحمد لله

که از نسیم عنایات بیغایات خالق مهربان استشمام میشود که زمان بیداری بخت غنوده

نزدیک رسیده صبح تیره روزی دمیده باشد ترقب آنکه باعلام مژده صحت مزاج که

معجون مجرب مسرت و ابتهاج است منت نهند و از واردات غیبیه که مهبط آن دل

فطرت منزل ایشان است انموذجی بتحفگی دوستان گوش پرآواز خصائص دهند مرادات

بر وفق دلخواه ایشان اجابت بحصول موصول باد کتابتی که در جواب نوشته میرزا سعد الدین

در مشهد به میر محسن قلمی نموده اند بحصول رب دارین موفق باشند الحمد لله که چار دیوار قالب

عنصری و پیکر هیولانی به پشتیبانی الطاف ربانی از صدمه سیلاب حوادث ایمنی

دارد لیکن بسبب گرانی مهر آسمان مهربانه که بلازم ملخص نموده از گرند سیلاب عرق

خجلت ایمن نیست اگر فزون قضا بران جریان یافته باشد که از عهده پاس دوستی بیرون که

شایان خاطر دوستان باشد بیرون تواند آمد فنعم التوفیق و اگر نه فالامر کله لله ترقب

آنکه مژده صحت ذات شریف پیوسته خوشوقت گردانند والدعا کتابتی که در جواب

کتابت صفی قلی بیگ بمعشوق نوشته از فیض ورود نوازش‌نامچه جناب مستطاب القاب
مبادی آداب حقایق و معارف‌نشان فرس التقریر والمعانی منبع الجود والاحسان مبلغ الله
الی ما یتمناه که هم چشم شمیم پیراهن یوسفیت دیده اشعاش ساکنان بیت الاحزان
روشن گشت و چون مشتمل بر مژده صحت ذات کامل الصفات بود شکر منعم حقیقی
به تقدیم رسید امید که پیوسته برورده دولت و صحت متمکن باشند چون خاطر
فاتر و ضمیر کسیر برسیدن مژده سلامتی حال سعادت اشتمال مسرت اندوز بود امید از ترقب
آنکه پیوسته مسرت بخش میگردیده باشند آفتاب اقبال از افق جاه و جلال طالع
باد دو کلمه که بعنوان لغز باسم سیاوش قلی فرموده اند
چه اسم است که اهالیش چون حواس ظاهر و باطنش هم عدد و مشاعر حرف اول
و آخر آن بفقر و فنا از هم ممتاز و با خود در همه احوال غنی بضعف و ثروت رفیق از
رابع را از خویشش بفقدان در همه کمی و ثانی را با ثالث در معنی اول و رابع رتبه همسری
رقعه که بعضی جهت شاعری بائی نوشته ام چون معلوم است که هر کس هست آرزومند نجات

بیچون

میشد از اینقرار اظهار شوق صحبت حکم مغنی بستن دل ونقش بر آب دارد خامه سریع
الجولان مسیح ارکت ز اختصار و پیاپیه معلوم عرق مراد خشک نمود رسیدن
ان سبع اصلاح موقوف آنست که دماغ اختلاط ایشان برسد هر وقت فرصت
یابند تشریف آرند والدعا در جواب کتابت ایالت پناه نوشته
معروض میدارد که رقیمه کریمه بدل النعمت عدیم البدل ملازمت سامی گرامی گردیده
جای خدام والا مقام بچندان خالیست که خامه قاصر بیان از شرح عشری از اعشار آن
نماید دوستکامی و خوش‌وقتی آن محبی را اسم مردمی و بزرگی را همواره از وهب مواهب
مستدعی مشاهده امید که بعز حصول موصول گردد خبر سلامتی ذات فرخنده صفات
مرضیه السجیات نوشته بودند آری غایت ندرت حزن حضرت میتواند بود یقین که لطف عمیم
دران باب تجویز مساهله نخواهد نمود امید که روز بروز پیشتر از پیشتر مرتقی اوج برتری باشند
بمحمد و آله الطاهرین در تحقیق حروف عدد نوشته اند
بتائید یگانه بیهمتا بازیچه طفلانه مشغولی شما ز موجودات را نمیدارد که از حقیقت

۱ پیدا نه که مهندسان کارگاه دانش اساس کاخ دریافت را بران نهاده اند
اگاه باید سخنی چند که با کمال بیگانگی آشنا دست سرایم و بکلید روش جوادی ده
قفل ابجد را که در هر حرفی از آن بسته است برگشاییم می سان نقود زندگانی که از
شماره انفاس گرامی غافل نشسته میدهند که در عقول عقلاء و شریعت غرا که مرآت
حقیقت نمایست پیدا است که مبدا اشیا و خالق ارض و سما جز یک ذات بحت
صرف که از ذاتش بهیچ ترکیبی ساز باشد نتواند بود آری هر موی سا اندام هر حیوانی
انگشتیست برادای شهادت یکتائیش میدهد و از نقش این نقش سینه را در دهان
پر شکر خند در شمار موجودات ابتدا از او نمایند و بواحد تعبیر از او کنند
والف را که از شایبه ترکیب حرکت و هر تبدیل بریست نشان واحد کرده اند
و صادر نخستین که دوم سلسله موجودات است به با بیان نموده و شمار عقول عشره و همچنین
نفوس سماوی و ارضی را که ده و ازده اند بحروف دیگر ابجد شمرده اند و همچنین طبایع
خمسه را که فلکی و عنصریست بسایر حروف ابجد عد نموده اند و مجموع آن

بیست

بیست و هشت حرف که عبارت از حروف تهجی و ابجد باشد مجمل کتاب آفرینش
گشته و طریق حصول این عدد که مشتمل بر تمامی مطالب و متکفل بیان جمیع مآربست
آنست که چون واحد مبداء اعداد و دو ضعف در عداد دیگر است اورا اول اعداد ایشده
و زوج نامیده اند چه زوج را آنان تعریف نموده اند که بدو عدد مساوی منقسم شود
چون واحد عدد نیست پس دو زوج نباشد و لامحاله فرد نیز نخواهد بود از این
قرار سه فرد اول و چهار را زوج اول دانسته اند و موالید را از نظم وجود مضایقه
به فرد اول واقع است و مجموع این دو هفت است و چون عدد این امهات
مولود را در هفت ضرب نمایند بیست و هشت که حروف ابجد عادی مراتب
به تمامش و صد شود و این عدد شماره آنچه در نظم اعداد آید توان نمود و از قرار
این شماره زبان گویا و فاتحه کتاب سخن برگشته انبیه افعال بعضی مطابق فرد
اول و بعضی موافق زوج اول و اشکال اربعه منطقیه چون امهات در تولید نتایج
مستعمل است سواد آزادنامه که بجهة یکی از غلامان خود نوشته اند

بشکرانه آنکه نعمت آلهی اسلام فطری را خط آزادی به مسلمین از ربقهٔ رقیت آزاد ساخته
بر ذمت همت آنانکه متخلق باخلاق الله باشند واجب است که بهمین شیوه عبید
و اماء خود علی الخصوص جمعی را که در شرف اسلام با ایشان رتبهٔ تساوی یافته باشند از بند بندگی
آزاد سازند لهذا محتاج رحمت آلهی فلان فلان را قربة الی الله در زمرهٔ احرار اسلام
بخشیده بمقتضای کلام معجز نظام فبصرت الیوم مثلی او را با این محتاج عنایت حق بعد
الیوم رتبهٔ تساوی حاصل است و بمضمون من اعتق رقبة امید دارد که ما را نیز چون او
آزادی از آتش دوزخ حاصل شود

کتابتی که بوزارت پناه [illegible] الدین محمد [illegible] نوشته

موفق امور و تقلب سنین و شهور پیوسته موجبات حصول مرادات نشأتین
آن والا رتبه حقایق و معارف نزدیک و دور دخواه صحایف نقصان و کمال
جمهور را افضال و کرم عمیم مهیا دارد و پوشیده نیست که جمعی را که آئینه ضمیر
محک عیار اهمیت هر کس بوده باشد احتیاج بشناسانیدن معرفه و اشارهٔ
میسر پیشانی نشده آشنای عالم ارواح که الارواح جنود مجنده ناطق بر آنست و اختلاف

السنه

السنه را که در تحت خصوصیات اجسام است در آن دخلی نمی‌باشد بر پیشانی ارباب
کمال را دیده و دانسته و رابطه اختلاف درست و آشنا نه باعث بر تشبیب این (تشبیب صنعة حال)
کلام آنکه زبدة الاماثل و نقیة الاوایل سید یحیی بالقابه در طراز جان معنا از فرزندی
و حسانی و کار روزش بهت اقران بر کنار است و بعد از ادراک سعادت ملاقات
کیفیت احوال ایشان از نشاء سخنان اعجاز نشان ظاهر میگردد و دولت حصول ایشان
نیز بمضمون الولد سر ابیه حبیب و مینه پیدا شد بنا بر این مقدمات محتاج بآن نخواهد بود
که مخلص در مقام تعریف و سفارش در آید اما بنا بر تحقق رسانیدن رقیمه الوداد
لازم دانست که بوسیله این دو کلمه اظهار سلامی نیز بر زیاده اطناب ننموده سلامت
و عافیت باشند

رقعه که بمرحمت و مغفرت حسینی بیک نوشته اند

چه سلام چه علیک اینها فرع آشنائی و آمیزش میباشد آن چو دچار باشد که دو روز
شد که کجا بار رفتن ایشان آمدی کرده بسته آمد نهایت ایشان پس رفته اهمال آمد در رفتی
که از ایشان می‌بینیم این طریق است آن همای آشیان وحشت از عالم طوطیان شکر

شکن دست‌آموز می‌بیند که بعد از آنکه شبهای دراز صرف تماشای او کرده خوابشان را
مانند شکر دانه دام فریب آن مرغ خوش‌گفتار نموده باشند بدو پرواز که بهوای بال خود
نمایند سعیها همه باطل و بیداریهای حاصل و سخنان معلمانه لاطایل میشود آخر اگر آشنائی
نباشد حق‌گزاری خود دست با وجود تعلق‌آمیزی که دوستان را جدا از کیفیت صحبت ایشان
حال افیون قوطی گم‌کرده بیست با احوال ما گرفته که شیوه‌شان دل از یاران باز گرفتن است
هما با بعث انضمام جنسیت همسایه وحشت‌پرور به پیل طبیعت یاد هندوستان فطرت
نموده ریسمان تمرن و زنجیر عادت را گسیخته در خرم‌آباد بی‌علاقگی خود شیرانه میکردند

رقعه که بایالت و شوکت پناه علیخان گرجی حاکم تبریز قلمی شده است

حواس پریشان که چون اوراق گلستان طفلان از دست‌انداز بی‌پروائی زال طبع
مزاج دوران در پرواز هر ورق از آن به پرداز خاص بال‌افشان و ذهن فاتر که غواص گنج لولو
وقوع و لا وقوع جنین و جنایت یکدام اطمینان گلدسته مضمون تحفه بیاران بهارستان
فهمیده کی تواند و بچه آسودگی در قعر این دریای بی‌پایان زیرپا تخصیص گوهر معنی که رشته میزان

اندیشه

اندیشه مشکل‌پسندان باشد تواند نشست قافله‌سالاران اندیشه را در هر قدمی راهزنی
از تفرقه خاطر در کمین و سابقان مقال را از مرارت حال پیوسته زهر هلاهل در ساغر است
روز عمر را شمرده به بهای متاعی داده که اکنون در گرو کسادی بیهنگام است و مایه زندگانی را
صرف اتمامی بینی نموده که تماشش نقصان و خسران است با چنین حال چسان در صدد آن در آید
که جواهر الفاظ و معانی کلام معجز نظام فلان را که بهای سرمایه اطمینان و ابتهاج اندوخته
دل جمعیت معموم را طریق انبساط و خوشدلی آموخته بحرفهای شکسته ریزه طبیعت
در جنب ترازوی تقابل گذارد و با وجود لاف فهمیدگی تمیز را ازین معنی شرم بدارد همین
معنی عذرخواه است که طریق اطناب نمی‌پوید و حرفی بجز شکر لطف و یادآوری که منت
پذیر آن است نمیگوید امید که همیشه بر مسند دولت و عزت بکام دوستان کامیاب
و خوشدل و خندان باشند رقعه که بمرحوم مغفور میرزا صاحب نوشته شده است
کرم که تحصیل کلمات شوق‌آمیز و عبارات اشتیاق‌آمیز تفصیل مراتب تواند نمود اخر
کدام عبارت از عهده آرزومندی صحبت اکسیر خاصیت ممتاز مراتب نازک‌خیالی صاحب

درک رسا و فطرت عالی چمن پیرای گلشن سخن و خار گلفات رنگینی گلزار همیشه بهار

معانی را باغبان و گلچین فرازنده طاق بلند رواق فصیح پایه مجمع را اسم بدیعه پیرای

و سحبان پرور کیهان معانی را از الفاظ رنگین مجمع طراز محمود ران مصطبه سخن پروازی را جرعه کش

باده شیراز فغان بر می آید همان به که رجوع بقلب محبت سرشت که چهره گشای گلزار

اسرار است بر می آید که گفته اند **بیت** زین چار چیز چند مو بمو و دست میگویند نغز از

دل نمی بینم رسول است گفتار **شعر** افصح المتصدی ذو المتأخرین صانه الله تعالی امید که توفیق

تدارک احوال اشتیاق یمن حسن و جوه کشف امتیاز سخن را روزی درب العباد بعد از طی

داوری شوق که اظهار آن را از مقوله ممتنعات میداند مشغوف است شریف میکرداند که بندگان

اشرف که جانم فدای نام مبارکش باد استفسار احوال خیر مآل فرمودند و بعنوانی که خاطر خواه

احباء بود مذکور شد پرداخته بخواه بر اجابت افصح الفصحای المتصدی والمتأخرین را در این چند روز

بفیض همیشه از ابتداء وجوهات باسم وزیر انجا کرده بنده خواهد فرستاد و خاطر شریف

جمع داشته تا زمان ملاقات شریف حقیقت احوال سعادت اشتمال را در بروز رقم نموده

بارجاع خدمات ممنون سازند ایام عطوفت و مودت و محبت مخلد باد **رقعه دوم**

مقصود میرزا سید تقی شده بمقتضای الارواح جنود مجنده ما تعارف منها ائتلف

در بنده ملاقات صوری دوستان معنوی بعنوان بود و پرده بال طایر پیش طلب هر چه

آن توان بیت که بمعاصدت ان بر اوج مراتب مودت توان پرید و دوستی

که بنای آن بر ملاقات صوری دوستان باشد اندک مبانی سیلاب خانه برانداز آن

التیام میکردد اما هرگاه بنیاد این امر شگرف دل مودت سرشت باشد طوفان

حوادث خلل در چهار ارکان آن راه نمی دهد و از این است که ارج صداقت

مساحبه آشنائی روحانی منظور دیده حقیقت بین گردانیده همیشه شطرنج اختلاط با یاران

بابرادران امی میبازد آشنای فطری باشد بخندیدن سال آمیزش که بیگانه از پیش دیده

بیگانه برمیخیزد و الحمد لله که حاصل عمری شد که با صاحب ذهن وقار ادراک رسا

طبیعت موزون را اکسیر دیده از گل خیابان از تو تا لمحه بهارستان معانی رنگین

باغستان همیشه بهار معقولیت لاله کار گلچین آشنای فطری محمد طاهر وحید سر کرده

ارباب استعداد آقا محمد سعید آشناست زهی عزت آشنائی که این سرگروه ارباب
فطرت را نیز بر این مقدمه مخفیه اطلاع حاصل است خیال سرشار پرده دوری از میانه
برداشته است اما شوق بیتاب همگی جویای وصل ظاهر است الله تعالی بر غایت شفقت بجوی
که خاطر خواه دوستان است روزی گرداناد و دو سه بیتی که درین ایام بخاطر فاتر پرتو افکنده
بنظر اصلاح میرساند نظر توجه دریغ نخواهند داشت ایضا بجهة ترکیب قلمی شده است
درین اوقات خط شکسته که نسخه جامعه ادویه قلوب بیماران عشق است بنظر رسیده
که دلهای ضعیفان را در دفع امراض وحشت و بیگانگی حور طلعتان مفرح ضعف
اثر دلهای اقویا و ارباب صبر و قرار است ضعف دل قوی دوائیست اگر توان ساخت
و اگر نتوان ساخت چه توان کرد خدا باز دارد ایضا بجهة ترکیب قلمی شده است
مصاحب سخنان اهل کمال که امثال مثال سواد اعظم هندوستان خط شکسته است
بمیان مجمع تحصیل و در عرض سال مبتذل امثال منقول خزانه خیال ما نیز از سخن می آید
با دستخطی چند که زبان الکن را شایع سخن در مقابل فصیح بیانان نو و کهن بیان نیاز قرطاس

بمعرض

بمعرض عرض آن حقایق پژوه صدق آیین دقیقه شناس رساینده توقع آن دارد که بعین
تدقیق و تحقیق در خرده بینی دیده و بچشم شنیده شود که این نوع سخن را دیدن و شنیدن
و دیدن بشنیدن آلی الی که تا بودن باشد باشند کتابتی که به برادر خود میرزا محمد امین
نوشته اند نور چشم دیده دوربینی میرزا محمد امین سلمه الله تعالی با وجود موانع ظاهری همیشه
در پیش چشم مینای خواهش خاطر حاضر میباشند و کلمه که مشعر بر سلامتی ذات شریف
پیرایه تحریر یافته بود رسید مژده صحت مزاج که هدیه اخوان جز آن نتواند بود دماغ
انتعاش را رسانید از مقوله و ملاقات کلمه مندی عدم ارسال آن گره ساکنان دیار
نسیان شده بود خود میدانند که مدتیست که در دکان کار سازی بسته دکر کساد
بر متاع پذیرائی امور نزدیک و دور که برومند شکر گذاری جناب رب ادای آن
همگی ضرور بود نشسته و سرد مهری روزگار راه تردد بر کاروان آمد و رفت این
دیار بسته دار شکایت طالع نیز که عمری دراز لاف آشنائی میزد حلقوش نشنیده است
با وجود این حال را احتمال سؤال نیست خواهد بود معمار احوال که الحمد لله که هنوز جا به

مستعار حیات در بر و فتح الباب لطف الهی را منتظر است تا شب حبلی را بد و از پرده

غیب چه رخ نماید **کتابتی که بشاه درویش خان لر نوشته اند**

مخلص مشتاق دریافت خدمت از نتایج اخلاص بیعین صبح نموده بود که از حاشیه

ضمیر آفتاب تاثیر محو و منسی بوده باشد و با آنکه بمعنی از مخلص نوازش نامه بحصول پیوست ضمیمه

یاد بود دوستان که متمم و مؤکد آن بود موجب خجلت بی پایان گردیده در برابر ممنون

التفات شد امید که پیوسته بر مسند صحت و حیات و دولت بکام دوستان

متمکن بوده باشند **کتابتی که میرزا اسعد الدین محمد ذبیر بمهران تو شیراز** جریان آب زندگانی

دوستان مشمر احیای نعش مشتاقان که رسیدن خبر صحت متوالی موجب

آسنت پیاشد منوع و فوران عناصر الدهور والازمان معمول خواهشمند است پیوسته

چون تضاعیف اعداد در تزاید باد و در این روزها که مکتوب طرف جهت بنده صادق

ایشان احمد خان احرام خدمت بسته بود چنان بخاطر رسید که چندی از زاد کاه

طبیعت بزیور صلاح انشا طعرا سیحن رسد از واردات چه که [illegible] ده

باشد

باشد و رسد به تحفگی دوستان اختصاص خواهند داشت **در جواب کتابت عیلمان**

بیگ نوشته درین قطعه سال انسیت که بوی از گلشن آشنائی چون رحم معشوق

بر عاشق نمی آید و غنچه درین باغ چون دل دانا از تماشا پست و بند اوضاع

روزگار زمینش بیدار از پرده غیب بخرق عادت امری غریب روی نمود و کار ردا

نسیم اعجوبه کار رقصا بر شمیم قمیص یوسفی در بیت الاحزان کوه چشم دل باشد

پری زادان هر صفت کرده معاذ روشن و در رخ تقویة قلب حزین از ملاحظه

حور و غلمان الحاظ رنگینی رنگ گلشن گشت زیارت قدمگاه خامه التفات

یعنی مکتوب عنایت اسلوب بطریق نظر و رفع رنج کلفتهای انکار کرده

و نسخه بر واسطه نوار آشنائیچه که غیرت حقه گوهر است مفرح قوت قلب حزین شد

این کتاب محو و اثبات اندوه و شادی که اکابش محس عاقبت خیری و عنوانش

چون ابتدای حواشیت زور دو اوراق [illegible] از سواد مداد بیاض قرطاس

شب عید و روز نوروز نمود دو حواس و قوی مقدم این فیض منزل را چون بعثت پیغمبر

مرسل گرامی داشته زبان بشکر الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن گشوده امید که همیشه
حرکات افلاک بر مراد هواخواهان دولت دیرینیاد خرم و شاد باشند حاصل این
خیرخواه بلا اشتباه آنکه بر کنار آب روان عمر گذران مشغول شست و شوی اوساخ چندین
ساله ثوب ضلالت بآب چشم پشیمانی میباشد و هر روز بگمان آنکه شاید موجب بهبود
نشاه ثانی تواند شد و نقد باز مانده کیسه حیات چون سایر اوقات بی مصرف
صرف نشود کاری برای خود می تراشد و چون کودک بر چه اطفال که بصد ره دفع ورد
کودکان همان بسوی آشیان برگشت کنند با مور هنرها که به تجربه عیب آنها ظاهر است
رجوع مینماید و بفحوای العادة کالطبیعة الثانیه دست ازین وبال اسمی بکمال
برنمیدارد و دانسته فریب این نزد فرصت که گاهی در لباس حکمت ربانی
در پرده مجاز حقیقت جلوه گر است خورده شیء بزر می آرد و چون طفلی سواد
که از صورت کتاب مصور خوشحال میشد اوراق شب و روز را برای دیدن اوضاع
غریب میشمارد امید که خدای عز و جل توفیق تحصیل اموری که بکار نشاتین آید

کرامت

کرامت نماید و النهایه که امروز که نقد دریافت بیمن جودت طبع و قیقه یاب آن
تمام است از مرهونات محفوظ دارد کتابتی که در جواب کتابت میر تقی بیگ ...
در حینی که از فقدان گل نچاری که با وجود غنچگی هزار دستان بوستان عیش این
بینوا بود در خارستان خلش خاطر چون شعله آرام نداشت بوی آشنائی از گلشن
التفات آن نوبهار گلشن ادبیت رسیده و مژده سلامتی ذات شریف مانند
شراب ریحانی دماغ انتعاش را بخشید امید که ملاقات عزیز با حسن وجهی میسر گردد
عزیز من پریشانی دماغی نه در آن مرتبه است که بخود پرداخته گوید که آب روان
عمر گذران بر چه منوال جریان دارد امید که آنچه بهبود نشاتین در آن باشد میسر گردد
مراد از آنچه که نجه عزیز محبت قلمی فرموده بنا بر تحصیل رضای جناب قدس آلهی و عمل
بمضمون صدق مشحون من اعتق رقبة اعتق الله بکل عضو منه عضوا من النار
محبت را از قید رقیت آزاد نموده در سلک احرار منتظم گردانیده و درین باب
صیغه عربیه و فارسیه خوانده شد از تاریخ تحریر مشار الیه بطریق سایر احرار مطلق العنان است

آزادنامه که بجهت خواجه محبت قلی فرموده‌اند کسی که دیدهٔ بینایی خود را لوح مکتب دانش
ساخته و بر روشن سوادی مردمک بینش سفید و سیاه را از هم شناخته باشد
بیند که عجز بشری مقتضی آنست که بمقتضای دعوی فرزندی آدم بنی نوع را اخوان
نسبی دانسته شیوهٔ فروتنی و عبودیت که شیمهٔ بندگان خداشناس است گزیند و بر صدر
تفرعن که حاصل خطاب کبریای بنده آفرین است نشیند و اگر بمحض نفاذ فرمان دادار
انس و جان چند روزی توفیق خداوندی رفیق یافته باشد شکر این موهبت بعد از آنکه سنین
عبودیت عبید باعداد سبع شداد رسد و مرارت شدت ذلت بندگی چشیده و بار الام
انقیاد مخدوم بالا کشیده و با اینحال نسبت بعضی رتبهٔ پیش آهنگی در سلک کلکی داشته باشد
او را مطلق العنان و خلیع العذار کردن و در صفوف احرار نشاندن خصوصا در صورتی
که نقد تحریر او بنقود تقریر صادق مصدق ثمن روضات الجنان در روضهٔ رضوان از آزادی
از درکات نیران باشد لهذا معتمد الاولاد محبت را طلبا لمرضات الله آزاد ساخته
صیغهٔ عربیه و فارسیه خوانده شد و چون بمقتضای من اعتق رقبة مؤمنة اعتق الله
بقدر

بکل عضو منها عضوا من النار در این سودا که رنج آن از آفت خسران مصون باشد
سود بسیاری اندوخته توقع آن میدارد که او نیز رقبهٔ ما را از ربقهٔ این منت عظیم که از
آزادی خود بر ما دارد آزاد کرده اند و از این بضاعت برخورداری خود داند الحمد لله الذی
من علینا باجرار امثال ذلک و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین
آزادنامه که بجهت غلامان نوشته شد چون پایان دقایق امور را که استتار
موانع ظاهریه عینک دوربینی شاهد اسرار است از نظر تامل حاجز و عایق است شده
پردگیان مخفیات امور که از نظر ابصار کنان کشور شهود محجوبند بنظر دقت بعین
الیقین می‌بینند که علاقهٔ رقیت عبید و اماء جبلیت محدود و کمتر آن
در گردن موالی پس اطلاق محبوسین قلادهٔ بندگی خود را آزاد نمودن و سلسلهٔ رعایت
حقوق که پاس داشتن آن چنانچه باید دشوار است از گردن گشودن خصوصا در صورتی
که مژدهٔ جانفزای من اعتق رقبة مؤمنة اعتق الله بکل عضو منها عضوا منه من النار
طبع فایده جو را سرگرم این سودا نموده باشد لهذا طلبا لمرضاة فلان را از قید رقیت

آزاد ساخته صیغهٔ عربیه و فارسیه خوانده شد و من بعد مشارالیه را بنده
در بیهٔ حیرت رتبهٔ تساویست **در کلمه که در تحقیق چشم زاغ قلمی فرموده اند**
بداکه جناب مقدس الهی بعد از آنکه فرموده و لقد راه نزلة اخری الآخرها در مقام
نفی اشتباهی مردمان را در دیدن واقع میشود فرموده که ما زاغ البصر چه هرگاه بصر
در دیدن ازرق سبز نماید یا در اصل کبودی کند بلغت عرب میگویند زاغ بصره و چون
بحسب قوانین طب سواد جامع نور بصره و مقوی دیدنست و کسی را که طبقهٔ عنبیه سیاه
نبوده مائل بزرقت نباشد بر قوانین ایشان قوت آنچه سیاه باشد ندارد لهذا
انچنین را اشهل زاغی میگویند یعنی چشمش خوب نمی بیند والله اعلم بالصواب
رقعه که بحکمت و امارت و افاضت پناه حقایق آگاه حکیم محمد صالح قلمی فرموده اند
یکتن از نوبردگان خوان فضلت بوعلیست پر غلط نبود اگر گویم دگر یک بقراط
پیوسته نجوم سبعهٔ طبیعیه در آسمان بدن انتیجه ادوار ارکان چون سیارات
نور فشان جبههٔ سعد و رصد فرخ گرند گردان و نوشته از در لولوی کلام اعجاز نظام هند

نسخهٔ بر والستهٔ الیاس میمون و روانبخش بمقام ابد رایهٔ وزنان و همواره زبان خشش
شیر امن و از نرم هوشمندی و فطرت آن سرشتهٔ خمیر حکمت ترجمان اسرار نهانی جمال
مدل نهان در مرآت جهان نمای قبض صلانیعان و در رای حکمت اساس و ضمیر منیر
علت و معلول شناس مستور و مخفی نیست که رسم داد خواهان در هر زمان
آن بوده که ضعفا از اقویا شکایت به دارالعدل حکام ربانی و بمظاهرت و معاونت
ایشان انتقام از خصم زبردست و دشمن هواپرست کشند امروز بر عکس آن امر
ستم در رسم شهر ظلامیه و استعدای این مرغان فرمان انما از ضعف قوی و قوت
ضعف آن ظالمان مظلوم نمانست خصوصا قوتی که در ارم ذات العماد بدن تکیه
تازی علم انگشت نما و در مضمار طعن و ضرب کلیمی صاحب ید بیضا و عصا بود و
بخراجی و داهی در هر حاشل و از تنفر عمن و تمرد و تمنی بود مدام در جدل در محفل سؤال
را ظهار رحال سرتا پا زبان و در مضمار رد و خورد قول رفعه چون جامه تراوان از سینهٔ آن
و در سوق العکاظ استا را ناصاحب العیر و النفیر زبان رانده شبهای دراز بچشم

که بر از کرد باشد خراک ملت بر منبه ارده و به تقریب جویای زهره بطریق عادت
کواکب ثابت و سیاره هر یک را شب تا صباح بانگشت اشارت نمی شمارد و سبوحی
که با وجود غروری که ورع داشت در مجمع کوبان و حلقهٔ جمعیت ایشان بدان نفخ فی الصور
فتاتون افواجا بر کشیده و چون تیر گشتن آن هوای در سر پیچیده از سقف متلاطم دریای
زخار لما طغی الماء حملناکم فی الجاریه با دمراد انگاشته بر اوج ثریا کشید چه از سر
آمد که از پا در آمد و بچشم رحم کدام یک از ارباب شفقت در سمانه در چاه افتاده باشش
بکامهای برآمد باری لله الحمد والمنه که هنوز درهای امید داری گشوده و زنگ نا امیدی از مرآت
خاطر بصیقل پس رستهٔ مفتاح دعا گشایند زدوده است مرض سبباتش اعلاج
آسان و کوفت گران خواهش قابل درمان است گمان دارم که مرکوش حلقهٔ خط نو دمیده
و دود او المشک زلف تازه قد کشیده و به تجزیع و خال در محمل آتش چهره پرورده نافع
و هر دو در آتش خیال شمع ون با دیر و افتاده در اصل لؤلؤ زلف مفتول ولی العصا فرشهای
گویای چشم معلول شعر موی و باغ یعنی رطیب شام بدنج ملام و تسعیط خل سخنان

ثم معشوق ترشرو شیرین کلام و تنظیف نظر طبهای رافع اندیشهای خام و دلک
اطراف و سدان بر بستهٔ اساس اصابع موزین سیمین شان و تدهین سرگران خواهش
بروغن بادام دلبران چرب زبان و لبوب لبهای قوتی و حلوای شهی شیرین لبان قوطه
این مرض را دافع باشد و غیر آنچه در طبهٔ فضیلت حکمت و ذکا آنچه آن مسیحی وقت و عیسی زمان
باشد اشاره خواهند فرمود **در تحقیق سؤالی که حکمای هند از فضلای آن ملک نمودند**
بنحوی و من نعمره ننکسه فی الخلق اگر در این شتای شیب به بوی بهار فسانهٔ طفلانه بر طبع
دماغ خوش وقتان شب نشین بزم آراسته شباب نماید که بمقتضای **نظم** فسانها همه
خواب آورد فسانهٔ من ز دیده خواب رباید فسانه عجبیست اگر گردش لیل و نهار دو خاطر
تحصیل معاش که خواب راحت و غفلت را بر ایشان حرام ساخته آسودگی بخشد در نظر
عقول ورزمین و خرد حکمت آمیز موم و معاتب نخواهد بود سرلوح دیباچهٔ سخن آنکه طبیب
حاذق عرفان بدیدهٔ بینای یقین و اذعان دیده اند که هر موتی باحیاتی توام و هر نیده
و هر فنا با بقا مقارن افتاده چه ازجمادی مردن بحلاوت حیات نباتی شیرین کام شدن

خواب تن در نداده و در رهای طاقت کداز بستر بالین راحت نه نهاده اگر کاهی

چون شب زنده داران در گنبد وحدت شبهای بندرت خفته از نهایت تیقظ

و بیداری دلی از کداز پیک طیف در پرزدن طایر خیال آواز پا و بال شگفته

فی الحال قامت تفحص افراشته و چون قلم نرگس چشم گشوده سر از بالین برداشته تن

شبها روزان و شبان تا کنج فم عمیق بوده با وجود سر چشمی انسان کرده توشه راه از میان

گشوده پیوسته چون تیر ره روی ترکش غازی باند از اراقه و با بر سر پا نشسته و از نهایت

شرارت خلق و مد خود از کشیدن دست نوازش از ابرو حسته و با وجود زبان

درازی از عتو و سرکشی سخن با شارت سروده و در معارک صد در رود و رود با باب و بر آن

خون آلود عنوده و با زا و فستی که رد بی نموده قطرات عبرات مقارن سجده شکر از دیده

گشوده بود در سرا و ضرا تا بوده چسنی بوده هر گر گردن از بار گران شریعت غرا نه پیچیده

و سر از ضدمات کوه و کمر در حزن و سهل ابا ننموده و در ملاحظه مدارج ضلایع

تعمق بکار برده و غواصات در بحر تحقیق بسر غوطه خورده و اکدش شهد و شرنگ و سکنجبین آشت

وجنگ

وجنگ بوده با وصف وجاه و شیت محتالی از مهد صبی مانند عیسی علم اعجاز

زبان بازی افراشته و در التزام سلوک و ترک تنت و ل قوت روزه مریم داشته راه

باریک شریعت احرید به بریده و در گهواره از رواج طفلانه نه گهواره جنبانیه خود

و کشیده سنین عمر را تا ستین بر سبعین سعیت طی کرده و این راه دور و دراز را بجوش و تیز

بسر برده امر در ردیش حریر نرم خونی در کشیده و مانند و شت زدکان سر در گریبان

در دیده چون اهالی ارباب جوع نه از هجو عش ری و نه چون طفلی کاسه اش ملا رخیته

سرآوازی و دلبری چون کیان بر بیضه خفته کاخ طبیعت را از غبار آمیزش رفته دور تمکین

انقطاع و در اویه انفراد از دیده آشنایان رخ نهفته شیر مردی برار بو العجبی بدر برد

ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا اشطام داشت یا صابه جعین کدام عیان

اکنون ننند و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید چون عتبه بر در فتاده و سر بر جای بنهاده نه

ازین خواب گران اش بیداری و نه از سگ آستانش شیاری ز زنگه که اند در فتشن ز زرک

و کوچک سپید دیده و نشست و حاشش چشم کور و امانت بقیان مردی سخنده بو دیچه افتاده

وبرارت حنظل فوت بنات چشیدن آب حیات حیوانی نوشیده و رواج حیوة

حیوانی کردن رخت اقامت بر طرف چشمه سار ازینت کوثر و در بهشت عنبر سرشت

سواد اعظم و دوام آدم بود است و بهمای عرش کاپی اندیشه که به بال طی زمان و مکان

بر کبوتر چپ سیاه معلق چرخ گردان پر پرواز و دوران پیشی وارد و بیداند که بمغرب

بر افق مشرق افقی دیگر دو طایر زرین بال آفتاب خاور چون هدهد سلیمان لقفس و بسط غروب

و طلوع بر بدای سکون که منطقه کره ارض از معموری انهامر ص است سایه گستر است

و برین قیاس کلام نقابان معانی و غواصان کارکشته دانی و سخن فهمی آنچه از نظر ظاهر

بینیان پیرایه نزهات و بزمان و در بر داشته باشد در دیده عالیصان تبار رقیق جامه

شو جلمن ظاهر آن صدف و از خلوت بنات تا بر حضا تحقیق خواهد بود طعن خورد

سال گران خواب از شنیدن نغمه فسانه که مضمون گفتار ستاکر دو یکی بنود است خواب

میرود و کان سالخورده پیدار منغرر سیمه از خواب چهار پهلوی غفلت از انقلابات عناصر

بیچهند فذلکه کلام و حاصل مرام آنکه وقتی فضلای هند سخنی چند با وه نما و کلاغ شیشه قلاغ

غراب

قاغ غراب یاران فرستاده بودند مشکل گشایان انجا که حلال عقاید

سر در گم مشکلاتند استکشاف معانی آن نموده و طلب بیان آن فرموده اند

و آن سخنان اینست سؤال با چهار برادر بودیم ازنه ده سر برهنه بودیم و یکی

جامه نداشت به بازار رفتیم تا جهت شکار تیر و کمان بخریم در راه قصار رسیده

هر چهار برد یمانیست و چهار شتیله در بازار چهار کمان دیدیم سه شکسته

و یکی دو گوشه و دو خانه نداشت آن برادر زر دار که جامه نداشت آن کمان را

که دو گوشه و دو خانه داشت بخرید چهار تیر دیدیم سه شکسته و یکی پر و پیکان

نداشت آن برادر زر دار بی جامه که کمان بی گوشه و خانه را خریده بود آن تیر

بی پر و پیکان را بخرید و بطلب صید بصحرا در آمدیم چهار آهو دیدیم سه مرده بود

و یکی جان نداشت برادر زر دار بی جامه تیر بی پیکان را از کمان بی گوشه و خانه

بر آن آهوی بی جان زد کمندی بایست که صید بر فتراک بندیم چهار کمند دیدیم

سه پاره و یکی دو کنار و میان نداشت بآن کمند بی کنار صید بر فتراک بستیم

خانه می‌بایست که مقام کنیم چهار خانه دیدیم سه خانه درهم افتاده بود یکی دیوار
و سقف نداشت دران خانه پا و دیوار و سقف درآمدیم و یکی می‌بایست که صید را
دران طبخ کنیم در آنجا نه دیگی بود بر طاق نهید چندانکه کوشیدیم دست بدان طاق نرسید
منقار کی چهار گز در زیر طاق کشیدیم دست بدان طاق رسید چون پخته شد یکی از و بیرون
خانه بیرون آمد که بخشش من بدهید آن برادری که جامه نداشت در روداشت و از گمان
پای خانه و پای گوشه تیر را هوی بی جان زده بود و بر کمند بیکبار در میان بسته از کمین برآمده
واستخوان شکاری را از دیگ برآورده بر سر او زد چنانکه درخت سنجدی از پاشنه
پای او بیرون جست بر بالای آن درخت زردالو رفتیم بر سر درخت خربزه کاشته
بودند و بغلاخن آب میدادند از آن درخت دامنی بادنجان فرود آوردیم و قلیه کرده
ساختیم و نزد اهل دنیا گذاشتیم چندان بخوردند که شکمهاشان آماس کرد و چندان شدند
که فربه شده اند از خانه بیرون نتوانستند رفت استفراغ کردند و در نجاست خود
غرق شدند ما از کلید دان خانه بآسانی بیرون رفتیم و هم آنجا آسوده بخفتیم و خوش

وسلامت

و سلامت روان شدیم این ماجرا را از اهل فقر و تصوف خراسان باز گویند که
شرح این چیست و تاج کرامت بر سر کیست **جواب** بدان ایدک الله
بروح منه که این قسم سخنان هرگاه از جمعی که از اهل مجون و دعابه بوده بزیور
رای رزین و عقل متین آراسته باشند صادر شود لا محاله برمز و ایما و اشاره بامور
که در میان ارباب دانش و فرهنگ و صاحبان دیهیم و اورنگ معنی فهمان نقوش
ارتنگ شایع باشد نموده خواهند بود و آنچه این عجمی از عارفان مدینه ادراک را
بخاطر میرسد آنست که این کلمات پریشان عنوان و این سخنان رموز بیان
اشاره بمرتبه حصول وجود ذات کامل الصفات حضرت انسان و منازل
تنزلات او در مدارج استعدادات شان بعد شان بوده باشد حل این معما و کشف
این مدعا آنکه نفس انسانی را از قصبای بیدائی تا پیدائی قوت تا رسیدن بدولت ملک شهود
و دیار عرصه الان ها ربیه ائی و نمود مراحل شتی و منازل لا تعد و لا تحصی است
چه در مجالی شهود علمی که هنوز ملون برنگ صبغة الله ومن احسن من الله

صبغة نشده و آیه استعداد بعیده اش در قماط هیولانیت و پرکی و گهواره
جنبانی حرکات افلاکش مشغول خواب و فارغ از دلبستگی میدارد و این لطف اکنافش
هنوز از صلب آباء آسمانی برحم امهات ارکانی انتقال نه نموده بالقوه مشتمل
بر طبع جمادی و نفس موالیدی که پیش از عظم و لحم و سدی و جمله وجودش برست
صنع در کارخانه تقدیر از آن بافته شده و چهار برادر در این مرتبه عبارت از آن
چهار است که سه برادر برهنه یعنی طبع جمادی و نفس نباتی و حیوانی از لباس قوة
معرفت عاری و در فیضان دانشهای ناپیدائی متواری‌اند و برادر پاجامه یعنی نفس بشری
که مظهر فروغ یک اختری است و علین عیان و نتیجه ازمان و زر دارای کنایه از آنست
و بیجامه گیش کنایه از آنست از تجرد او از لباس جسمانیت و نه ده عبارت از نه سپهر
گردان که نور انوار از آن شارق و شمع شعورش از آن مشکوة بارق است و به بازار
آمدن شایسته شدن دادوستد وجود است که عبارت از سود اد معامله قوی جاذبه
و ماسکه و هاضمه و دافعه باشد و منظور از شکار قفس طایر عرش پرواز نفس انسانیت

که کمان

که کمان و تیر حرکات مستقیمه طبیعیه ارکانیه صید نماید و مردن این چهار مضمحل
طبایع اربعه است در معرکه زد و خورد مزاجی و سه آن قتال جدال امتزاجی و بعد از
مردن بیست و چهار شدن و افزودن رمز است از تجنیس عناصر وجود مخفی در مخزن
ترکیبی و شریکان از شهد اسباب سه خانه جهات بحرکات تقلبی و تقلیبی جمع ضرب
چهار در شش بیست و چهار میشود و چهار کمان کنایه است از چهار قوس نزولی
از مبدا که عقل و نفس و طبع و هیولانیت و شکستگی سه از آن عبارت از تیره شدن آنها
در مراتب نفس انسانی و دو گوشه و خانه نداشتن رابع عبارت از قوس عروجی و وصول
بحضرت رحمانیت که در آن کمال که عبارت از شرف قرب و وصول است
از مبدا بمنتهی ما غافل میشباید از چهار تیر آن سه تیر شکسته آخر شدن حرکات
مستقیمه استعدادیه است که هر حرکتی منتهی بحرکت دیگر بعد از آن میشود و تیر رابع
بی پر و پیکان همان مرتبه عقل بالملکه است که پر عقل هیولانیش کنده شده
و پیکان عقل بالفعل نا فته دران جادر خود در هر جا نفس انسانیت که این تیر

چیند مینماید و از چهار آهو سه که موصوف بر دکیت عبارت از طبع جمادی و نباتی

و حیوانیت و چهارمین که آهوی بحان باشد همان نفس انسانیست که هنوز حیات

معرفت نیافته و سه کمند پاره رشته علاقه موالید ثلثه است که قابل شکستنیست

و گسسته بودن آن در یکدیگر بتیغ انفصال قصار نوعی معلوم است و کمند را چه پایان

و کنار که باعتباری همان تیر پا بر و یک نست عبارت از مرتبه ثالثه از مراتب عقول اربعه

انسانست و چهار خانه در هم افتاده کنایه از بدنست که از عناصر اربعه ترکیب یافته

و خانه پا دیوار و سقف آن عبارت از نفس است که برون از چهار دیوار ارکان

و سقف رفیع البنیان آسمان است و دیگی که در طاق این خانه نهاده عبارت از کاسه

سر است که بر بالای عمارت سر در پیش نهاده موضوع و بجای سر طوق این عمارت معقوب

و دست کوتاه فکرت انسانی که با آن کدو سطح غذیه روحانی که چهار گرار اخلاط اربعه

بدینسان طی نموده بساحت قلب که مقر روح حیوانیت رسند و فرا دهد که آن باده

آن غذا از لطیف روح حیوانی بطریق ارمغانی نگارگنان انعامی میرسید بدست معرفت

آن دیگ را از آن طاق فرو نتوان آورد و لا محاله این دیگ که آتش معرفت اشیا

در او بدست طباخ فکرت پخته میشود و چون بدست آید آن باده روحانی که غذای

نفس انسانی تواند بود پختگی میابد و ماری که از دهلیز خانه سر بر آورده بخشش از ان نعمت

طلب نموده نفس اماره بشریه است که در دهلیز بدخت ریاست و خساست دنیوی

بجا و مال متواری گشته و به بوی دارش محسوسات و بهمدستی خربزه درکات جزئیه طالب

حصه از ان گردیده و نفس مطمئنه با شتران خشونت و سختی کشیدن بمقتضای من یعدل

بالحق عن الباطل فیدمغه پریشانی او را مغز سخته و از این سرکوب که او را روی نموده بنجور

ثم ردوناه اسفل سافلین درخت سنجد سنجیدنش که محض خود رائی در رستن آن موجب

درخت زقوم که در قعر جهنم موعود است و پاشنه پای او یعنی منتهای سیر رجوعی قهقری آتش

طلوع نموده و نفس علیا و مطمئنه را که انحراف بر درخت سنجد سنجیده که خود را ازاد صلات

ان درخت را درخت روان عقدهای صفراوی که جز سقمونیا سقی شربه اشباه و الکای

دو انشوانه پزیرد و بچشمی دیگران زرد آلو را از غایت بزرگی و بلیدگی و سطبری و حلاوت

دلبر بودن از تخم هوسهای گوناگون خربزه که در حقیقت سکنجبین مرکب از برودت خر

سطنت بود از فراخی دارس آب میخورد و نظر آورده و بعد از ان نظر و شخوص

بصر معلوم گشته که آن صفرا بالتهاب حرص محترق و سودا گردیده و پیرایه دکان که مولد

خلط سودا دست پوشیده پس از بدست حکمت چیده و بنظر قبول آن گرسنه چشم

فضول کشیده و آن ثمر جدید را که کسوت کدورت در بر داشته با کسر امتحان و اختیار

و کیمیای بصیرت قلبیه زرد که که گرسنه چشمان اسکه طلا بنظر می آید نموده و ان عمرو

و معدی معده پرست الکثیف تناول ان نموده و آن اسیر قحط سال با چشم دهان فراخ

آرزا باندازه عمر دراز بمضیق اندرون امراک ششوده و زمانی از خوردن نیاسوده و ان غذای

مولد سودا که عبارت از المال و البنون زینة الحیوة الدنیا باشد بجای ثمن معروط چند ان

خورده که در جامه صحت نگنجیده و بالاخره بمرض استلای تنوع مبتلا گشته چون دید ان

متولد از فضلات در نگات رد کرده طبیعت غلطیده مانند مگس گرفتار عسل از دوام

عجز و اضطرار هلاک گردیده و همان عارف آگاه از کلید ان و آن که جای کلید را دلش دری در از حاجات

به لست به ندای خدای خضر راه نمای ارجعی الی ربک سالک طریق رضا و از تقضا

گشته و بکاخش جای و بدر سرور و صبور و مسکن غلمان و حور رسید جعلنی الله تعالی

تلک المرتبة العلیا بمحمد و اصحاب العبا **تحقیق که در اعتقاد متصوفه نوشته اند**

قافله سالار کاروان وجود در نمک چشش باده کرم و جود که صدای درای تعلیمش

خفتگان طریق عدم را انگیزنده از خواب و به نمکسار ملحش بختگی لذت یابست

بیداری که پیش از صدای صریر قلم اکیا دار بستر راحت خواب عدم جسته و قبل از

طلوع صبح تکوین بر بلند شدن کلبانگ اذان کن از حضرت رب العالمین

بر صبح عبودیت گوش بر او از امتثال فرمان نشسته هم مانند خضر راهنما بفریاد

خشک لبان بادیه حیرا را رسیده و هم بطریق الیاس معلم کشتی طوفان حصول باکیان

بحران گردیده شطره طیبه هستی را هم اصل فرع پرور و هم فرع بار آور نهال پیوندی

امکان و جوب از دوبار و رو سدرة المنتهای کمال اصلها ثابت و فرعها فی السماء

از او عزیق و ورق و سایه گستر است نقطه مرکز نموتش دایره انبیا و سر بی احا وی ساقی

کوثر از سلسبیل ینبوع انهار اعجاز کلامش را دیست غذای روح مقدسش در دیگ
ابیت عند ربی یطعمنی پخته و مهیا و زلال چشمه معیشتش سقینی از ابر سار آمیزش مصفا است
نقطه وجود مبارکش مبداء و منتهی خط هستی و مد خط بطلان ادیانش مشرق ادیان خدا
شناسی حق پرستی است خلیفه مکتب خانه تعلیمش پیش از ایجاد لوح و قلم درس لو کشف
الغطاء را از بر خوانده و بکان الف ابجد سر العلم نقطه کثرها الجاهلون را بمردم فهمانیده کار
بازار اعجاز بسیار انجم ما در هم شکسته و زبانه شکست بال روح الامین را بموی میانی
شفاعت بسته براه های گم گشتگان ظلمت آباد جهان مرکب و حجج شمای اعتقاد دیر کنده
متشتت ارباب مذاهب متحمل اعباء بار امانت و متعهد رسانیدن نقد خویش عیار
دیانت گشته فرمان آلهی الیوم بر ان رسانیده و ذایقه رغبتشان را کشت شهد شهادت
چشانیده لیکن چون غلبه هر خلطی را در مذاق کیفیتی جدا و اختلافی پدید است چنانچه صفراوی
مزاج را شیرینی عسل در کام تلخی غلطان میسپارد و سوداوی مزاجان را بر هر طعمی ترجیح می نهند از این است
که امت مرحومه آنحضرت چنانچه خود فرموده اند بهفتاد و سه فرقه انقسام یافته اند و هر یک
ادا

روی از گفته و فهمیده دیگری تافته چون خس در مهب ریح عاصف از رگ براهی
شتافته در این معمار اهر کدام بخوبی شکافته اند و با این اختلاف چون خامه مصور در اجمال
واحد متحد و همزبان و با هم زبانی مختلف در شرح و بیان شد طایفه را عقیده آنست
که دعامه صاح اجسام با بره آب روان و در مجاری اختلافات نوعیه و جنسیه دایره
گرد آنست چه اوست که در ستون قوس عروجی لطافت هوا و آتش نوران و چرخ
گردان و در قوس نزولی کثافت زمین سکن الارکان و معدن نبات و حیوان میگردد
و جمعی منصب اصالت اجسام را حواله بهوا و بعضی دیگر باتش را به بهما و گردهی کنانک
ساکن الابحر امیمانید و بعضی از حکما را عقیده آنست که هیولی عبارت از آن جوهر
برای فعل و قوت و فصل و وصل است و طایفه از ایشان متکلمین اجزای غیر متجزیه را
لیسانت اصیل مت الاجسام اجسام میدانند و جمع و تفریق و حرکت و سکون آن را
برنهند حکومت ان اصل اصیل می نشانند و اشراقیان جسم مطلق را مطلع آفتاب
اصالت میشمارند و از اثبات هیولی در ترکیب جسم از دو جوهر حال و محل احتراز میدارند

باری همه طوایف مؤمن موحد و کافر و ملحد مرجع کثرت را بواحد میبرند و انباز
موجودی بی انجام و آغاز راجع و آن نور بحت را از افق ذات بدایت شارق و ساطع میدانند
کاسه هر سری از آمیختن این سودا چون کدوی در نیوره قلندران مشتعل از الوان اطعمه خیالیه و آتش
این تمنا پیوسته در جوش و از آتش حرارت حرکات احتمالیه است بنا بر آن این سیار
بهارستان پر از ثمار مختلفه خیالات بخاطر رسیده که پخته و خام این سوایه را جدا جدا از خوان
بی امکان اذهان لذت شناسان نعم عرفان آورد تا دانند که هر طایفه را این
خیال کدام رنگ از خیال احتمال سوی آن مبدا اجلال و جمال که همگی را راه بدوست
کشیده و هر یک از چه جهت راه رفته خود را برگزیده و چون تماشای سخنان اهل تصوف
که در کارخانه بدیع طراز مطلب سازی بافته شده در شرح دریافت مرجعیان قواعد عقاید
غیر مکرری شناسد و انجمعی در نظر بعضی از دقیقه یابان که به تتبع اقوال سلف نموده و طریق
می روحقیقت را از روی هدی پیموده اند با وجود کثرت وصلات شان گویندگان
آن غریب مینماید لا محاله تقدیم اقوال این قوم و تشریح آن از اهم دانسته بر لوح بیان کشیده
که ذات

که ذات مقدس حضرت باری و رای شعور و شعار واحد احد و صمد لم یلد و لم یولد است
و با وجود احدیت صرفه که دامن کبریائیش آلوده غبار زیاده تا صرف نیز باشد چگونه
صدور کثرت از چنین ذات یگانه در نظر عقل یگانه فهمیده و کلید عقل اندیشه به پنجه حواس
پیچخانه که سرمایه احولی را بر بندد کانست این قفل الکدر که سواد خوانان رموز کلید ان را
همان از خود دیده اند بدمیکشایند لکن هر کس را بقدر فهم نظری از برای ساز آن
مطلب دشوار عنوان و مقصد بعید ایشان بدست افتاده بقدر دریافت خود بر آن
دل نهاده و عقیده صوفیه آنکه آن حقیقت واحده ساریه در مجاری حقایق هر موجود
مطلق حیرت شوانده بوده پس صرف و عدم محبت ای خیال وجود قابلیت آنکه
منعقد شده گردد نیست چه جای آنکه او را ثبوتی و تعینی باشد پس ملک تحقیق و تعیین
در بسته و شریک و انباز مسلم را صاحب وجود که عین وجود است بوده آنچه از دایره
وجود خارج افتد در نظر دریافت عقل عقلا معدوم نماید و این سلطان عظیم الشان را
عارض تاریخ دیگران که کجا راه لم یلد میشناسان را از تسبیح برکشیده و چیزی

از آنجا در بیان منیت دانستن سرمایه خسروان دکانش غلطی فاحش باشد و واحد را
در مراتب اعداد او را که کثرت غیر متناهی خرج عقد مراتب وحدت بحت نیست بسکه
نشان او معرفت ساخته میگویند که وحدت مطلق عبارت از وجود مطلق است که دارد
شائبه کثرت و تعدد نیست و از هر مرتبه از مراتب اعتباریه چون واحد که در مراتب
اشیا اثبات صفتی خاص میدارد و لهذا نیز از تب انبساط صفات احدیت
میدانند و میگویند که نقطه که عین وحدت ذات و صفات و اسمات بملاحظه این تعدد
که مذکور شد و ابتدای سر قوس نزولی است الف میگردد که بیرا انگشت شهادت
از برای ادای کلمه توحید لیس فی الوجود شیء الا هو بلند ساخته و اسباب هلادت
یکتا ازان رابه شهادی بر قبض کثرت تاخته و به آیش بر آخرین مرتبه کثرت که عین الف
است انداخته و نور از سکون قبض و فارغ بالی از حرکت همان ذات خود ساخته
و نقطه انجام دست اتحاد در کردن نقطه آغاز حمایل ساخته و بیان منازل این فرا
که الف شانیست چنان نموده اند که خط الف تا وه هر یک از حروف را شکال الحیاه

صورت

صورت مقوم مخصوصه آن حرفست پس حروف بیست و هشت گانه را انجا دراعیان
اخرها موجودات اعتبار الف بی نقطه میدانند و بین ابجد کتاب وجود را همچو آنند
و میگویند الف از قبول حرکت نخستین همزه میشود که اول از مخارج حروف اقصای حلق است
و از اسماء الله بیست و هشت اسم را که ائمه اسماء اند مصادر بیست و هشت حرف
و علت موجود ازین موجودات به ترتیب مخارج حروف تهجی میدانند چون المبدع
که میگویند این اسم مظهر همزه و بواسطت همزه مبدع عقل کل است و الباعث
مظهر ها که مخرج ان بعد از همزه است و بواسطت ها موجد نفس کلیه است و الباطن
مظهر عین مهمله و بواسطت آن موجد طبیعت کلیه و الآخر مظهر حاء مهمله و موجد
جوهر هیولای کلیه است و الظاهر مظهر غین معجمه و موجد جسم کل است و الحکیم مظهر خاء
معجمه و موجد شکل کلیست و المحیط مظهر قاف و موجد عرش و الشکور مظهر کاف و موجد
کرسی و الغنی مظهر جیم و موجد فلک اطلس و المقتدر مظهر شین و موجد منازل و الرب
مظهر یای دو نقطه و موجد فلک زحل و العلیم مظهر ضاد معجمه و موجد فلک مشتری و القاهر

مظهر لام و موجد فلک بهرام و النور مظهر نون و موجد فلک رابع و المصور مظهر
حرف را و موجد فلک زهره و المحصی مظهر صاد مهمله و موجد فلک عطارد و المبین
مظهر دال مهمله و موجد آسمان دنیا و قمر و القابض مظهر ضاء معجمه و موجد کره اثیر
و المحیی مظهر سین مهمله و موجد آب و الممیت مظهر صاء معجمه و موجد تراب و المجیب
مظهر ظاء معجمه و موجد معادن و الرزاق مظهر ثاء معجمه بنقاط ثلثه و موجد نبات
و المذل مظهر ذال معجمه و موجد حیوان غیر ناطق و القوی مظهر فاء و موجد ملک و اللطیف
مظهر باء معجمه به نقطه واحده و موجد جن و الجامع مظهر میم و موجد انسان و رفیع
الدرجات ذو العرش مظهر درجات و گفته هر یک ازاین مراتب علی حرفوا اند در
مجری از مخارج عالم قرار گرفته و کلام و کلمه مرا الیه از ایشان ترکیب یافته و اگر مراتب
مذکوره که از احرف گویند از عالم بیرون عالم باقی نماند چنانچه حروف قرآن که از قرآن
بیرون روند قرآن باقی نماند و گفته اند که اشکال حروف از سه بیرون نیست یا مستوی
چون الف و دیگری منحنی چون لام و دیگری مدور چون میم و مفتتح سوره بقره را

اشاره

اشاره بآن دانسته اند و عالم از این سه حرف حادث شده و نیز گفته اند که حروف را
سه مخرج است اول اقصای حلق و آن مرتبه عقل است دوم وسط که آن مرتبه نفس است
سیم شفوی که آن مرتبه انسان و کتاب وجود از این سه قسم حرف نگاشته شده است
و نیز حروف سعیده و شقیه میباشد غیر منقوط و منقوطه و کم نقطه متوسط میان الشقیه
والسعیده است چه کثرت عین شقاوت و وحدت محض سعادت است و چنانکه
کلمه مرکب از اسم و فعل و حرف ند کلمه الله که موجودات باشد عبارت از جماد و نبات
و حیوانست و مرتبه چهار رکانه ای دالی الوف را جوانب اربعه الف میگویند
و طرف یمین الف مرتبه عالم لاهوت و ساکن و فوق او عالم جبروت و مفتوح و فتح
موجودات و یسار او عالم ملکوت و مرفوع و داد و ولایت و تحت او عالم
ناسوت و عالم جر و استداد وجودات اعتباریه لایتناهی خوانده اند
و گفته اند که الف در دایره اول که فتح موجودات باشد متحرکست بحرکت دوریه
که آن حرکت فتح است و آن دایره را دایره مفردات گویند و آن از الف تا غین است

و دایرهٔ ثالثه راکه مرتبه دویم حرکت است و دایره ابجد عالم ملکوت شمارند و مرتبه
چهارم راکه دایرهٔ ثالثه باشد و آن مرتبه کلمات و ترکیب است که از انهایت نیست
کقوله تعالی لوکان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و آن عالم
ناسوت و این عوالم اربعه را هر یک نامی است جداگانه عالم لاهوت حقایق و جبروت
رقایق و ملکوت دقایق و ناسوت شقایق و ناسوتی مربوط است بدقایق ملکوتی برقایق
جبروتی بحقایق لاهوتی و نیز هر مرتبه را صاحبی است صاحب احاد ذات واحد احد
و صاحب عقد عشرات الرحمن الواحد و صاحب عقد مآت الرحیم الفرد و صاحب عقد
الوف الرب پس حقایق از واحد است تا عشره و در رقایق از عشرات تا مائه و دقایق
از مائتان تا الف و شقایق الوف متکرره است الی غیر النهایه پس رقایق شقایق و دست
هزار هزار و اخوات اوست تا هزار هزار و حقایق شقایق هزار هزار و اخوات اوست
و جمیع اعداد مندرج در تحت واحد و اوست که متعالی است از کثرت و چون
عین که الف است و کثرت او بسبب کثرت نقطه است و نقطه کثرت انگاشت

که با و

که با و عین غینی شده و چون محو شود عین باشد پس اتحاد و نهایت بدایت ظاهر
میگردد و گفته اند که در انسان صغیر زاید در انسان کبیر لطیفی است که آن نطفه ربانیت
و قابل فیض بی واسطه است و این رشاشه نور ذاتیست که یهدی الله لنوره من یشاء و عبارت
از آنست که بمرتبه مشکوة و روح نباتیه که در جگر است بمنزله زجاج و روح حیوانی که در دل است
بمنزله فتیله است و روح نفسانی که در دماغ است مشابه روغن است و این روغن نورانی را
و چون نفس انسانی بران پرتو اندازد و نور علی نور گردد و فی الحقیقه همه یک نور است
که در مراتب بحسب ترقی اسامی مختلفه دارد و چون سفر خجسته اثر وجود راکه در منزل
اول آن الف و آخرین منزل غینی باشد نقطه ثالثه که در حقیقت نقطه واحده است
و آن را منازل اربعه اعداد گویند که آحاد و عشرات و مآت و الوف باشد با قدام
متنزهات طی نموده به پایان رسانید و در مرتبه هزاری که الف است این سفر را
سکون قلب حاصل شد نقطه منتهی را با نقطه مبدا متحد یافت چنانکه گفته
بیت اندر سرای لم یزل گردد همین آمد بسر هم آورده دایره از پیش بر خیزد عدد

و در این مرتبه حرکت کثرت سکون حاصل شود که تجاوز از این مرتبه ممکن نباشد و احدیت
صرفه با جزئیت ملحوظه انطباق یابد و نیز گفته اند که از عین ذات و از الف ابتداء مراتب
ذات که کتاب کائنات است اراده توان نمود و بیان الف در حروف چه از روی
ماده و چه از روی نقطه و چه از روی تشکیل آن ظاهر است اما از روی لفظ با وجا و تشکیل آن
چون با عین و غین و نون که در او تشکیل است و از روی ماده چنانکه گفته شد علی صحیح و صحت
ماده همه حروف نقطه است و نسبت عالم با بر احدیت چون نسبت مفردات
حروف است بالف و صفت تکوین پرورش است از سر ولایت و سر نبوت می نشست جهة
ولایت یعنی قرب و در اصطلاح شرع فنا فی الله است تا مقام قاب قوسین او ادنی و نبوت
یعنی اثبات در عالم خلق بسیر عن الله است از برای تنبیه غیر و اگر گویند که ظاهر نبوت
و ولایت ملک و ملکوت است یا لاهوت و جبروت همان معنی اول خواهد بود و نبوت
و ولایت باعتبار دایره کامله دو قوس دایر بر یک دایره قوس نبوت سوی ظاهر
دارد و قوس ولایت سوی باطن و حقیقت انسان هموشح الطرفین است هر چه از مشرق

نبوت

نبوت طلوع کند بمغرب ولایت فرو رود و بمقتضای نحن نحکم بالظاهر این نور و ظلمت
همه بیکدیگر در اینجا آمیخته است و اما در قوس ولایت نور از ظلمت متمیز میگردد
که لا یدخل ملکوت السموات لم یولد مرتین و مراد از طور ولی باطن و ولایت عظمی است
که آن عالم لاهوتست که ملک و ملکوت و ماسوی الله در اینجا منطویست و باعث
امتیاز نور از ظلمت خبر آن موجودات میرسیت و از این است که ماکولات و مشروبات
که از ظاهر بباطن شوند و در معده نضجی یابند و قوت معده او را تلطیف نموده از ظلمت
جرمیت جدا نماید و از رگهای ماساریقا آن را بجگر برد و در جگر نضجی دیگر دهد و غاذیه
او را تلطیف نموده مشابه عضو مغتذی گرداند و الطف او را کیموس ساخته او رده بدل
و چون در دل نضج یابد از رگهای شرایین باعضا رسد و الطف او بدماغ آید و از آنجا الطف
تر او بروح قدسی پیوندد تا بروح کل یعنی روح اکبر که نور اعلی عبارت از آنست رسد
و این همه تلطیفات در ولایت بدن است که طور دلیست که ملک جسمانیات
و ملکوت عقلیات بلکه ماسوی الواحد در او طی میشود و اولین نقطه از نقاط ثلثه الف را

روح القدس و ذو بعضی را روح الله و آخرین را روح الامین خوانند و نفس
واحده والبیت [illegible] مع این نفس است پس کلام منتهی است بکلمات و کلمات
بحروف و حروف به نقطه و نقطه بچیزی منتهی نشود و دو متناهی نباشد پس علم الهی
در نقطه باشد و عشق را بعضی اسم ذات میدانند و بعضی اسم نور ذات و در این
سه مذهب است اهل حقیقت اسما را [illegible] اسمای حق میدانند چه گفته اند که بجز
حق جمله اسم و مسمات و اهل شرع میگویند که حقیقت اشیا ثابت است
و اسما را جمیع مسمات و طایفه میگویند که اسماء الله توقیفی است و نیز
گفته اند که در هر یک از عوالم اربعه که ان لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت
باشد ده حجاب است اما حجاب عالم ناسوت کفر کبر ظلم جهل حقد حسد بخل غضب
شهوه خواهش حیوه و دنیا عالم ملکوت تسبیح تهلیل صوم صلوه ذکر جهاد طواف
کعبه دل که عرش رحمن است کثرت رجوع بحضرت باستغفار شدت انس
با عباد الله و توحش از غیر و جدان حلاوت ذکر عالم جبروت حیوه سمع بصر

نطق علم اراده قدرت حکمت قهر لطف عالم لاهوت بقا فردانیت سلطنت
عزت حسب مدح و ثنا و جود و کرم و کبریا عظمت احدیت سری که بحضرت آن
مخصوص شده و در این چهار عالم و جهد حجاب چهار سر است با جمال احدیت سر عظمت
تق کبریا و سرادقات عزت حجاب مخدرات غیبیه صمدی روح نیز چهار چیز است
روح خفی لاهوتی روح قدسی جبروتی روح سری ملکوتی روح انسی ناسوتی و ظل او نیز در این
عالم چهار است ظل هوا ظل نفس ظل شیطان ظل دنیا و نبات بدن انسان که مثل اخلاد است
نیز چهار است روح نفس عقل قلب و هر یک از این چهار را در عوالم اربعه نسبت با ظلال
نوریه و اشباح اسما و صفات و اظلال ظلمانیه عقدیست جداگانه و هر عقدی
دو مرتبه دارد و مراتب عقد چهل است و گفته اند جمیع حروف آن کثرتی که دارد
یک نقطه پیش نیست و آن نقطه را چندین نام است ام الکتاب ظل نور آدم کبیر
مداد قلم نون عقل روح عشق عنصر اعظم و عوالم اربعه از مبدا نقطه حاصل شده و الف را
عبارت از سه نقطه دانسته اند و آن را نقطه واحده میگویند که بعضی سوادیه و بیاضیه

و جمعی گفته اند والف باصطلاح طایفه عبارت از ذات و صفات دانسته اند و در صدور
کثیر از واحد میگویند که صدور همگی موجودات بی واسطه از واجب تعالی که صدور
عرضی است نه طولی چنانچه حکما میگویند که عقول عشره و نفس کل و طبیعت بترتیبی که مذکور است
صادر باشند بلکه هر یک بی واسطه از آنحضرت صدور یافته چون اتصاف اقطار دایره
که از مرکز بهر نقطه از نقاط کشیده میشود و یا آنکه در نقطه مرکز کثرتی بهم رسد دیگری در طریق
قلندری که از جمله کاملان شد گفته اند پلاس پوشیدن [illegible] پلاس شدنست یعنی برد
و قبول کسی کار نباید داشت و جوالق پوشیدن متحمل بار گران تکلیف شدنست و تبر
پای رفتن خلع نعلین کونین است و ریش تراشیدن نظر از محاسن اخلاق شایسته برداشتن
و بروت تراشیدن لب از اظهار اسرار فهمیده بستن است و نیز اشاره بآنست که
یکموی از عالم اطلاق با اوست بعالم لاهوت نمیرسد و پیک و جوال او در برابر آنست
که به پتک سر نفس اماره را باید کوفت و بجوال او را در جهار اطاعت باید آورد
و مرس [illegible] میان بسته و در پس زانوی تفکر ساعة خیر من عبادة السنة نشسته و کلبانگ

دع نفسک و تعال بر همه زندگان دعوی داری توانند زد و تا جرعه و اوانی طن
ایشان از ما و آن اسرار پر نشود و در میان مقربان سرشت شراب [illegible] دیبب
لی مع الله وقت از تو مسلم ندارند و تا پای بر سر الفقر فخری نزنند و بر هر دری
صدای شیئا لله برنیارند و بکشکول مرادی از هر صاحب دلی مرادی نخواهید
که ما را از سر و ریش ظاهر آرایان باطن خراب است خلاصی ده قلندر نباشند و نیز
گفته اند که نقطه را گاهی باعتبار رمز حروف اطلاق میکنند و حکیم میگوید که واحد
اگر نه از عدم قبول قسمت مفهومی ندارد وجود و وحدتست و اگر ذات وضع باشد
نقطه حرف خط و اگر وجودی دارد جز و وحدت و قابل اشاره حسی نیست
عقل و نفس است این است خلاصه اقوال صوفیه و اما حکمای اشراق عقیده
آنست که از ان ذات بحت غیر یک چیز که از اصادر اول دانند چیزی بظهور
نمیتواند رسید و از صادر اول که آن را عقل اول میگویند عقل دوم و فلک اطلس
نفس کلی و از عقل سیم و فلک ثوابت و همچنین عقل کلی و فلکی تا عاشر صادر شده

دو کتب ایشان مذکور است و اشراقیان بانوار تعبیر مسکینند و برای انوار عددی خاص
قرار میدهند و اهل حق الاعتقاد آنست که آنچه از گفته نبی و تفسیر ولی که جانشینان اویند
فهمیده شود اعتقاد کرده و آنچه غیر آن باشد از لوح اندیشه ستردنیست چه طایر عقول بشری را
پرواز بام عرش تحقیق امور نیست پس آنچه مأمور باشند و محض صلاح است باید گستاخ نموده
و راه بنده پروری که حکم گرد شمع پروانه بر گرد چراغ دارد بنا بدیمومت شاه اسمعیل
انار الله برهانه نواب خاقان سلیمان شان و طهمان بخش بحر طوفانه ملک
داری عضد سلطنت و استظهار عالم مدار شبنم گلهای دولت و اقبال نامیه از نهال
چمن سعادت و اجلال کیمیای بهبود از آتش و طهمان شاه طهماسب علیه الرحمه
نواب جنت مکانی و جوهر دار ک اقلیم گشائی فارس مضمار کوی دولت دیباچه سفینه
صبح فتح و ظفر مطلع غرایب و مظهر آثر سقه طراز علم صاحب کلاهی تاجداری ممتاز
شیوه خسروی و بختیاری صدر نشین صفحه حق طلبی طغرای منشیر رزکی و والا نسبی مردمک
دیده بیدار دولت آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازه کتاب عیش و عشرت سواد

خوان

خوان رموز صحیفه ملک و ملت نقش بدیع کلک بدایع کفا رقضا طرح غریب
معمار بدایع ارض و سما جامع شوکت اسکندری و علم فلاطونی خلف صدق قائل کلمه
معجز طراز سلونی کلب آستان امیر المؤمنین حیدر مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر
شهریار دادار دل قوی و سکنگاه شاه عباس ثانی نواب گیتی ستان فردوس مکانی
شمع بزم کمالات از حد افزون چاشنی طراز نعم الوان خوان سپهر بوقلمون دایره مرکز سلطنت
کبری مرکز دایره اقبال رسا رابطه افراد ادراک و طبیعه خواران شعور قالع مبادی شید فسق
و فجور محرر اسم ابراهیم ادهم قسطاس عدل و انصاف و کرم واقف امور جلی و خفی شاه
والاجاه دیباچه که بریاض خط نویس الزمان مقرب الخاقان میرزا محمد حسین طبیب
خلیفه شیرازیه که بندگان اشرف اقدس بخط شریف توشیح نموده‌اند سپاس و شکر گذاری شاعر
ضمایر موجودات و نشر فقرات هستی کاینات حد بیان و کار زبان نیست چه ادای شکر گزاری
مستلزم شکر مجدد و دوران ذهاب سلسله لاتیناهی از ابر عقل پوشیده است پس
مناسب شیمه اندازه دانی و حد خود شناسی آنست که از آن مقام والا که پرداختن

از حوصله بال طایران هوای امید افزونست فرود آمده فراخور طاقت سخن گوید و راه
قرب بفهم عجز و ناتوانی پوید سبحان الله چه میگویم من که عمر بار از طلسم شکسته خطی که
در رشته دام نظاره شکار زلف بگویان میماند بقدام توصیف پیرون نمی آیم
چه سان بامری فراتر از آن پردازم و مطلبی دشوارتر و جهه همت سازم زهی سواد اعظم
که ساکنانش با کمال خاموشی سخن سرا و شاهد آتش با وجود پوشیده روئی دلبرانند
در مجمع سخن طرازی این حریف صرفان چشم دیده وران گوش و زبان بی ای ازادای
مقال خاموش مشابه خط صیادی است که مانند چشم نکویان حلقه دامش در گرد سر
پنهان و از لباس تیره نازی که فام مداد شن جمال معانی چون کواکب در شب تابانست
گلزار همیشه بهاریست که بمیان جدول قلم آبش از سر چشمه جان جاریست و گردش هر دایره
و شکنج هر حرفی پری رویان معانی را منزله عماریست سیر آن شبستان کسی را میسر است که از گرد
دماغ شمع سواد روشن کرده و بفروغ آن شمع منیش در این ظلمات راه بچشمه سار
معانی برده گلزاریست که سلیمان شان به تماشای آن می آیند و مانند چمن پیرا ایان

الرا

دست نوازش آبیاری آن میکشند شاهد این مدعا آنکه ریحان خطی که از زمین بیاض
این سفینه دمیده و پنجه دست پادشاه گردون سریر و نهال حروف و نقوش دست
نشان صاحب قران پاشنه و نظر است زهی قصیر و بنده مکانی که کرسی خطش اثر
کتابه عرشش از زیر دست و بنده مضامینش طاق فلک را پست میداند دوده مدادش
از دود دمان مارکی و معنیش از شیوه اعجاز ید بیضای حضرت موسویست هر متنی چون
خانه کعبه بندگان را از حوادث زمان بیت الامان و هر سطری خط آزادی غمهای علایق
فتد و پست نشان است خط شریف این اعظم سلاطین ذی شان در ربع امکان نمونه ایست
از شاخ طوبا در روضه جنان که الوان اثمار شن از شمار افزون و از حیز تعداد بیرون است
نخست از این آینه هنر نما بنماید که این خسرو سلیمان وجود با اشتغال شغل اقلیم
کمالات را بکلک قلم مسخر ساخته و مرکب هنر از سلاطین پیش تاخته و دیگر آنکه عیار
بندگی هر یک از غلامان را تا چه غایت شناخته است و اگر نه از او این منشور
امتیاز و افتخار که عطار الیه مورد عشق سرافرازی این خاک سار است بعد التماس

نقد حیات نثار سازد همان زمین دین شکرگذاری و شعول الذمه دام سپاس
داریست اگر نه هنر خود گویا بودی قاصر بیان بچه زبان تعریف و توصیف
آن مینمودم راه دور و دراز را با قدام کدام بپایان می پیمودم و نوشتن تماشا
یا مگان با چشم روشن و ریاض خاطر کاشن که غریب سبزه ازکلزار صحیفه دمیده است
و عجب گلزار چه پیرا رخامه بالا کشیده است نقوشش از رتبه شب قدر از جهة
عیان و معاذرا فروغ مه بدر از جبین تابانست نمیدانم جا کردن یک عالم مطلب
در قالب این حروف تعجب نمایم یا از گنجیدن خود باین خوشدلی بر پوست حیرت
بر حیرت افزایم دیگر دل از آتش شکرگذاری در جوشش و زبان بمقتضای عجز از ادای
آن خاموش است کیجهان جان خواهم و چندان امان از روزگار کاینچنان
جان با آن جان جهان سازم نثار آرزو بحصول موصول و خاتمه کلام مجید ربانی
که حسب الامر نواب فلک قاب گیتیستان شاه عباس ثانی رقم زده خامه تحریر یافته در حرمین
آن باسم برگزیده بسمه مرقوم و زینت شده از آثار مبارک فال شریعت مقدسه نبوی محمدی

احوال

احوال ملت مطهر مصطفوی آنست که پادشاه زمان و مالک رقاب دوران
بعد این قول و فعل اثبات دینداری و اطاعت و انقیاد فرامین خباب باری نماید
و راه هدایت بر سالکان طریق رستکاری کشاید و اداء سنن از روی همت
حق شناس واجب داند و از صحف اعتقاد درست و عزیمت صحیح سور عزایم اخلاص
خواند اعمال ستوده اش مصداق اقوال و رسوخ عقیده اش ثابت بگواهی شاهد
حال باشد چشم حقشناسی روشن و ریاض شریعت پروری گلشن که اعلیحضرت خدیو
زمان و فرمانفرمای ممالک ارواح و ابدان صاحبقران نصرت سپاه اقلیم گشای
قوی دستگاه گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی درة التاج سلطنت و صاحب کلاهی گل
همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقه دولت پاینده شعشعه خورشید
جهانگشای پیرایه پوش عرایس دادبخشی و ملک آرائی روشنی بخش چشم فتح و ظفر
منظور النظر رحمانی قضا و قدر السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان فروغ طلعت
گیتیستانی صاحبقران عباس ثانی که ضیاء آفتاب جهانتاب ملک سالار

و نور ماه تابان آسمان رسالت و هدایت اند درین معنی گوی امتیاز و پیشی از سلاطین سلف ربوده اند
و اوامر و نواهی آلهی را از شش ردیف سخن پیرایان خاموشی مقال مخدرات حجال آیات
فرقانی شنوده و برادعان فرمان همیشه انس و جان از حسن افعال و اعمال ایراد برهان
نموده چون کتاب گلستان کریم و قرآن عظیم که طاوسان قدسی آشیان معانی در فضای
آن فوج فوج در پرواز و عندلیبان حکم و حکم بر شاخسار الفاظش هم آواز نمکدان شاهدان
بهشتی سرشت او امر سجاده جلوه گاه شاهد هر هفت کرده سبع مثانی و بعوی الکلها دائم و
بمقتضای قطوفها دانیه با ثمار گونا گون اعجاز تماشائیان را حلاوت بخش ایمان و بینندگان
قوت دل و قوت روانست همت والا و نهمت معلا متوجه طراحی این حدیقه همیشه بهار ارم
کنار گشته زلال صاف اعتقادی که از چشمه سار حقشناسی طراوش نمود چمن طراز
این بوستان خلد عنوان گردید مذهب الفرمان قضا جریان فلان بتاریخ فلان نهال
حروف و نقوش این بوستان اعجاز اثمار ضد آثار شد امید که باثمار عمر دوام و حصول
مرام که میوه پیش رس این حدیقه الهی است شیرین کام باشند و زعند غفلت و طلب معفرت کرده بالعیت

عریان

عریان تن ان قدسی مسکن که از بادیه پیر شکسته خرانه متوجه دیار شهود میگردند و بخت
پیراهن وجود و قبای نوشنده جود نمود بر سر کشته چهار آینه تجسم از ترکیب اختلافات
در بر کرده بمیدان جهاد نفس می آیند چندین حال پیش می آید و عجب انست که مغلوب
نفس چیره دست گردیده در صحاری نکامی سرگشته میباشند و چون ها در راه کم گشتگی بیابان
و بلدی را بلدی شمارات چهره امید را باخن یاس مجروح داشته و نام جاوید جود در ازدفتر
دوام نیز تک فهمید کی می تراشند و گروهی به تیز خطی خط شعاع دیده دید خصم را در ازاد
طبیعت را مغلوب ساخته جالب اقصی مرام میباشند و مشوقانیان که بوصال کام
دوام رسیده اند و به بختانمانه ز هر مرارت آموده بختی چشیده اند جائی که از رتبش
لباس جاوید با عقول مجرده در یک پیراهن توان زیست از صید اولو العزمان چه کشائی
و زمانی که بهشت همیشه بهار تجرد را بدیده تحقیق توان دید در ریاض سرای حرمان جسم
خار کچه نمایند لیکن چه توان کرد که کلید کشاد امور در دست سعادت و خذلان
گردون دام صید آرزو در دست دیگریست بیت بدنست پای آزادی جان و عقد

چیزی نیست بعیش با خوش و خوشی گر رضا دهیم رواست در خاطر دارم که نفس خود

کام با وجود تجلی تجلی فهمیده کی اسلام جویای مرام و توسن نفس سرکش بعد این بار سرکش را

از شعله طبیعت در آتش بود و نا خواستن را بجان میخواستم و نابوده را جا دار در حیات

می انگاشتم با وجود تعلقی نهایت تعلق داشتم و با کمال بیعلاقگی تخم محبت بی حاصل را

در دل می کاشتم تا اگر چشم عاقبت بین بود چهره سوء افعال حاضر ندیدم و با در از

دستی فهمیده که گل باده کلشن را دمی چیدم ولی داشتم پای رنج ترکیب عنصر

بسته و عقل از بند ادراک فهمید کی گل باده چیده ابوالعرفان با ابوالنعم متشیم دم و خون

دل خود در ایکان داده بیدرد میخوردم حالم بر این نسق بود سالها دوران باده غفلت

بر من پیمود تا آنکه خزان شیب سر از گریبان شباب برآورد و در میان پیری و جوانی

سر موئی جدا نماند و چون هر هفته هنگام صبح از خواب بیدار و از غفلت نجودی

خبردار میگردد چشم بیش گشودم و خود را با چندین چه و جلال کمال امینمودم کافر نماند

چه دیدم مجرد مادی گشته و با وجود چنین حال انبساط زندگی در گذشته هم کاشن

پر از ابر

پر از ابر جوانی و خزان و هم ابر مدر از پستان شیب در سلطان در انبعوث

چه توقع که نهال حسن عبادت ثمر بندد و با غنچه گلبن آرزو موافق خواهش خندد دل را

از سهو شدار و از غفلت بر که شد ترشش و پیدار ساخته مترصد آن گشتم که از نهال

اعتقاد گل آرزو ثمر چینم امید که پیوند این آرزو موافق خواهش خندد دل را از سهو شدار و ای

غفلت بر که شد ترشش و پیدار ساخته مترصد آن گشتم که از نهال اعتقاد

و گل آرزو ثمر چینم امید که پیوند این امر به ثمر و غنچه این آرزو به ثمر باد بمحمد و آله الامجاد

دیباچه که حسب الفرمان اعلیحضرت نواب گیتی ستان شاه عباس بر اشعار

سلطانی نوشته اند که چینی مجلس سخن از اسم بزرگی تواند بود که بزم امکان را

چهره حوران بهشتی بشاطی و حرف کن آراسته و این حدیقه غریب الازهار را

از سبزه بیگانه نقصان و نا تمامی پیراسته عناصر و موالید را با انتظام این بزم دلپذیر

و بوستان جهت نظیر چون گلکاران چابک بر پای داشته است و سایه بان

اطلس افلاک را بدست فراش قدرت برفراز ساکنان این محفل والا افراشته از آثار

همیشه بهار این گلستان را از چشمه خورشید درخشان و ماه تابان آب داده از رزق

مقدر و خوان نعم الوان در پیش تماشائیان این گلزار نیکوان گذاشته صدر این مجلس را

بوجود وافر الجود خلاصه آفرینش و مقصود تماشائی اهل بینش و علت غائی ایجاد و نتیجه

صغری و کبری مبداء و معاد و همین ثمره دوحه امکان فایده ترکیب آبشخان منتخب کتاب

نبوت بیت القصیده دیوان رسالت نقش خاتم پیغمبری خاتم سلیمان برگزیدگی در برتری

محمد عربی صلوات الله علیه و آله و شیر آجام قدرت الهی سیف مسلول الهی قوت

شرع سپهر خضر راه نمای طریق الیقین کاشف نهایت صومعه کتاب ناطق خدا کشتی جاری لوای

اسد الله الغالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیرالمؤمنین و امام المتقین و یعسوب

الدین علی بن ابی طالب و اولاد اطهار علیهم السلام زیب و بها فزوده و گنجینه فرمان این

بوستان جنت نشان را تمکین شاهان نموده و نیابت این برگزیدگان را در این

این بزم منتظم جا و تولیت این باغ فتح الغضب بر اوراق سلسله جلیله صفویه که نور آن چراغ

دودمان این باغ است تفویض نموده لله الحمد که امروز که نوبت نیابت در دوره تولیت

بپادشاه

به پادشاه ملایک سپاه ظل الله منتهی گردیده همواره پنهانی فطنت چشم راز

مکتوم را در سینه ارباب این بزم معلوم دارند و با نگشت اطلاع منازل انهار این باغ را

در شارع هر نکته بشمارند و همواره پیش نهاد همت خیر اساس و ضمیر عدالت اقتباس

آنست که ارباب امتیاز این بزم که علیک دور نمای معنی از آئینه دل بر روشن پیش

دیده بصیرت دارند گروهی که شرف هم عصری سپاهی اند صدرنشین صفحه افتخار و اعتبار

و جمعی که بر کشتی توسن هستی مجال توقف نیافته عرصه پیمای حیات گشته اند مکمل

زیور اشتهار باشند و چون اصناف انسان بمیزان سخن سنجیده گردد و عیار

هر یک را صیرفی این محک بر طبق اظهار سکه ارد همواره خواهش آن میدارد که جواهر

زواهر کلام هر یک در گنجینه صحیفه مخزون گردد که جوهرشناسان از ملاحظه آن اطلاع

بر کماهی آن حاصل شود بفحوای صدق انتمای کلام الملوک ملوک الکلام بر سراچه ضمیر اقدس

چنان پرتو افکن گردیده که بار یافته بزم بندگان محمد طاهر وحید مجلس نویس این درر اری

درخشان را در سلک التیام انتظام دهد دیباچه در علم عمرو نمره وقوافی

ستایش و نیایش و درود و آفرین شایسته آفریننده تواند بود که بغواصی قدرت
بالغه از بحر بیکران غیب گوهرهای انواع موجودات و اصناف ممنوعات را برآورده
بر کنار خوان شهود و اظهار نمود که اشتداد ترکیب اجزای ایشان حروف تهجی علم و الای
فصاحت و بلاغت که مانند شجره طوبی در ربیع قلوب بیرنگ از سر کنان ربع مسکون
[illegible] و غضن زبیر دارا و برافراشت بیزد حکمت بالغه اش چندان زلال معنی که در ظرف
[illegible] متاع اعجوبه کاری کف رنج اندیشان قوی
نیرو [illegible] گفته و زبان سخن سنجید چنانچه گوهرهای منثوره
سیارات را در صدف ارکان سبعه سموات بجواهر آن رشته منیش نمود و صاف
معانی رنگین را در ساغر گردان بکوثر تشنه لبان رحیق رزفت بیمود قصه طول [illegible] سکر آن نشر
بتقریر مستغرقان کی را انتهای محدود نشود از همراهی فیض شامل و لطف کاملش هر یک را ذرا
رجز خوانی میسر و قریب و بعید را از نوال افضالش راتبه هر روزی مقرر پوشیده
روبهان معانی و پیرایه کسان منصبی ارتباش [illegible] بنهایت احتجاب در ستار الفاظ
نوبرتو

نوبر تو عریان و کنج خانه دقایق نکات با وجود پستی انفصال اغلاق بر روی نقابان زمین سخن
سفتتح از هیچ جنیبا کران بزم شکرستس گوش بر آواز آن نغمات تحمید در سماع
از دولت کبری برداشتش به قدر اقبال دکان کوکنامی در جهت بی ارتفاع کلاه قدر ان
با وجه سعی به بدرقه توفیقش منذ از پیش اقبال دکان [illegible] در برق [illegible]
دشت بیمار از دامن کبری بعثش اقدام سبک [illegible]
برامد و جیبی از کتاب مدیح سکالیش [illegible]
تماشای بستان سرای منش چشم بینش در [illegible] که باب [illegible]
ترجیش از صدیقه دل لالانشه و محبتش برکنده و هر سر که نه از هوای او بتاج اعتبار
مانند حباب ممدوح باشد در بزم اتیار زیر افکنده است ارکان کاینات نظر باصبر
اصلش از احیف و مقالات درست اندیشان صدمه النظر و اخبار کنه ذاتش از احیف
دور از دستی ادراکات از فیض انهال دریا بنتش قاصر و شعله فروزان دلایل لمع ان چون
او ارکان ظلمت آباد کم کرده راهی از کها یوی ما حصد خاسر دلهای تهی از ذوق عرفان

ناقدانش چون نام از جوف ارسینه محذوف و تماشش سلاکشیان تحصیل کمال
واقعت کمیایش موقوف و مکفوف حرفهای فارغان از تیغ نازی قضای حیثش سوا
و احرم و دل زبان کوتاه اندیشان و هر مژه در ایشان از پاسبانی عدالتش احرب و اکم تعالی
شانه و جل برهانه و عظم شانه که بیت المعمور امکان که در آراستگی چون طاق ابروی
خوبان جفت نداشت بوجود دو افراد مقصود معمای جمله آفرینش قبله بنیاد و پیش طاق
انمارشاد ابیات ایجاد نتیجه صغری و کبری مبداء و معاد رسول الثقلین و قرآن فرمان بفقین خاتم
الانبیاء و سید الاصفیاء سترادکر دانیده و نوای ضبط دار اکیش ابماکرکنان
ملاء اعلی رب بنداز مرغوله شعر شکین ریشش حلقهای حواسرار ارباب مشاعر عنبر بو
و عبیر آگین و از طراوت گلهای محمدی صلی الله علیه و آله حدیقه بینش به دو چشم تماشا کل
گلستان شهود چون اوراق گلهای بهشتی رنگین با آنکه پایه دوان شاعری را شادی بصوب
والای جانش منیت صاحب دیوان محشر و رجوع خلایق از یوم النشور بجانب شفاعتش
بند ترجیعی مختصر است زهی تبدیل فیض ازل که در سایندان انعام عام مژده بندگی
نشت

سنت پذیر بود نه سنت گذار و در تحصیل تکلیف امت مطلبش سبکبار رحلان
اثقال معاصی بودنه گرانبار سبحان الله پایه رعیت و غمخواری امت از این بالاتر نتوانم
بود که ذات اقدس و نفس مقدس اسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب
کل طالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام المعصوم
صدق مشحون انما طلبی نفس مطهر فحوی آیه اتی دیو شیده که طاعت پیشگان
به پذیرفتن یک فرمان در اوامر حتم متعلق دارین تحصیل رضای مرتضوی نزد خدا و رسول
مرضی باشند صلوات الله علیهما و آلهما الطیبین الطاهرین بر لوح اظهار
مینگارد که محتاج عنایت بیغایت الهی محمد طاهر وحید مجلس نویس که از آغاز
ایام صبح تمیز و شعور ره هدایت نشو و نمای بروز و ظهور که هنگام گرگ و میش
اشتباه و غفلت و ادراکش بیخبری دا فاقت است و پیوسته خاطر آرزو
طلب ناتوان و سلوک مسلک پیدروان بر خاطر گران بود و از ملاحظه الفت آنکه
بی طی مسکیدشت که جریده رو باد به وصول باشد و از سوهان شیشی قرشت دز نظر دا

که نکته دانی چون نی از دربار لازم دلهای عموم نکرده کمال است از آیینه ضمیر
بر تراشد تا بر افروختن شمع سواد در روشن شدن کاخ طبایع و بهم رسیدن پرتو شناخت
شاهدان کمال با حسن ظن خود عشق میباخت و مرکب سعی بر تلال و وهاد و غث
و ثمین بر طلب میتاخت بوارا که چشم باطن محرم ضمیرنشان معانی گردید و حجاب
نابینائی از پیش دیده بصیرت برخاست چون بلبلی که در گلزار بر گل بمخموری
که در چمنهء پر گل افتد هر علمی را اول از در چشمک زنان فریب دهد و هر فنی علیحده عنان
کر آرام و شکیب میربود در این چه شبهه که گم گشتگان بوادی قحط که دو چار خوان
پر نعمت گردند در ترجیح هر یک بر دیگری سراسیمه در تحصیل کام و حصول مرام وا زده
خاطر اضطراب سرشت و دل حیرت پرور خواهند بود لوارثا مدت بسیاری تکلیف
عقل عاقبت اندیش تحصیل علوم رسمی که پایه معراج ارتقای مدارج کمالات است
در نظر منش رجحان یافته نقد اوقات گرامی بدل قیمتان جنس ساخته می‌گردید و داغ
دل از رسیدگی از این شیوه ناهموار دو بار رسیده هر چند که در اشتغال این امر حسن

ادیشوه

و شیوه مستحسن معمور بود اما بحکم علیکم بحسن الخط دست نیز از تمرین شغل که خامه را اقتباس علم
کاوی نتواند داد بر نمیداشت و تخم رحیمی از حروف و نقاط بر حدیقه صحیفه میکاشت
و بالجمله با وجود دلی داشت راه حیات و کریوه پست و بلند ها دشت تا این وظیره طی
میشد و معانی کلیه که در سفر ناگزیر معین همراه در راه و هم رفیق تواند بود مخزون میگردید
تا آنکه کارکنان قضا تحصیل رابته مقرر را که نخست مقابله آن در رشت متکفلان
مهام اولاد میباشد در قبضهٔ سعی این سیار گلستان همیشه بهار چه بعرا قیه نهادند تکلیه
رزق بسیاری از منتظران اسفار ان و باربیسی را نیز با سهم این با بلد طریق کسب معاش
برات مستمری دادند به تکلیف ایمنی عطف عنان از تحصیل مرام نموده در زمرهٔ محاسبان
دیوان انتظام یافت دست دلی که داشت به تاراج کم شدن رفت و نقش بهیمی در تیغ
خودسری چو من آغاز نهاد و قوت عاقله نزار و بیمار و ساغر مطلب ربی الانفس اماره
سرشار گشت رفته رفته چشم روشناس دیدن و دل خانخواه چیده ان شد مطالعه
بیاض کردن و صفحه بسیار مباحثه اشارات و شفا رجحان یافت و متاع کسب

کمال کرد کن دیگر رفت اشعار عاشقانه و ابیات دردمندانه و سرود بلبلانه کوی پیش از تمنیات
پیشین بوده و باب تازه از تحصیل بر چهره خواهش گشود رفته رفته گرمی صحبت با دوستان
خیال خار خار ضمیر را شعله ور کرده خواهند و زبانه آتش با فصیح بیانی بکره اثیر رسید
نشئه که میکشان از باده صبوح و گم گردگان کوت حیات از آب دو روح یافتند
از اشعار بلند مییافت و بعد از سیاه ضمیمه نشینان معانی از هر صفحه در نظر می آمد روی دل
بر سیاقت در این امر تا غلبه کار بی رسید که با وجود اشتغال شبها روزی شغول
لحظه از فکر خالی نبوده و در هنگام غنودن بر بستر آرام و راحت دل جو شمند از احرار
معانی می غنود چون ارباب ثروت و اصحاب جاه و حشمت که معشوق خاطر خواه را
در پیرایه‌های مختلف بر خود عرض دهند و از غرایب اسلوب هر دم سیر بهارستان تازه
نمایند بعضی از افراد و اغاید مضامین در لباس نظم و بعضی در جامهٔ نثر اعجوبه
کاری اهل منش را جلوه ظهور مییافت بمقتضای طلب بشری و جد و جهد در این
بکام خواهش فهمید کان مطلب ساخته شد و نقش از رشک خیال بکامهٔ موی وقت انداختند

ام

و تمرین عین سلک در نظم و سلاسل در رد و سامان گردید و آوازه گنجوری معانی باقاصی
و ادانی رسید و چون علم عروض آیینه بدایع شاهدان موزون خیال است
در پرداخت آن بر سکالش نعمات آمد و در این ایام که زمان فرمان فرمائی صاحبقرانان
زمان و مهذب طاس ایام عیار نقد معیشت شهریاری گوهر گرانبهای دیهیم والای
تا جداری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال فال مراد متفألان مصحف کمال شمیم ارایی
همیشه بهار گلشن جهانگیری مرآت گیتی نمای صاف و رای روشن ضمیر کرای کمند
خصم بندی پسندیده طبع دشوار قبول و مشکل پسندی زلال کوثر منبع اقبال و جوان
بختی گرمجاش عقابی سر در کم دشواری و سختی قوت بازوی قوی رای دین رو ممدی احزن
پایه معراج برتری و ارجمندی ثمره شاداب نخل پیوندی دانش و شجاعت ترجمهٔ آیات
بینات جلالت و بسالت در گرانبهای صدف عدیم المثال مصرع رسا فطرت
بلند و همت والا حضرت و نضارت بهارستان فتوت نامیه سرو بستان
مردی و مروت السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابو المظفر

سلطان شاه عباس الحسینی بهادرخان ادام الله ایام اقباله الی یوم الحشر والمیزان
و برخلاف ازمنه باستان متاع فهمیدگی رایج و جنس ناقابلی کاسد است
بر [illegible] آشنایان روحانی مکلف شدند که رساله مختصر در علم عروض
و قوافی پرداخته که همگنان را عینک بینائی تماشای پرده نشینان معانی مکتومه بود
باشد حسب التکلیف احباب و اخوان ارتکاب آن را از مهمات دانسته
با آنکه نسخه مشتمل بر این علم در نظر نداشت انموذجی از منقوشات صفحه خیال
بر دفتر اظهار نگاشت و بجهت سهولت دریافت مرتب به یک تمهید و دو فصل گردانید
و بالله التوفیق الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی محمد و آله
و اولاده المعصومین الطیبین الطاهرین حسب الفرموده روشنائی دیده آگاهی
و انتباه صلاحیت و کمالات دستگاه ملاذی حمیده اطوار رضیة الصفات
میرزا شکرالله مرقوم قلم شکسته رقم المحتاج الی رحمة ربه الغنی محمود بن محمد کاظم
الاصفهانی فی ۱۲۳۴

خیال خواب میرزا محمد طاهر نصرآبادی

معروض میدارد که شبی از شبهای سیاه محنت صف کشیده و این بیچاره تاب مقاومت
نیاورده بحصار بیهوشی پناه برد در عالم رؤیا چمنی مشاهده شد که در [illegible]
جلوه بوقلمون بخشیده **نظم** چه گلشن گلشنی چون روی دلدار [illegible]
خط بر رخسار زر گلزارش فتاده رنگ بیرون چنان کز شیشه [illegible]
بهشتی صورتی در آن چمن قرار گرفته که قدش در میان دل ... بود پرده نشین [illegible]
در شهد لبش [illegible] در شیرین کلامیش [illegible] ابروی طاقش [illegible]
بیگانه میآورده دو چشمش در عین سیاه دلی حکم قتل عالمی نوشته تیغ مژگانش
درین معنی که پهلو [illegible] **نظم** نگاری شوخ و پری [illegible] نگاهش [illegible] مژگان
جنگ باز مژه شمشیر [illegible] ز شوخی تیغ در عالم نهاده لاله از رنگ
چهره گلگونش [illegible] کف گرفته دلی کشور که از زلف [illegible] آویخته
دلم خون شد چه دیدم حلقه حلقه زلف [illegible] کمان ابرو [illegible] که هر یک چشم حیرت

نقطه خالش که فریب [illegible] از [illegible] خیال [illegible] دلها را در [illegible] غنچه دهانش
دل را بهشت گرفته عقیق لبش یاقوت را در آتش نشانیده از خجلت چاه ذقنش
آب چاه پنهان شده نرخ جام [illegible] مهتاب غبغب جهان افتاده بگرداب
بیاض گردنش نور صافی را [illegible] گرفته بیاض سینه اش نقد جان را [illegible] بسته
در گرداب [illegible] شکسته اگرچه میدان سخن فراخ است لیکن [illegible] کمیت
قلم را در جولان [illegible] قلم اینجا رسید و سر بشکست چو رفتم که نهان کردم
خبر دار قلم از آن [illegible] از کار در وصف [illegible] قلم [illegible] خورده
پابند نتوانست کرد میان نازکش چو شاخ گل که خیزد [illegible] که ریزد
شمع داران بزم نشسته نه حریفی که باده نوشش کند نه ندیمی که نغمه گوشش کند گاهی
حکایت از لب صراحی شنیدی و زمانی جهت رفع تنهائی در آیینه دیدی [illegible]
خوش صورت پاک [illegible] که باشد [illegible] دلبر [illegible]
با خبر رسید [illegible]

معشوق

بسوکند معشوق شیرین سخن بجان عزیز تو و مرگ من که [illegible] است که سعادت
[illegible] معظمه [illegible] حاصل شده ام از برای خطر [illegible] این معنی کام جان از لذت آن محروم است
و گرنه اینقدر بی شعور نیستم که برضای خود مایل [illegible] باشم از برای خطر [illegible]
اینمعنی کام جان از لذت آن محروم است و گرنه اینقدر بی شعور نیستم که برضای
خود مایل [illegible] باشم [illegible] که دل [illegible] والفت یار جانان [illegible]
ساخته باشم گر خاک شود تن [illegible] از دل نرود غم [illegible] اما چون [illegible]
[illegible] آن دارد [illegible] سلطنت افتاده از تاج و تخت [illegible]
دیو [illegible] تخت [illegible] و گرنه من [illegible] در خرابات مغان
بیخود [illegible] لحظه میکند که از [illegible] آتش [illegible] در جانم [illegible] زمانی
[illegible] که از تصور مژگان جادو [illegible] دلم [illegible] گاهی در آب غرق خون جگر و زمانی
در آتش دل چون سمندر [illegible] جوهر درد نمایانست [illegible] صف
وادی [illegible] که خاطر [illegible] درد [illegible] که از گل [illegible] جگر [illegible]

بوی داغی برده باشد اکنون که بدست آمده کی از دست میدهم گفتم ای عزیز من
نزد خردمندان کامل هیچ گوهری گران بهاتر از محبت دوستان یکدل نیست
و پیش دانشمندان عاقل هیچ مرتبه بلندتر از ملاقات یاران یکجهته نه آنکه در سبق
آشنائی نخوانده رو شناسائی اقلیم محبت است آنکه از سوز دل آتشی نیفتاده دود کرم
نرم عشرت لیکن عمریست که نقره جمهور آشنائی در محک دل امتحان میکنیم و بعضی
بعنوان دو دستی پا برجا بودند و در بازار آشنائی درست سودا از سنگ تفرقه روزگار
جفاکار راه عدم پیمودند فاخته صبح که کوکو زند سوختگی از دل من نوزند دمع ما
ارند او مست کوکنار وا فزون کی سر و برگ الفت دارم چنان از پند های دلفکارم که پروای
دل و دلبر ندارم ازین سخن در هم شده و گفت عجب حالتیست دل ما که از برای صحبت من
در پرواز و جگر قدرشناسان از آتش سودای من در سوز و گداز است چه مرکب بارکچه
بصفحها تاخته ام آنکه در بساط سنجاب از نازکی بشت بنا کتر نشستن نشانیدم و آنکه ارد و در
عمود قماری معنی شیر نشیند در دو دست عاشق جای دادم بسیاری را زدلا دراز ا

براه و جمعی کثیر از ترک و تاجیک در ایسپاه و سرخ کرده غلام خانه زاد من پیرحاجی
صادق تقریشی است که از زلف سودائی ریشی والده و بس میرزائی کولی ساز در زمستان
آینده چاقو دسته خواهد کرد و کوله پیر سرابی زکه حاجی حسنی ولد میرزا ابراهیم استرآبادی
شکه به تراشیدنی ترکه چشم حود دیده منافق تمیز نم شود و محمد رضای ولد حاجی باقر
مکریطری شاگرد قلعگران پاتیت بازی خواهد کرد و میرزا اشرف حرامزادئی در پائیز
آینده از پی تعصبها پیرچالی خواهد رقصید و میرزا حبیب الله و میرزا صادق با یکدیگر
کجکلک تخم کتان خواهند رفت و میرزا صادق که قبل ازین آشنا و از ترس حواله
ناحق یکجانه شده گریخت غرض که شهید آرزوی من بسیار است و کشته انتظار بیشمار
نیمه های مجلس صورت شهرآشوب شهر بزبان و نزاکت مخفی آشوب دهر هم از شعار مناسب
عاشقانه بیاض سینه ام خالی نیست و در فن تصویر خامه ام سر موی کوتاهی ندارد
کشند گلکم زنیش کوششی چو بند سخن را چون مگس در شیره قند مقارن این حال قطعه
از خط و تصویر شیرین تر بود بدست فقیر داد هر نقطه داغ سیاهی و هر الفی سروی در کنار

کل عذاری هر حشمش در حلقه در گوش سرخطان کشیده قلم در دست آن لیلی محزون
دو زلفش اشیان سودا مجنون حصد خط شکسته اش از شفیعا شکسته تر اران
نظر کجا بنقصوریه بای شد شبیه خود را بنوعی تصویر نموده بود که گفتی صفحه کاغذ نیست
و عکس او در او جلوه گر نقاش سیاهی مردمک دیده غزالان سیاهش
رواست و رنگ گونه لاله رویان سرخش را نیرا چه کلک زلف یاری دسته بسته
قلم با تیشه در سنبل نشسته بدستش آفرین دادم و بوسیدم و بمردمک دیده نهادم
بچشمم و تعویذ دل سوخته کردم اراده کردم که دستش را بوسه دهم مانع شده لبم تو بوسید
و گفت این انگشت است نشان داد که جای بوسه نیست مغلطی که جان ما تازه سازد
گفت بعلاوه آنکه مرا میل صحبت تو باشد نه زتو ممکن است گفتم ای عزیز هر دم نزد
هوس ما دیگری نازی و سار آرزو با هم سری میشواری آنکه سر کرده نازو بی پرداز
و بی برگی بیست جرعه استغنا و خودآرائی شده باشد از تفرقه خاطرشان که جبر دارد دو
محبت گلرخسار رخساری دارد ش شکسته خارخار سینه افگار که دانند آنکه حرفی از کتاب

در دیگر گوشش رسیده اوراق احوال پیر و سامان کی اند طبع ما مستغنا
همدوشش و تو هر ساعت با زهر هم آغوشش دل کی تاب ملاحظه این معنی
دارد دار و دوی ملامت گفت شاه اندازی موقوف اگرچه در این معنی حق بطرف
تست اگر مرد استاکر زن در و باید چو درد آید بمیدان مرد باید اما
در نظر سنجیدگان بازار زمانه از بار رجا متمازیست عمر در طلب دوست یکدل
قدم جستجو فرسودم و مدتها در طلب و تفحص بودم مانند کیمیا نشان و مثل آب
زندگانی پنهان است هر که خود را عاشق یکدل مینمود بوالهوسی ناموافق بود
اولا میرزا قاسم ولد زرگرباشی سابق که طینت صداقت خود را پیشش میدانست
در بوته گداز دامتحان کم عیار و مغشوش بر آمد این دغل دوستاکه می بینی
نمک نشناسد در شیر میزد در این گفتگو بودم که حی علی الصلوة مؤذن بگوشم رسید
پیدار شدم خوش خجالت آن عاشقی که در شب هجر بخوابش آید و آن شرار
برخیزد سرم از شور سودا مالامال و دلم با خیالش گرم وصال تا نه قدم

جستجو در راه نهادم لنگ لنگان تا محله جمال کله و دوان دوان هفت هشت نوبت
بکوچه دو برادران و تیشل کوچه یازده پیچ تفحص کردم لطف بر سر تا به آتش پاشیدم
و زمانی در دار البطیخ بخم سعی پا شدم و پاره در پای درخت آفتاب بند آفتاب
گرگردم و لنبه و دشت صحرا و دشت پیمودم به از دروازه نو در بیرون بردیم کشیدم
و به از باغات درخت شیر دادم در هیچ مکان از آن دلبر نشان نجستم امید
هر کس مرا یکی نشانه آن یار گمشده راه نماید در بیداری نصیبش شود و اگر
داند و نگوید در خواب نه بیند.

حاصل محصولات کمالات صوری و معنوی و اجناس فصول شتوی و صیفی سعادات
دنیوی و اخروی صرف حمد و سپاس خالق حکیمی است جل شانه که بمقتضای حکمت
بالغه ارضی و سماوی سنبله خیر مزرعه خضرای افلاک را بمجاری فیض سحاب تا چشمه بیضای
آفتاب برتبه جنات تجری من تحتها الانهار رساینده و عرصه ربع نخش هستی را
بنظم و نسق نذر فشانه تخم بر دستنه عماء باقیات ذخیره اند و زنعمت نعیم عقبی الدار
گردیده.

گوئید و خوشه پروین سنبله ایست در مزرع سبز سپهر از دهقانی صنع کامل بشش اس
قریب بحصاد و هاله قمر خرمنی است در زمین کهکشان بکرد او ری لطف شاملش تهی ران
بهره بخشی را به خواران کار خانه ایجاد زبان سبزه از فیض تازه آشس بمدح طرازی الطاف
بی پایان گویا و دهان غنچه بشکر گذاری واشدن راز رسته حکمت بی اندازه اش
شگفته ابر باران فرحش از نعمت بی قیاس نیز کریم است عظم احسانه که بمودت
رافت سابقه کشت زار هدایت را بر شحه فیض چشمه سار نبوت و معجزات فانفجرت
منه اثنتا عشرة عینا منقسم شعب امامت و منبع آب روان بخش زندگی و سعادت
آبروی چهار باغ عناصر و ارکان و تحفه لوکی گلستان عالم امکان فرموده در روضه
عرفانی مضار البطحا را خضر سیاه اکیم الحنیفیة البیضاء و معمار بنیم خلق کریم
بعثت لاتمم مکارم الاخلاق همیشه آباد زندگی جاودان و همیشه فیض بهار
نمود صلی الله علیه و آله الاطهار الائمة الابرار الاخیار ما جرت الانهار و دامت
اللیل و النهار رقمی که پادشاه عالم پناه شاه طهماسب بخود نگار نوشته اند

مهدی قواعد نصفت و معدلت الی یوم القیام وفقه الله تعالی خوندکار با وقار اعنی
سلطان ابو بکر خان نواب ممالک مدار خورشید طلعت انجم صولت فلک منزلت گوهر
درج شهریاری اختر برج کامکاری خاقان بن الخاقان والسلطان بن السلطان جلال الدین
سلطان احمد شاه خلد الله ملکه و سلطانه دوستی نواز و دشمن سوز بوسه عاطفت
عام مخلد و مستدام باد سلاطین پناها الحمد لله و المنة غباری که دامن گیر درگاه
عرش اشتباه بوده باشد نیست و چون خاطر عاطر نصرت آثار از جانب ممالک
فارس و آذربایجان جمع و ذوق ملاقات ایشان عمریست که بر ضمیر مهر تنویر راه یافته
و آرزوی بسیار هست که ملاقات آن ابو بکر خان واقع شود و چون بر بال خاطر
عاطر از جانب بعضی از غلامان خائن نمک بحرام غبار آلوده گشته بود بنا بر آن و اسطه
نواب سلطنت پناه رکن السلطنة العلیة العالیة قورچی باشی را و سپهسالار خراسان
طهماسب قلیخان افشار را بدار الملک هرات فرستادیم که در اندک فرصتی ممالک
ترشیز و سیستان و قاین را و مرو و هرات را بتصرف اولیاء دولت قاهره در آورده بواد

تسخیر

بعد از تسخیر آن محال چون مهمات ایران و فارس بسبب طغیان و خذلان بنده
یاغی از بندگان که نمک بحرام و حاشی گردیده بود امیر نامدار عالی مقدار نصرت
شعار معظم الیه را بدانحدود فرستادیم که آن بنده یاغی طاغی مردود را با جمعی شرارت
و فرمان بدار از قفته بود بسزای اعمال ایشان به تیغ سیاست برسانید با دفنا داده جمعی از طوق
بندگی و فرمان برداری سر گردان ان سکونت سرافراز فرموده بود بعد از فتح دار السلطنه
قزوین و ولایت شهریار و ری و اصفهان برخی از جمله ملاعین که از بیم شمشیر نصرت
نشان قزلباش روی بفرار نهاده بسمت فارس گریزان گردیده بودند چون اوباش
یاغیان عزیمت بجانب اصفهان معطوف داشتیم سپهسالار نصرت آثار قورچی
معظم الیه را در تعاقب نمودن بسمت فارس و بنادر مقرر فرمودیم که در هر جا و ایلاد
که احدی از ایشان طعمه شمشیر شرر بار نگردیده باشند خون ایشان را بخاک هلاکت
ریخته باشند جان داری از این طبقه در عرصه روزگار بجا نگذارند بعون الله تعالی
بعد از چهار انجال بر آرزوی شوق ملاقات آن مملکت پناه عنان عزیمت بآن صوب

معطوف خواهیم فرمود اما هو مراد و طی هر است که هنوز از آفتاب چتر تا پرتو
دارع ارزدها پیکر اثری ظاهر نشده که همچون بنات النعش پراکنده خواهی کردید و از این
روی ها در تخت اشرف یا در قسطنطنیه یا در اسلامبول در هر کجا که ذهب العطب یا نیقب گرفته
ملاقات خواهی خورشید شهنشاه را و کلمه رشیدان عطارد شان تقلم خجسته رقم بیان مفخم
از پدر پدران و جد جد کلان شما سلطان مراد و سلطان ابراهیم یا پدر پدران و جد
جد کلان شما سلطان مراد پادشاه المعید انار الله برهانهم یا مضمون حق یا اران
فرزندی رحمت کیا که قدر دیده خود را بشناسد و پا از حد دستور خود بیرون نگذارد
که الحمد لله و المنه بر جمیع عالمیان ظاهر و هویداست که در میان این عهد و پیمان مورد
و کدام مستوجب رحمت هستیم والظاهر الشمس است که قادر ذوالجلال و ایزد متعال
جمیع چهار ابدیت خاندان محمد صلی الله علیه و آله و علی ولی الله که جد و جد ابا و
همیون ها شرا فزیده دیتی حاصل است که هر یا عقد دهر یا دقتی که روی از ین جانب آ
گردانند خسر الدنیا و الآخره خواهد بود لهذا از شکستن دستور دستی عهد ان چون شده
اظهار

اشتهار چنین مفهوم همین باشد که باعتبار هجوم و بسیاری سپاه طیغیان آل عثمان
با نخوت و غرور بیهای غ ان شوکت آثار متمسک گردیده بدان مملکت پناه مخفی نماند که چون
صبح صادق شود آشکار ✻ کشد لشکر لیل صف بر کنار ✻ چه پیدا شود رایت
آفتاب ✻ کشد ماه رخشنده رخ در نقاب ✻ اگر فی المثل از کران تا کران ✻ شود جرد
و پر پر مرغ پیان ✻ ز بر دار شهباز فرخنده بال ✻ بود طاقت و صبر ارام محال ✻
کی بوده در شمار حباب ✻ کجا گشته با شهر هم کاب ✻ کجا مجلس افروز شهی ✻
کی بوده هم عنان مهی ✻ کی کرده خانه زین تهی ✻ کی دیده فر شاهی ✻ نکن شد خوش
نمک تیرک تاز ✻ بجد کلمت نکن یا دراز ✻ عنان در کش این خبر و خیره سر ✻ که طفه
از دیدن دریا بسر ✻ بفرمان فرمانده ذوالجلال ✻ بداد گوینده از زوال مایم تو
رو رو با زو چنان ✻ که جنت گویند کرد بیان ✻ هر گاه در باب اختلال گذار گشر
علومی مقرر شد چنین چشم رحمی با ین خاندان رسیده که آن هم اکنون اظهر من الشمس است
که پادشاهان عالیشان باعتبار گردش قضا پناه باستانه جدم دست یا مام انار الله

خضرت تکاپو قطره زدن اشتغال دارند قدم سعادت توام اندوست و اقع
در صلو میمنت بر اعظم و ما لنعمت ثابت و استوار و موالو ارشات جند لو کامگار نشسته
قرار تر اور قلم انطور صفحه دتی رقم روغن با صفحه صحیفه المحبت را با ملک شاهانه
بدین قانون نماید که چون پیوسته دل محبت منزل جویای حقایق احوال احباب
یکدل بوده و پیشه در این وقت را فعر ادانه الصوب و سطابی بشرح خلاصه کیک
پای مبارک اقدس روحی فداه عرض مینمود لازم دید که به تسوید این ذریعه الوداد شید
مبانی اتحاد گردیده استعلام حقایق احوال فرزندی اشتمال نماید و در طی آن اظهار شود
از ابتدا و فلان وقت با وجود نمودن صاحب افغان رو فرار نمودن ایش سفیدان
و اعیان کوهسار را از مال و رجال خود جمعیت فراهم آورده به تدابیر صایبه و محاربات
عظیمه نموده ام زدود خایب و خاسر ولایان کمکان را بنا مقصود گردانید و حقایق
حالات را بچنین مرتبه در مراسلات نوشته بجواب هیچک از انها مسرور
نشده از روی صداقت دوستانه و هم طایفه و هم ولایتی منعقت جواب نشده طریقه
مرضیه

مرضیه و شیوه پسندیده مراعات ایشان را ملحوظ داشته باشند
صالحین جمهوری مصلحان فمن اتقی و اصلح جهت مصالح دنیا و آخرت بیان نماید
آفریدگار ری اسرار نص اصلاح امیان سه کان خود بمضمون انما المؤمنون
اخوة فاصلحوا بین اخویکم واسطه اسباب دنیوی گردانیده و صلح را میان مردمان
بمدلول و ان تصلحوا فان الله کان غفورا رحیما سبب مثوبات اخروی و الصلح خیر
نعتی مصلحان فمن عفی و اصلح بود و دان زبان گشاینده سید مختار زرارات
که بعثت او سبب اصلاح عالم و مصالح اعمال بنی آدم است و بر آل حمیده خصال
و عترت فرخنده فال او که اصلح مخلوقات و افضل موجوداتند صلوة عزیزیه کران
بر روح عرض میرسد نه هر یک از کار کنان ارباع عمال کوه خیشجان دو دولت
نصیب بسان عالم امکان که از راه جوهر ذاتی تحلیه نیکو صفاتی بودن از سایر
فرق ناس برتبه مجردی جسم عنصری سرافراز و ملاذ و ملجا گروهی انبوه گردیده باید
که بشکرانه این نعمت عظمی و موهبت کبری متفقد احوال درماندگان که من الناس آبرو

برنا نهم آورده اند بهمه جهة طریق رعایت دوستان عنهم شان را بر خلاف
متمکن بیساخته اند و هیچ همت والانهمت باین مصروف و معطوف میداشتیم چون
بعلت قلت لشکر و کم مداخل روی تضرع و ابرام بدرگاه حضرت معلی آستانه متبرکه منوره عرش
درجه جدم نهاله بتعظیم تکریم جدم امام علی ابن موسی علیه السلام طواف درش
شد بقول سعدی را به جفا دیج قصبای زدشمن بدانجا چه بردم پناه شدم شه
نشان و شدم پادشاه تولد روی ولایت ما را خراب رسول خدا را چه گوئی جواب
بدینا به کار بدنزد روزگار بعقبی سینه مه روزگار را ما لاتی و مناسب چنانست
که الکاء موروثی ما را که متصرف شده بوکلاء بسکان ما واگذاری و اگر از این تقلید
نائی فرمان قضا جریان صادر گردد که صد هزار جوان تیر سوار نیزه که از روی سپه سالار
نصرت شعار گردون اقتدار مدار طهماسب قلیخان را به آنکه دو آمده های اهل
و عیال کشتگان را فتنه و فساد ساخته و خود بنفس نفیس خود و لشکریان
عراق و فارس و آذربایجان و کرمان و سیستان و خوزستان و گیلان و مازندران

دهترا د

و دهترا د و خراسان و سیستان و غیره متوجه بخت و تالان که تا قیام قیامت صفحه
روزگار را نوشته اگر خواهی که از بیم لشکر قیامت فرار بر کنار از عقب ایلغار کرده
جهان را بر تو تنگ و تاریک سازم اگر همه پیاده به بلاد هند و کتبار رسی نویسم
که بطوق گران و زنجیر فولاد ان مقید ساخته بدرگاه عالم پناه مالک فرستند تخت
آنچه حق است گفتیم تمام تو دانی به تدبیر خود والسلام رقعه در جواب نوشته
بنده مجهول و متکلف را بمجهول خلاصه عبودیت که مستجمع قواعد خدمتکاری
و مستجمع قواعد خدمتکاری و مستلزم روابط جان سپاری باشد داشته
پیوسته متفقد ملازمان آستان عالیشان مستظهر میباشد مأمول آنکه کمینه امیدوار را
و همگی استظهار بدان سده سنیه دارد و بوظیفه دعاگوئی مزید اسباب عزت
و جلال مدام آستان اقبال مآل که ورد غدر و وصال است مواظبت مینماید باشارات
اوامر و نواهی سرافراز و مباهی گرداند بامر اسم عبودیت بقدر مقدور بظهور آورد
رقعه چند گاه طایر تیر پر شام و سحر و شاطر بی الیسر قمر در بهمن و شت گنبد

دوستان را از امور دنیوی کوتاه و پایشان از آمد و شد خانه ارباب دول کمراه
و در گرداب حیرت سرگردان و در سرانجام باحتیاج کلفت بجان رسیده و حیران
گردیده و مصداقه این مضمون روزی خود میخورد هر که در این عالم است و اسطه شوخ چشتیست
منت کرم داشتی از حضیض ذلت و خجلت عیال با وج فرح و شادی بال کشاییده
خورشید مثال پرتو التفات گستری که نهال آمال مخلصان را دیده کامران
فروزان چشم براه اشارت لطف ملاذان است بهار زرد سبزی سیره و شادابی غاز
دیده ان باید که ریحان دعا و ثنا موجب از دیاد عمر و دولت روز افزونست
به بار آورده مرفه الحال فارغ البال بخدمات مرجوعه پرداخته شد بحسن خدمتگذاری
و لوازم جان سپاری اشتغال داشت رقعه گرفتیم کاغذ و قلم بر داشتم و شرح
حالی در نثر و حاشیه نگاشتم کرا فرصت که بملازمان می رساند و کجا ملازمان
گرامی را فرصت که شرف پذیر مطالعه فرمایند کیست شاهد تعریف که این مجهول
الحال را بعلم تصدیق نظر عالی رسانند و کدام عارف حق توصیف که با داء

موجب

موجب مبلغ اخلاص مخلصان را توصیف نماید مجملا حاصل مضمون انتقال است
که مگر نسیم وصال او وزد در گلشن قدس و گرنه بوی عنایت این گلستان را
از آنجا که سالکان طریق طریقت و حق بینان حق حقیقت را در هر مرتبه از منازل
السائرین و در هر مقام از مقامات العارفین جمع میانه غیبت و شهود
و قیاس شایع رایج و کاسد بود نبود در کار روبار پیوسته توجهات باطن
و تفقدات آشکار و نهان ملازمان سامی را امیدوار و لطف عام حالات اوثق
الرجای استنباط و استظهار است همکار دولت باد فرح روز افزون تا میسر و
پیوسته از آشوب گوناگون زمان مأمون و از تغیرات اوضاع جهان
در پناه ملک منان بعجه از بحبوحه رفاه به بهشت خوش حالی و گوشه خلوت
از تشویش خاطر متمکن باشند شرح شوقمندی از حد افزون و دیده هجر دیده در فرقت
حیران گاه بصفت خیال دلشاد و زمانی با امید وصال خرم و شاد مجملا
هر یک را تشفی خاطر علیا و جهه استعلاج فوت علیا خیال با طلب فیض صحبت

که دولت تام و نعمتی لا کلام نصیب باد و صوح [illegible] شوکت عامه

این روزگار جهه اختصار بر ارسلات عدیت مسموع علیه بعد ازین خواهد شد

درین وقت بتقلیب که بود وصاف ذکر تنذکر گردید چون سرح روزملال

محوظ نیاشد نیط قه قدک آل کیدمت فرستاده شد باقی ایام عیش بستدام

صورت مراسله مکشوف سلطنی مهوی قتضای عزران اعزهم الله فی کل حال و شهیم علی احسن

الاحوال مبدا بود درینوقت ضی الاداب مجمع انواع الکمال مخزن اسرار الشوق

فلان لازال لبعالمه والتوفیق مصاحبا دوستی جهت بان همراز زبان دان رموز اعجازه

عراق و صفهان با آهنگ حجاز رو شهنار خوش صحابت کتاب حباب

و مجلد نسخه عرض خیال داعی مودت شعار محب حواله شرح این مجمل را به تقریر دلپذیر

این کتاب ناطق و دوست موافق و این دو بیت خطاب را اکتفا از نوشتن کتاب

قصید نمود ای مبلغ عراق و اسامیر وی مکتوب باب محبت برید دوست

این یک نمود که به برادر میبردی اشاء الله خدای مبارک کرد اند بهمه را النعمت

عافیت

عافیت و امنیت و دولت و طراوه در برک امنیت کرامت کناد التماس از حضرت

حضرات همچ والد و السلام علیک ایضا انشاء الله تعالی همیشه محفل مونس اس

از شموع انوار شمعهای روشن و ریاض امانی و آمال از رشحات سحاب فیض فضل نوامی

سرسبز و گلشن بهر باشد خوش تقاریر شاد کامی دست در آغوش و متمنیات

دو جهانی دوش بدوش باشند مرار اهدا دعوات وافیات صداقت غایات

و ترسیل تحیات زکیات مودت آیات ظهور رای دوستی علامات میدارد در عالم

محبت و موالات همواره تفحص احوال خیر مآل بعد الحمد لله والمنه بمیامن اقبال بی زوال

ابدی الاتصال خدمات فلان به تقدیم رسانیده بعرض تحیت میرساند

که همواره باقتضای تحقیق اخلاص مندی بوظایف دعا گویی و لوازم ثنا گستری

شعور دارد تقاوه جاه و منزلت و ادراک خدمت کثیر الموهبت علا لازال عالیا را

از درگاه واهب بی ضنت مسئول و مامول میباشد امید که بشرف جواب مقرون

و موصول دارند رب العباد رقعه مهوارات چون تمهید قواعد اعمال شرعیه و تاکید

قوانین شغال دینیه از جهات این دولت است و کل مصالح اهل عالم و انتظام و انتظام

احوال بنی آدم بر آن منوط و متعلق باشد و علابته هذه الاعمال المشروعه و مجاز به ملک

الاشغال المستحبه لایق حال کسی تواند بود که فنون مسائل علوم دینیه بحظ شاهد و

نصیبی کامل بهره مند بود کوت و جود شش بطراز صلاح و تقوی مطرز بود مصداق

این مقال از حاشیه فوران ظاهر و هویدا بود لهذا لابتداء فلان امر تصدی شرعیات را

بشار الیه رجوع نمود که موازم امر مزبور از کتابت صکوک و مجلات و ایقاع عقود مناکحات

و امر معروف و نهی از منکرات و منع و زجر فسقه از فجور محرمات و اخراج احماس و زکوة

و ایصال آن بمستحقین و مستحقات و ترمیم و تعمیر مساجد و مدارس و ایقاع الخیرات و ضبط

اموال و مجاری مسلمین و مسلمات و قطع و فصل دعاوی و منازعات بین المسلمین بطریق معاملات

و غیر ذلک من الامور المشروعات قیام و اقدام نموده بنحوی نماید که عند الله تعالی مشکور بوده باشد

حکام و اعیان حوزه اختیار روا قتدار آنکه مشارالیه را مستقل در خدمت مزبور نمود لوازم اعزاز و احترام

مشار الیه را بجای آورند تا او از رعایا و برایا و متوطنین و مترددین انکه و صکوک و

الکمان

و نوشتجات خود را انحط و مهر مشار الیه معتبر دانسته امور شرعیه خود را به یکی دیگر رجوع ننمایند

بعرض اقدس میرساند که بعد الحمد که علاقه ارتباط و پیوند جنسیت که از روز

ازل بقضا و عنایت مشیت پادشاه لم یزل فی الحضرمی تحقیق پذیرفته بود قوام

دولت عظمی و تبادی در مملکت کبری گشته در این اوان کمالات نشان که به ترتیب

قابله الطاف ایزدی از شیمه عدم در مهد وجود قرار یافت چون طینت هستی خود را

با آب و کل ارادت آنحضرت مخمر و رابطه انساب و اختصاص را از استحکام فیضان

صورت نوعی آویزه گردن جان و وشاح صدر اخلاص پرور مقتضیات عقیدت

پروری و خلوص فطری مستلزم آن گردید که بزبان بی زبانی بعرض نیازمندی و ثناخوانی

پردازد و باین وسیله خود را در سلک مقربان فیض بساط کرده و قماط اقدس منحط

سازد و بانقاء امره الیه مرده عرض اقدس میرساند که برج سعادت

و هلال اعنی فرقان عطوفت اشتمال که از اوج سماء ذره پروری تابان شده بود در تو

وصول برسحت احوال اند اخت و درود یوار شبستان خاطر نمونه بهشت الشرف

آفتاب در باب ارسال قطعه که امر فرموده بود در این اوان بندگان اقدس ظاهر اگر از مشق
شکسته و غیره مستغنی باشند زیرا که حال به دولت شق قلم جلی منفرد باشند از آنها
رسم خط این شکسته مراتب پیش افتاده و از همه بهتر می‌نویسند قطع نظر از آن
آقا کاکا بخت و آقا سیاه اقبال را فرستادم که ترتیب طرز التحفظ بدهند خبر آوردند
که برکت شده است البته عذر این کمینه در پیشگاه حریم ضمیر منیر اقدس به درجه قبول خواهد
یافت چون چشم این کمینه را بسبب کحل الجواهر خاک پای اقدس مهجور بود درد
عارض شده بود لهذا پادوپی نموده عریضه به دیگری نویسانیدم چشم عفو از مرحم الباقی
امر المطاع بالا مراسله نسیم گلشن خلت و مؤالفت و شمیم بهارستان صداقت
و مودت که لخلخه‌سای مشام اتحاد و یگانگی گوش ان بستان سرای [illegible] قرب
و یگانگی است عنی مکتوب مرغوب بلاغت اسلوب سلطنت پناه عبد العزیز خان
به واسطت زبدة الاماثل والاقران مولانا [illegible] در ساعتی [illegible] سعادت [illegible]
باقسام برکات مقرون که ابواب آمد کار بر چهره بخت بیدار گشوده داده باب

حصول

حصول کام و نیل مرام آماده بود نشر روایح مکتبی نموده باعث اهتزاز گلهای بستان
سرای و محزون خاطر همیون شده چون از وروده آن گلشن مینو نظام استشمام شمایم
صحت ذات کامل الصفات فرموده گلهای رنگارنگ انتعاش بر باغ خاطر دوستی
بسط [illegible] گشوده زبدة الاشباه مولی الیه احراز سعادت مجلس اقدس کرده
رخصت انصراف حاصل نموده بنا بر میلان خاطر احبه و طیبتی آسمان پیوند
به تحقیق چگونه حال سعادت اشتمال آن مرکز دایره جاه و جلال که از [illegible] قبال
[illegible] آسمان مماس عنقریب متعاقب زبدة الاشباه مولی الیه روانه بزم [illegible]
[illegible] سرور خواهد گردید که به رسیدن [illegible] استقامت مزاج و تهیج دوستان [illegible]
[illegible] مسونات ضمیر الاول و مرغوب خاطر [illegible] را
بمقام اعلام در آورند باقی [illegible]

۴۲۹